

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَبِذَرَاتِهِ



مجله‌ی علمی - تخصصی

دوفصل نامه‌ی «دانش نامه‌ی علوم قرآن وحدیث»
سال هشتم، شماره‌ی شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
دکتر احسان پوراسماعیل
(استادیار مؤسسه آموزش عالی آرمان رضوی)

سردبیر:
دکتر نُهله غروی نائینی
(استاد دانشگاه تربیت مدرس)

این مجله بر اساس پروانه‌ی انتشار معاون امور مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به شماره ثبت ۹۲/۲۵۱۷۰ در تاریخ ۹۲/۹/۱۲ منتشر می‌گردد.
شاپا: ۱۳۸۳-۲۳۸۳

<http://qsaher.ir>
E-mail: info@qsaher.ir

چاپ و صحافی: دفتر فنی پیام شمارگان: ۵۰۰ نسخه تک شماره: ۹۵۰,۰۰۰ ریال
مشهد، صندوق پستی: ۳۸۴-۹۱۸۶

تماس از طریق پیام‌رسان‌های ای‌تا، سروش، تلگرام و واتس‌آپ: +۹۸۹۲۲۰۱۱۲۷۳۸
این مجله در پایگاه‌های پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (ensani.ir)، مجلات تخصصی نور (noormags.ir)، مگ ایران (magiran.com) و سیویلیکا (civilica.com) نمایه می‌شود.

هیأت تحریریه:

۱. دکتر سید محمد باقر حجّتی؛ استاد دانشگاه تهران
۲. دکتر محمد تقی دیاری؛ استاد دانشگاه قم
۳. دکتر سیدرضا مؤدّب؛ استاد دانشگاه قم
۴. دکتر قاسم بستانی؛ استاد دانشگاه شهید چمران اهواز
۵. دکتر سیدعلی اکبر ربیع نّاج؛ استاد دانشگاه مازندران
۶. دکتر محمّد سعیدی مهر؛ استاد دانشگاه تربیت مدرّس
۷. دکتر قاسم فائز؛ استاد دانشگاه تهران
۸. دکتر فتحیه فتاحی زاده؛ استاد دانشگاه الزهراء ع.ا.و.ع.
۹. دکتر غلامحسین اعرابی؛ دانشیار دانشگاه قم
۱۰. دکتر نادعلی عاشوری تلوکی؛ دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

ویراستار فنی و ساختاری: دکتر علی ایمان پرست؛ عضو هیأت علمی دانشگاه زابل

مترجم و ویراستار انگلیسی چکیده مقالات: حسین رسولی پور؛ استاد مدعو دانشگاه

فردوسی مشهد

شیوه‌نامه‌ی ساختاری و نوشتاری برای تنظیم و ارسال مقاله به دوفصلنامه‌ی

«دانش‌نامه‌ی علوم قرآن و حدیث»

۱. نکات کلی برای تنظیم مقاله

لازم است که برای آماده‌سازی مقاله جهت چاپ در مجله‌ی «دانش‌نامه‌ی علوم قرآن و حدیث» نکات زیر به دقت لحاظ شود:

۱. در این دوفصلنامه، مقاله‌ای انتشار می‌یابد که در یکی از عرصه‌های علوم قرآن و حدیث و یا مباحث میان‌رشته‌ای علوم قرآن و حدیث با سایر علوم نگاشته شده باشند.

۲. متن مقاله‌ی ارسالی به زبان فارسی باشد. مجله از چاپ ترجمه‌ی مقاله معذور است، مگر اینکه ترجمه همراه نقد و تحقیق باشد.

۳. مقاله‌ی ارسالی در نشریه‌ای دیگر به چاپ نرسیده یا برای چاپ فرستاده نشده باشد.

۴. مقاله‌ی فرستاده شده تحقیقی و مستند و بر اساس معیارهای پژوهشی باشد.

۵. حجم مقاله از ۲۰ صفحه فراتر نرود.

۶. مقاله با فاصله‌ی کافی میان سطور و خوانا، با برنامه‌ی Microsoft Word تایپ شده و فقط از طریق پست الکترونیکی به مجله ارسال

- شود، اعلام وصول پس از دریافت مقاله از همین طریق حداکثر بعد از ده روز انجام خواهد گرفت.
۷. ذکر مشخصات کامل نویسنده یا نویسندگان، تعیین نویسنده‌ی مسئول مقاله، به همراه نشانی کامل، شماره تماس و درجه‌ی علمی هریک به همراه اسکن حکم کارگزینی ضروری است.
۸. در صورتی که نویسنده دارای مدرک پایین‌تر از استادیاری باشد، انضمام اسم یک استادیار ضروری است.
۹. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
- چکیده، کلیدواژه‌ها، مقدمه، بدنه‌ی اصلی، نتیجه و فهرست منابع.
۱۰. درج معادل انگلیسی اسامی و اصطلاحات مهجور، مقابل عبارت و در پرانتز ضروری است.
۱۱. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام خانوادگی نویسنده، سال نشر، شماره‌ی جلد و صفحه، در داخل پرانتز درج گردد.
۱۲. فصلنامه حق رد یا قبول و ویراستاری مقاله را برای خود محفوظ می‌دارد و از با زگردندان مقاله‌ی دریافتی معذور است.
۱۳. مقاله‌ها بعد از ارزیابی اولیه، داوری می‌شود و پس از تأیید برای چاپ آماده می‌گردد و در این صورت یک نسخه به نویسندگان مقاله تقدیم خواهد شد.
۱۴. مقاله‌های چاپ شده صرفاً بیانگر دیدگاه نویسندگان و صحت نوشتارهای علمی نیز با آنها است.

۲. شیوه‌نامه‌ی ساختاری

پژوهشگران و نویسندگان محترم مناسب است به‌منظور سهولت ارزیابی، آماده‌سازی و چاپ مقاله‌ها، نکات ذیل را رعایت کنند:

در تدوین مقاله لازم است این ترتیب رعایت شود:

الف) عنوان مقاله: ناظر به موضوع تحقیق باشد، به‌صورت کوتاه و رسا درج گردد.

ب) مشخصات نویسنده: ذکر نام و نام خانوادگی نویسنده / نویسندگان به همراه رتبه‌ی علمی و سازمان وابسته الزامی است.

ج) چکیده: قریب به ۱۰۰ تا ۱۵۰ واژه به زبان فارسی و انگلیسی به‌گونه‌ای که نمایانگر شرح مختصر و جامعی از محتویات نوشتار شامل: بیان مسأله، هدف، ماهیت پژوهش و نکته‌های مهم نتیجه‌ی بحث باشد.

د) کلیدواژه‌ها: حداکثر تا ۶ واژه از میان کلماتی که نقش نمایه و فهرست را ایفا می‌کنند و کار جستجوی الکترونیکی را آسان می‌سازند.

ه) درختواره‌ی مقاله: ارائه‌ی طبقه بندی محوری‌ترین مطالب مقاله.

و) مقدمه یا طرح مسأله: در آن به هدف پژوهشگر از پژوهش و انتشار آن و نیز به زمینه‌های قبلی پژوهش و ارتباط آنها با موضوع نوشتار به‌صورت واضح اشاره شود.

ز) بدنه‌ی اصلی مقاله: در نگارش بدنه‌ی اصلی مقاله رعایت نکات زیر ضروری است:

۱. بدنه‌ی مقاله که متن اصلی است، پاراگراف بندی شده باشد، به‌گونه‌ای که هر پاراگراف (بند) حاوی یک موضوع مشخص

- باشد.
۲. هر دسته از موضوعات مرتبط در ذیل یک عنوان خاص قرار بگیرند.
۳. هر دسته از عناوین، ذیل عنوان کلی تر قرار بگیرند، به نوعی که مجموعه‌ی مقاله از شاکله‌ی منسجم برخوردار بوده و تقدیم و تأخیر مطلب در آن رعایت شده باشد.
۴. در مواردی که مطلبی عیناً از منبعی نقل می‌شود، ابتدا و انتهای مطلب، گیومه («») قرار داده شود. نقل به مضمون نیازی به درج گیومه ندارد.
۵. هر مطلب نقل شده باید به منبعی ارجاع داده شود.
۶. در ذکر مرجع نکات زیر رعایت گردد:
- به جای ذکر مراجع در پاورقی یا پایان هر مقاله، در پایان هر نقل قول مستقیم یا غیرمستقیم، مرجع مورد نظر بدین صورت ذکر می‌شود: (نام خانوادگی مؤلف، سال انتشار، شماره جلد و صفحه). در صورتی که نام خانوادگی مؤلف مشترک است، باید اسم وی هم مورد اشاره قرار گیرد. در صورتی که از شخص مورد نظر در یک سال، دو اثر یا بیشتر منتشر شده و در مقاله مورد استفاده قرار گرفته است، با آوردن حروف الفبا بعد از سال انتشار میان دو اثر تفکیک صورت گیرد؛
 - اگر از یک نویسنده بیش از یک اثر استفاده شده است، ذکر منبع بدین شکل صورت می‌گیرد:

(نام خانوادگی، سال انتشار اثر اول، شماره‌ی صفحه و سال انتشار اثر دوم، شماره‌ی صفحه)؛

- در صورتی که به دو اثر مختلف با مؤلفان متفاوت ارجاع داده شود، به این صورت به آن دو اشاره می‌گردد:
(نام خانوادگی، سال انتشار، شماره‌ی صفحه / نام خانوادگی، سال انتشار، شماره‌ی صفحه)؛
- اگر مؤلفان یک اثر بیش از سه نفر باشند، فقط نام خانوادگی یک نفر آورده می‌شود و با ذکر واژه «دیگران» به سایر مؤلفان اشاره می‌گردد.

ه) نتیجه: حدود ۱۰۰ تا ۲۰۰ کلمه، حاوی جمع‌بندی و خلاصه‌گیری از مهم‌ترین مسائلی که نویسنده آنها را در مقاله‌اش به‌طور مستند شرح و بسط داده است.

ی) فهرست منابع: کتب و مقاله‌هایی که نویسنده در مقاله‌اش به آنها استناد نموده و یا از آنها نقل مطلب کرده است. منابع مورد استفاده می‌بایست به صورت زیر تنظیم شود:

- فهرست منابع در پایان مقاله و در صفحه‌ای جداگانه براساس حروف الفبا (نام خانوادگی) تنظیم گردد.
- کتاب: نام خانوادگی، نام، عنوان کتاب، نام مترجم / مصحح، محل نشر، ناشر، نوبت چاپ، سال انتشار.
- مقاله: نام خانوادگی، نام، «عنوان مقاله»، نام مجله، شماره‌ی مجله، سال انتشار.
- منابع الکترونیکی: نام خانوادگی، نام، «نام مقاله»، آدرس

اینترنتی.

- منابع نامشخص: در صورت تألیف توسط مرکز یا مؤسسه، نام آن ذکر شود و در صورت عدم تألیف توسط نویسنده یا مؤسسه، با نام اثر آغاز می‌شود.
- عدم تعیین برخی مشخصات: از الفاظ «بی‌جا» (بدون محل نشر)، «بی‌نا» (بدون ناشر)، «بی‌تا» (بدون تاریخ) استفاده شود.

۳. شیوه‌نامه‌ی نوشتاری (دستور خط)

رسم الخط یا دستور خط یکی از موضوعات مهم نگارش فارسی است که درباره‌ی شیوه‌ی املا‌ی کلمات بحث می‌کند. رعایت نکات رسم الخطی در سرعت و دقت مطالعه و همچنین زیبایی متن بسیار مؤثر است. لازم است که نویسندگان محترم قبل از ارسال متن به مجله، مقاله‌ی خود را از دیدگاه نکات رسم الخطی مورد بازبینی و ویراستاری دقیق قرار دهند. مهم‌ترین نکات رسم الخط - که در بسیاری از موارد مورد غفلت واقع می‌شوند - در متنی با عنوان «شیوه‌نامه‌ی نوشتار» به صورت فشرده و مفید گردآوری شده است. شما می‌توانید این متن را با رفتن به صفحه‌ی اینترنتی <http://qsah.ir> دریافت نمایید.



مجله‌ی علمی - تخصصی

سال هشتم، شماره‌ی شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

- بهترین همدم
- ۱۱ دکتر احسان پوراسماعیل
- نقدی بر ادله‌ی نظریه‌ی شادی در روز عاشورا
- ۱۵ حجت‌الاسلام سید محمود هاشمی نسب و حجت‌الاسلام شیخ شعیب حدادی ...
- شیوه‌های حفاظت از اسرار اهل بیت علیهم‌السلام و آثار آن
- ۷۷ دکتر احسان پوراسماعیل و ایمان مدرس غروی
- اقتصاد خودبنیان در مدل ساختار شجره‌ای قرآن
- ۱۲۱ مریم احمدلی و دکتر علی محمدی آشنانی
- ویژگی‌های نبی از منظر قرآن و حدیث
- ۱۴۵ فاطمه حبیبی و دکتر احمد کریمی
- آیات ناظر بر مضامین زیارت امین‌الله
- ۱۷۱ اکرم شیخ میلانی و دکتر مجید فروزان مهر
- تحلیلی بر دلالت‌های مفهومی حدیث «هِيَ الصِّدِّيقَةُ الْكُبْرَى وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى»
- ۱۹۳ مریم کشفی و دکتر محمد نعمتی

بهترین همدم

(سخن مدیر مسئول)

دکتر احسان پوراسماعیل

استادیار مؤسسه‌ی آموزش

عالی آرمان رضوی

dr.ehsanpouresmaeil@

gmail.com

ارتباطات یک فرایند ضروری در زندگی است و در بسیاری از شرایط موفقیّت انسان به تعامل‌های او وابسته است. دین در این زمینه نیز بهترین راهنما است و ارتباط مؤثر با «صاحبان دانش» را برای بشر تجویز می‌کند؛ اگر ساختار ذهنی عالم دینی در چارچوب قرآن و عترت شکل گرفته است باید برای پیش‌رفت در هر رشته‌ای از او بهره برد.

امام علی علیه السلام بهترین همدم در این روزگار پریپیچ و خم را در محضر صاحب دانش و صاحب صبر بودن، ترسیم می‌کند و می‌فرماید: «خَيْرٌ مَنْ صَاحَبَتْ ذَوُو الْعِلْمِ وَالْحِلْمِ» (آمدی، تصنیف غرر الحکم، ص ۴۳۰). یعنی: بهترین همدم، صاحبان دانش و بردباری‌اند. سیره‌ی عمومی دانشوران این‌گونه‌اند که در صورت مراجعه به آنها زکات علم خود را بدون چشم‌داشت در اختیار مخاطب قرار می‌دهند و اگر ما در مسیر علم باشیم، گذر زمان سبب می‌شود دیدار با یک عالم دینی فراتر از خاطره‌ی ذهنی باشد و سخن و منشی که دیروز آموخته‌ایم در حل مسأله‌ای مهم در طول زندگی به کارمان آید؛ از این رو مصاحبت با عالم، سبب دانش‌افزایی ما می‌شود؛ باب علم نبی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «جَالِسِ الْعُلَمَاءَ تَزِدَّ عِلْمًا» (همان، ۴۷). یعنی: با دانشمندان بنشین تا بر دانشت بیفزایی؛ و یا این

تعبیر که «خَالِفِ نَفْسَكَ تَسْتَقِمَّ، وَ خَالِطِ الْعُلَمَاءَ تَعْلَمَ» (همان، ص ۲۳۷). یعنی: با نفست مخالفت کن تا استوار شوی و با دانشمندان درآمیز تا بدانی. فایده‌ی دوم در کلام امیر علیه السلام ادب‌مند بودن و فایده‌ی سوم تزکیه‌ی نفس بیان شده است: «جَالِسِ الْعُلَمَاءَ يَزِدُّدَ عِلْمَكَ، وَ يَحْسُنُ أَدَبَكَ، وَ تَزَكُّ نَفْسُكَ» (همان، ص ۴۳۰). یعنی: با دانشمندان بنشین، تا دانشت افزون و ادبت نیکو و جانت پاک گردد.

فایده‌ی چهارم آراستگی زندگی به واسطه‌ی تعامل با عالم است که امیرالمؤمنین علیه السلام از کسانی که چنین فرد یا افرادی را در زندگی ندارند، متعجب می‌شود و می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَرِغَبُ فِي التَّكْثُرِ مِنَ الْأَصْحَابِ كَيْفَ لَا يَصْحَبُ الْعُلَمَاءَ الْأَلْبَاءَ الْأَتْقِيَاءَ الَّذِينَ يَعْزَمُ فَضَائِلَهُمْ وَ تَهْدِيهِ عُلُومُهُمْ وَ تُزَيِّنُهُ صُحْبَتُهُمْ» (آقاجمال خوانساری، شرح غررالحکم، ص ۳۴۴). یعنی: در شگفتم از کسی که به افزودن دوستان رغبت دارد، چگونه با دانشمندان خردمند پرهیزگار مصاحبت نمی‌کند تا از فضیلت‌های آنان بهره‌گیرد و از دانش‌شان هدایت جوید و به همدمی آنها خود را بیاراید؟

یکی از راه‌های پیوند با ملاً اعلا، مصاحبت با دانشمندان است: «صَاحِبِ الْعُقَلَاءَ، وَ جَالِسِ الْعُلَمَاءَ، وَ اغْلِبِ الْهَوَى، تُرَافِقِ الْمَلَأَ الْأَعْلَى» (آمدی، تصنیف غررالحکم، ص ۴۲۹). یعنی: با خردمندان، مصاحبت کن، با دانشمندان، هم‌نشین باش و بر هوس خود چیره شو، تا با به ملاً اعلا پیبندی.

اگر بخواهیم فرد عاقل را شناسایی کنیم باید بررسی کنیم آیا او با دانشمندی مصاحبت دارد یا نه؟ این قانون نیز از کلام امیر علیه السلام بر می‌آید: «يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ

يُكْتَبُ مِنَ صُحْبَةِ الْعُلَمَاءِ وَ الْأَبْرَارِ، وَ يَجْتَنِبُ مُقَارَنَةَ الْأَشْرَارِ وَ الْفُجَّارِ (همان، ص ۴۳۰). یعنی: برای خردمند می‌سزد که با دانشمندان و نیکان بسیار مصاحبت کند و از همراهی با بدکاران و فاجران، خودداری.

نتیجه‌ی چنین همراهی، شباهت اخلاقی به عالم است و قرار گرفتن در برابر نسیم رحمت از دیگر ثمرات این همراهی است؛ پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: لقمان به پسرش گفت: «يا بُنَيَّ، صَاحِبِ الْعُلَمَاءِ وَ اقْرُبْ مِنْهُمْ، وَ جَالِسُهُمْ وَ زُرَّهُمْ فِي بُيُوتِهِمْ، فَلَعَلَّكَ تُشَبِّهُهُمْ فَتَكُونَ مَعَهُمْ، وَ اجْلِسْ مَعَ صُلَحَائِهِمْ، فَزَبْمًا أَصَابَهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ فَتَدْخُلُ فِيهَا وَ إِنْ كُنْتَ طَالِحًا» (دیلمی، أعلام الدین، ص ۲۷۲) یعنی: پسرکم! با دانشمندان همدم باش و به آنها نزدیک شو و هم‌نشین باش و در خانه‌هایشان به دیدارشان برو، شاید که به آنها شبیه گردی و از آنان به شمار آیی و با صالحان آنها بنشین که چه بسا خدا ایشان را به رحمتی بنوازد و در نتیجه تو نیز در آن داخل گردی؛ هرچند بدکار باشی.

انبیاء سلف از امت خود نه تنها ارتباط با عالم را خواستار بودند، بلکه ازدحام نزد آنان را مطالبه می‌کردند؛ حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ خطاب به حواریان می‌فرمود: «يا بَنِي إِسْرَائِيلَ، زَاجِمُوا الْعُلَمَاءَ فِي مَجَالِسِهِمْ وَ لَوْ جُئُوا عَلَى الرَّكْبِ، فَإِنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ بِنُورِ الْحِكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ الْمَيِّتَةَ بِوَابِلِ الْمَطَرِ» (ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۹۳). یعنی: ای بنی‌اسرائیل! در مجالس دانشمندان ازدحام کنید؛ حتی اگر از کمی جا بر روی زانوان بنشینید. خداوند دل‌های مرده را با نور حکمت زنده می‌کند؛ همان‌گونه که زمین مرده را با رگبار باران زنده می‌سازد.

موضوع تعامل با اهل علم به قدری حائز اهمیت است که امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی یکی از دلایل گسست با معبود را عدم ارتباط با عالم می‌داند: «لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي» (شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۸). یعنی: شاید مرا در مجالس دانشمندان ندیدی که وانهادی؟ از خدای متعال می‌خواهیم شناخت عالم وارسته و توفیق همراهی او را به ما ارزانی بخشد و کسب علم در حضور عالم حقیقی هستی، امام عصر علیه السلام را روزی ما بفرماید.

نقدی بر ادله‌ی نظریه‌ی شادی در روز عاشورا

حجت الاسلام سید

محمود هاشمی نسب

(نویسنده‌ی مسئول)

مدرس حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد

حجت الاسلام شیخ

شعب حدادی

مدرس حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد

چکیده: باور اصیل شیعه مبنی بر عزاداری و گریه بر سیدالشهداء علیه السلام برخاسته از سنت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است، با این حال دشمنان اهل بیت علیهم السلام به ویژه بنی امیه از ترس انتشار جنایات و انحرافاتشان با تمام قدرت با این موج بیدارگر به مبارزه برخاستند و متأسفانه بعضی از فرقه‌ها مانند: صوفیه با آنان همراهی نمودند و در میان جامعه با شبهه افکنی، عده‌ای از عوام را تحت تأثیر قرار داده‌اند. در این مقاله بعد از بررسی ادعاهای مطرح شده توسط این جریان فکری مشخص شد هیچ‌یک از آنها دلالت بر مدعا نمی‌کند چنان‌که بخشی از آنها فعل و کلام معصومان علیهم السلام نیست یا دچار ضعف سند هستند. حال بر فرض، وجود روایتی صحیح‌السند که دلالت بر شادی روز عاشورا کند، با احادیثی که دلالت بر سفارش به حزن، اندوه و گریه در روز عاشورا می‌کند تعارض دارد و چنان‌چه در علم اصول ثابت شده برای حل تعارض باید به اخبار علاجیه مراجعه نمود که این اخبار می‌گویند: «آنچه مخالف اهل تسنن است معیار عمل قرار گیرد»؛ این جمع بین روایات که هم شاد باشید و هم محزون، جمع تبری است که هیچ دلیل و شاهی ندارد و عملکرد اهل بیت علیهم السلام نیز خلاف آن است.

کلیدواژه‌ها: عزاداری، شیعه، اهل تسنن، صوفیه، وکیلی، تعارض احادیث، فقه‌الحديث، احادیث ضعیف.

تاریخچه‌ی مقاله

دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۴

پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۳

۱. مقدمه

اندیشه‌ی آقای وکیلی در مقاله‌ی «عاشورا روز حزن یا سرور سیدالشهداء علیه السلام» که در فضای مجازی منتشر گردیده است مبتنی بر دیدگاه صوفیانی چون مولوی و آقای حدّاد (استاد آقای حسینی طهرانی) است. مولوی در ضمن اشعاری مردم را توصیه به شادی در روز عاشورا می‌کند:

روز عاشورا همه اهل حلب	باب انطاکیه اندر تا به شب
گرد آید مرد و زن جمعی عظیم	ماتم آن خاندان دارد مقیم
پس عزا بر خود کنید ای خفتگان	زانکه بد مرگی است این خواب گران
روح سلطانی ز زندانی بجست	جامه چه دُرّانیم و چون خاییم دست
چون که ایشان خسرو دین بوده اند	وقت شادی شد چو بشکستند بند
سوی شادروان دولت تاختند	کنده و زنجیر را انداختند
روز ملك است و گش و شاهنشهی	گر تو يك ذره از ایشان آگهی

(مولوی، ۱۳۹۳ ش، ص ۹۵۹-۹۶۰؛ شهیدی، ۱۳۷۳ ش، ج ۵، ص ۲۱۴)

وکیلی در پی ادعای خود حدّاد سیزده توجیه بر اساس منابع تاریخی و روایی می‌آورد که در این مقاله برآنیم بر اساس همین منابع دیدگاه او را ارزیابی کنیم.

۲. مقایسه‌ی احوالات اهل بیت علیهم‌السلام با صوفیان در ایام عزاداری

آقای حدّاد در راستای نظریه‌ی مولوی بیان می‌کند: «در تمام دهه‌ی عزاداری، حال حضرت حدّاد بسیار منقلب بود. چهره‌ی سرخ می‌شد و چشمان درخشان و نورانی؛ ولی حال حزن و اندوه در ایشان دیده نمی‌شد؛ سراسر ابتهاج و مسرّت بود. می‌فرمود: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جان باخته، غصّه می‌خورند و ماتم و اندوه بپا می‌دارند! صحنه‌ی عاشورا عالی‌ترین مناظر عشق‌بازی است؛ و زیباترین موطن جمال و جلالِ الهی، و نیکوترین مظاهر اُسماء رحمت و غضب؛ و برای اهل بیت علیهم‌السلام جز عبور از درجات و مراتب، و وصول به اُعلی ذروه حیات جاویدان، و منسلخ شدن از مظاهر، و تحقّق به اصل ظاهر، و فنای مطلق در ذات اُحدیت چیزی نبوده است. تحقیقاً روز شادی و مسرّت اهل بیت علیهم‌السلام است. زیرا روز کامیابی و ظفر و قبولی ورود در حریم خدا و حرم امن و امان او است... مردم خبر ندارند، و چنان محبّت دنیا چشم و گوششان را بسته که بر آن روز تأسّف می‌خورند و هم چون زن فرزند مرده می‌نالند» (حسینی طهرانی، ۱۴۲۵ ق. ص ۷۸-۷۹).

پاسخ: ادعای آقای حدّاد که می‌گوید: «چقدر مردم غافلند که برای این شهید جان باخته غصّه می‌خورند و ماتم و اندوه بپا می‌دارند... مردم خبر ندارند، و چنان محبّت دنیا چشم و گوششان را بسته که بر آن روز تأسّف می‌خورند و هم چون زن فرزند مرده می‌نالند» با سنّت اهل بیت علیهم‌السلام سازگاری ندارد و اینکه بر اساس نظر آقای حدّاد، اشک و حزن در مصیبت امام حسین علیه‌السلام کار عوام مردم است برگرفته از فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام نیست؛ در ادامه روایات نافی این

ادعا می‌آید:

- «عن أمير المؤمنين عليه السلام قَالَ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ عَيْنَاهُ تَفِيضَانِ فَقُلْتُ يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِعَيْنَيْكَ تَفِيضَانِ أَغْضَبَكَ أَحَدٌ قَالَ لَا بَلْ كَانَ عِنْدِي جَبْرَيْلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام يَقْتُلُ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ وَ قَالَ هَلْ لَكَ أَنْ أُشَمِّكَ مِنْ تُرْبَتِهِ قُلْتُ نَعَمْ فَمَدَّ يَدَهُ فَأَخَذَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابٍ فَأَعْطَانِيهَا فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْنِي أَنْ فَاضَتْ وَ اسْمُ الْأَرْضِ كَرْبَلَاءُ» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۴، ص ۲۴۷).

- «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا وَ الْحُسَيْنُ عليه السلام جَالِسٌ فِي حَجْرِهِ إِذْ هَمَلَتْ عَيْنَاهُ بِالْذُمُوعِ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِي أَرَاكَ تَبْكِي جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ جَاءَنِي جَبْرَيْلُ فَعَزَّانِي بِأَنِّي الْحُسَيْنَ عليه السلام وَ أَخْبَرَنِي أَنَّ طَائِفَةً مِنْ أُمَّتِي تَقْتُلُهُ لَا أَنَالَهَا اللَّهُ شَفَاعَتِي» (همان، ص ۲۳۹).

- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي خُرْجَتِهِ إِلَى صِفِّينَ فَلَمَّا نَزَلَ بَيْنَتَوَى وَ هُوَ شَطُّ الْفُرَاتِ قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَتَعْرِفُ هَذَا الْمَوْضِعَ قَالَ قُلْتُ مَا أَعْرِفُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ لَوْ عَرَفْتُهُ كَمَعْرِفَتِي لَمْ تَكُنْ تَجُوزُهُ حَتَّى تَبْكِي كَبْكَايَ قَالَ فَبَكَى طَوِيلًا حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَ سَأَلَتِ الذُّمُوعُ عَلَى صَدْرِهِ وَ بَكَيْنَا مَعَهُ وَ هُوَ يَقُولُ أَوْهَ أَوْهَ مَا لِي وَ لِأَبِي سُفْيَانَ مَا لِي وَ لِأَلِ حَزْبِ الشَّيْطَانِ وَ أَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ... (شيخ صدوق، ۱۳۹۵ ش، ص ۵۳۳). ثُمَّ بَكَى بُكَاءً طَوِيلًا وَ بَكَيْنَا مَعَهُ حَتَّى سَقَطَ لِوَجْهِهِ وَ غَشِيَ عَلَيْهِ طَوِيلًا» (همان، ص ۵۳۵).

- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا زُرْتُمْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَالزُّمُوا الصَّمْتَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَ إِنَّ مَلَائِكَةَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مِنَ الْحَفْظَةِ - تَحْضُرُ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ بِالْحَائِرِ

فَتَصَافِحُهُمْ فَلَا يَجِيبُونَهَا مِنْ شِدَّةِ الْبُكَاءِ فَيَنْتَظِرُونَهُمْ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ وَ حَتَّى يَبُورَ الْفَجْرُ ثُمَّ يَكْلِمُونَهُمْ وَيَسْأَلُونَهُمْ عَنْ أَشْيَاءٍ مِنْ أَمْرِ السَّمَاءِ فَأَمَّا مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ فَإِنَّهُمْ لَا يَنْطِفُونَ وَلَا يَفْتَرُونَ عَنِ الْبُكَاءِ وَ الدُّعاءِ ... وَإِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِذَا نَظَرَتْ إِلَيْهِمْ وَ مَعَهَا أَلْفُ نَبِيٍّ وَ أَلْفُ صِدِّيقٍ وَ أَلْفُ شَهِيدٍ وَ مِنَ الْكَرُوبِيِّينَ أَلْفَ أَلْفٍ يَسْعُدُونَهَا عَلَى الْبُكَاءِ وَ إِنَّهَا لَتَشْهَقُ شَهْقَةً فَلَا يَنْقَى فِي السَّمَاوَاتِ مَلَكٌ إِلَّا بَكَى رَحْمَةً لِصَوْتِهَا وَ مَا تَسْكُنُ حَتَّى يَأْتِيَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ [أَبُوهَا] فَيَقُولُ يَا بُنَيَّةُ قَدْ أَبْكَيتِ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ شَغَلْتِهِمْ عَنِ التَّسْبِيحِ وَ التَّقْدِيسِ» (ابن قولويه، ۱۳۵۶ ش، ص ۸۶-۸۷).

«عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ يَوْمًا إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى فَقَالَ لَهُ مَا يَبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَبْكِي لِمَا يَصْنَعُ بِكَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الَّذِي يُؤْتِي إِلَى سَمِّ يَدُسُّ إِلَى فَأَقْتُلْ بِهِ وَ لَكِنْ لَا يَوْمَ كِيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَزْدَلِفُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدْنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ وَ يَنْتَحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ فَيَجْتَمِعُونَ عَلَى قَتْلِكَ وَ سَفْكِ دَمِكَ وَ انْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ وَ سَبِي دَرَارِيكَ وَ نِسَائِكَ وَ انْتِهَابِ ثِقْلِكَ فَعِنْدَهَا تَحُلُّ بِنِي أُمِيَّةَ اللَّعْنَةُ وَ تُمْطِرُ السَّمَاءَ رَمَادًا وَ دَمًا وَ يَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفَلَوَاتِ وَ الْحَيْتَانُ فِي الْبِحَارِ» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۵، ص ۲۱۸).

«عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ أَقْشَعَرْتَ لَهُ أَظْلَةَ الْعَرْشِ وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبَّنَا وَ مَا يَرَى وَ مَا لَا يَرَى» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۵۷۶).

- در کتاب شریف بحار الانوار ذیل باب «إخبار الله تعالى أنبياءه و نبينا ﷺ بشهادته» نام پیامبرانی که بر مصائب سید الشهداء ﷺ گریسته‌اند، ذکر شده است (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۴، ص ۲۲۳).

۳. منشأ نظریه‌ی شادی در روز عاشورا

این دیدگاه از دو منشأ سرچشمه می‌گیرد:

الف) عقیده به جبر: صوفیان به جهت مبنای وحدت شخصی وجود، انسان را در افعالش مجبور می‌دانند؛ چون هرگاه در دار وجود یک حقیقت موجود باشد و تمام ممکنات از جمله انسان، مظاهر و تجلیات او باشند، پس بشر چاره‌ای ندارد جز آنکه در همان راهی که حقیقت وجود برای او تعیین نموده، حرکت کند و هرگز در انجام یا ترک افعال سلطنت نخواهد داشت.

ابن عربی می‌نویسد: «فما فی الوجود طاعة و لا عصیان و لا ریح و لا خسران ... إلا و هو مراد للحق تعالی و کیف لا یکون مرادا له و هو أوجده» (همو، بی‌تا، ج ۱ ص ۳۷). آقای محمّد حسین طهرانی می‌نویسد: «به بیان متألهین، فعل روح القدس بلکه فعل هر فاعلی، عین فعل الهی است» (همو، ۱۳۹۳ ش، ص ۱۳۷). بر اساس این مبنا، فاعل واقعه‌ی عاشورا نیز - العیاذ بالله - خداوند است و لذا حزن و اندوه برای آن معنا نخواهد داشت و آن کاری که خداوند انجام داده قطعاً نیکو است. لازم به ذکر است عقیده به جبر، مخالف عقل و نقل است چون یکی از مسائلی که هر عاقلی به روشنی درک می‌کند حق انتخاب و آزادی در افعال است؛ یعنی هر کسی به وضوح در خودش می‌یابد که در اعمالش، سلطنت بر فعل یا ترک دارد. چنان‌که عقلاء از هر ملت و نحله‌ای افعال هر شخص را به خودش

مستند می‌سازند و هر کس را در مقابل عملش مسئول و او را در برابر اعمال زشت یا نیکویش مذمت یا تحسین می‌کنند چنان چه آیات و روایات بر این امر گواه است: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (الإسراء، ۳۶).

«عَنِ الْإِمَامِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَالَ بِالْجَبْرِ فَلَا تُعْطُوهُ مِنَ الرِّزْقِ وَلَا تَقْبَلُوا لَهُ شَهَادَةً» (شیخ صدوق، ۱۳۹۸ ش، ص ۳۶۲). «عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَالَ بِالتَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ وَ نَحْنُ مِنْهُ بِرَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (همان، ص ۳۶۴).

ب) عقیده فناء در ذات: یکی از ثمرات وحدت شخصی وجود - مبنای صوفیه - این است که انسان می‌تواند با سیر و سلوک و طی اسفار اربعه به فناء در ذات حق تعالی نائل شود. آقای محمد حسین طهرانی می‌نویسد: «نهایت سیر هر موجودی، فنای در موجود برتر و بالاتر از خود است. یعنی فنای هر ظهوری در مظهر خود، و هر معلولی در علت خود؛ و نهایت سیر انسان کامل که همه‌ی قوا و استعدادهای خود را به فعلیت رسانیده است، فنای در ذات احدیت است، و فنای در ذات الله است، و فنای در هو است، و فنای در ما لا اسم له و لا رسم له می‌باشد» (همو، ۱۴۲۵ ق، ص ۱۹۴).

به اعتقاد صوفیه رسیدن به مقام فناء در ذات حق، نهایت کمال انسان است. طهرانی می‌نویسد: «فناء از خود است و بقاء بالحق ... بعد از وجود به این مرتبه برای ما سیری است من الحق الی الخلق و در این مقام هویت او آشکار می‌شود که در سلسله‌ی بدء من اوله الی آخره خودش بوده، پس قاف تا کاف عالم وجود را مالک خواهد بود» (همو، ۱۳۹۳ ش، ص ۸۰). نظریه‌ی فناء در ذات مبتنی بر مبنای وحدت شخصی وجود است و ما در کتاب «تأملی در نظریه‌ی اصالت وجود

و وحدت وجود» اثبات کردیم که فرضیه مذکور بر عقل و نقل استوار نیست و تنها مستند آن کشف و شهودی است که حجیت ندارد.

۴. توجیهاات آقای وکیلی

جناب آقای وکیلی برای مشروعیت بخشیدن به شادی صوفیان در روز عاشورا در ضمن مقاله‌ای توجیهااتی را ارائه کردند که ناگزیر از ذکر و سپس پاسخ آن هستیم.

۱.۴. ادّعی تعارض روایات

توجیه او، ادّعی تعارض در روایات است؛ وی می‌نویسد: «ما دو دسته روایات داریم یک دسته روایات دلالت بر شادی و فرح در روز عاشورا می‌کند و یک دسته دیگر دلالت بر حزن و اندوه و برپایی عزاداری می‌کند حال چگونه میان دو دسته از روایات جمع کنیم؟ فرمایشات علامه طهرانی در کتاب شریف روح مجرّد در واقع بیان راه حلّ جمع بین این روایت است؛ برای توضیح مسأله باید یک بار از حال خود اهل بیت علیهم‌السلام بحث کنیم و یک بار از وظیفه‌ی شیعیان؛ امّا ائمه‌ی معصومان علیهم‌السلام از خود سیدالشهداء علیه‌السلام تا حضرت بقیه الله ارواحنا فداه مسلماً در روز عاشورا هم شادمانند و هم محزون؛ چنان‌چه تاریخ درباره‌ی حال حضرت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا چنین گزارش می‌کند» (همو، بی‌تا، ص ۸).

پاسخ: اینکه ادّعا کردند امام زمان علیه‌السلام در روز عاشورا هم شاد و هم محزون، قابل قبول نیست؛ زیرا آن حضرت حالات خودشان را بیان فرموده‌اند. در زیارت ناحیه‌ی مقدسه درباره‌ی مصیبت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌فرمایند: «فَلَا تُدْبِتَنَّكَ

صَبَاحاً وَ مَسَاءً، وَ لِأَبِكَيْنِ عَلِيكَ بَدَلُ الدَّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَاكَ وَ تَلَهُّفًا، حَتَّى أُمُوتَ بِلُوعَةِ الْمُصَابِ وَ غُصَّةِ الْإِكْتِيَابِ» (ابن‌مشهدی، ۱۴۱۹ ق، ص ۵۰). یعنی: برای تو هر صبح و شام گریه می‌کنم و به جای اشک برایت خون می‌گیریم از حسرت و تأسف غصه بر مصیبت‌هایی که برایت پیش آمد تا آنکه از بی‌قراری و بی‌تابی در مصیبت تو و اندوه و غصه جان‌کاه، جان سپارم. اما اینکه گفته شد «ائمه معصومان علیهم‌السلام از خود سیدالشهداء علیه‌السلام تا حضرت بقیه الله ارواحنا فداه مسلماً در روز عاشورا هم شادند و هم محزون» مخالف روایات است. ابتدا موارد حزن و اندوه و گریه سیدالشهداء علیه‌السلام در روز عاشورا را ذکر می‌کنیم و سپس گریه و ماتم سایر امامان معصوم علیهم‌السلام را نقل خواهیم کرد تا عدم صحّت ادّعی شادی اهل بیت علیهم‌السلام در روز عاشورا روشن گردد.

-گریه کنار جسد غلام ترک: «ثم خرج غلام ترکی کان للحسین علیه‌السلام و کان قارئاً للقرآن فجعل یقاتل و یرتجز فقتل جماعه ثم سقط صریعا فجاءه الحسین علیه‌السلام فبکی و وضع خده علی خده» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق. ج ۴۵ ص ۳۰).

-هنگام میدان رفتن حضرت علی اکبر علیه‌السلام: «فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ حَرَجَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَ كَانَ مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا وَ أَحْسَنِهِمْ خُلُقًا فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ فَأَذِنَ لَهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرَ آيِسٍ مِنْهُ وَ أَرْحَى علیه‌السلام عَيْنَهُ وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنَاطِقًا بِرَسُولِكَ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ كُنَّا إِذَا اسْتَقْتْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ فَصَاحَ وَ قَالَ يَا ابْنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَجِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَجِمِي» (همان، ج ۴۴، ص ۳۱۲).

-گریه بر عطش حضرت علی اکبر علیه‌السلام: «فتاتل قتالا شديدا ... ثم رجع إلى أبيه

و قد أصابته جراحات كثيرة فقال يا أبة العطش قد قتلنى و ثقل الحديد أجهدنى فهل إلى شربة من ماء سبيل أتقوى بها على الأعداء فبكى الحسين عليه السلام و قال يا بنى يعز على محمد و على بنى محمد و على بنى طالب و على أن تدعوهم فلا يجيبوك و تستغيث بهم فلا يغيثوك» (همان، ج ۴۵، ص ۴۳).

- گریه هنگام شهادت حضرت علی اکبر عليه السلام: «فنادى يا أبتاه عليك السلام هذا جدى يقروك السلام و يقول لك عجل القدوم علينا ثم شهق شهقة فمات فجاء الحسين عليه السلام حتى وقف عليه و وضع خده على خده» (ابن طاووس، بی تا، ص ۱۱۳). «و قال قتل الله قوما قتلوك فما أجرأهم على الله و على انتهاك حرمة الرسول و استهلت عيناه بالدموع ثم قال على الدنيا بعدك العفاء» (ابن حلی، مثير الاحزان ص ۶۹).

- گریه برای حضرت قاسم عليه السلام: «ثم خرج القاسم بن الحسن عليه السلام و هو غلام صغير لم يبلغ الحلم فلما نظر الحسين عليه السلام إليه قد برز اعنتقه و جعل يبكيان حتى غشى عليهما ثم استأذن الحسين عليه السلام فى المبارزة فأبى الحسين عليه السلام أن يأذن له فلم يزل الغلام يقبل يديه و رجليه حتى أذن له فخرج و دموعه تسيل على خديه» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۵، ص ۳۴).

- گریه در هنگام رفتن حضرت عباس عليه السلام: «أنّ العباس عليه السلام لما رأى و حدثه عليه السلام أتى أخاه و قال: يا أخى هل من رخصة؟ فبكى الحسين عليه السلام بكاء شديدا ثم قال: يا أخى أنت صاحب لوائى» (همان، ص ۴۱).

- گریه برای شهادت حضرت عباس عليه السلام: «فانقلب عن فرسه و صاح إلى أخيه الحسين عليه السلام: أدركنى فلما رآه الحسين عليه السلام صريعا على شاطئ الفرات بكى ... و

لَمَّا قَتَلَ الْعَبَّاسُ قَالَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْآنَ أَنْكَسَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي « (همان، ص ۴۲). یعنی: از روی اسب به زمین افتاد و فریادی کشید و برادرش را صدا زد که مرا دریاب هنگامی که سیدالشهداء علیه السلام جنازه برادر را کنار فرات دید به گریه افتاد و فرمود: الان کمرم شکست و چاره‌ام اندک شد. «ثم اقتطعوا العباس عنه و أحاطوا به من كل جانب حتى قتلوه ... فبكى الحسين لقتله بكاء شديدا» (همان، ص ۵۰).

-گریه هنگام شهادت طفل رضیع: «قال الحسين عليه السلام: يا قوم ان لم ترجموني فارحموا هذا الطفل! فرماه رجل منهم بسهم فجعل الحسين عليه السلام يبكي ويقول: اللهم احكم بيننا و بين قوم دعونا لينصرونا فقتلونا» (جمعی از محققان، ۱۳۷۳ ش، ص ۵۷۵؛ قمی، ۱۴۱۲ ق، ص ۱۲).

-گریه در هنگام وداع با فرزندان: «فقلت: اى سكينه يا أبتاه، قف لى هنيئة لأترؤد منك، فهذا وداع لا تلاقى بعده، و انكبت على يديه و رجليه تقبلهما و تبكى، فبكى الحسين عليه السلام رحمة لها، ثم مسح دموعها بكممه، و أخذها فتركها فى حجره، و مسح دموعها بكفه» (شرف‌الدین، ۱۴۲۱ ق، ص ۲۸۵). یعنی: سکینه گفت: ای پدر کمی صبر کن تا از تو توشه‌ای بگیرم که این آخرین دیدار ماست سپس به دست و پای پدر افتاد می‌بوسید و گریه می‌کرد امام حسین علیه السلام از روی دل‌سوزی و مهربانی به گریه افتاد اشک‌های دخترش را با آستین پاک می‌کرد او را در دامن خویش نشاند و با دست به صورت او می‌کشید و اشک‌هایش را پاک می‌کرد.

-حزن فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله در روز عاشورا: «و لَمَّا فَجَعَ الْحُسَيْنَ عليه السلام بِأَهْلِ بَيْتِهِ وَ وَلَدِهِ وَ لَمْ يَبْقَ غَيْرُهُ وَ غَيْرِ النِّسَاءِ وَ الذَّرَارِيِّ نَادَى هَلْ مِنْ ذَاتٍ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ

رسول الله ﷺ هل من مؤخّذ يخاف الله فينا هل من مغيث يرجو الله في إغاثتنا؟ وارتفعت أصوات النساء بالعويل» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۵، ص ۴۶). یعنی: هنگامی که سیدالشهداء ﷺ عزیزانش را از دست داد و از خاندان و فرزندان جز بانوان و کودکانی کسی نمانده بود، ندای غربتش بلند شد که آیا کسی هست که از خاندان پیامبر ﷺ دفاع نماید؟ آیا موحدی است که از خدا بترسد و به یاری ما بیاید؟ آیا فریادرسی پیدا می‌شود که به خاطر خدا به فریاد ما رسد؟ صدای شیون و ناله بانوان بلند شد.

«خطب مولانا الحسین ﷺ خطبة و سألهم أنشدكم هل تعرفونني قالوا نعم أنت ابن رسول الله ﷺ ... إلى آخر خطبة. فقالوا قد علمنا ذلك كله و نحن غير تاركين حتى تذوق الموت عطشا فلما خطب هذه الخطبة و سمع بناته و أخته زينب كلامه بكين و ندبن و لطمن و ارتفعت أصواتهن فوجه إليهن أخاه العباس و عليا ابنه و قال لهما سكتاهن فلمعري ليكثرن بكاؤهن» (ابن طاوس، بی‌تا، ص ۸۷ و علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۴، ص ۳۱۸). یعنی: سیدالشهداء ﷺ خطبه‌ای خواند و خود را به لشکر معرفی کرد پاسخ دادند ما همه‌ی آنچه را که گفتی می‌دانیم ولی تو را رها نمی‌کنیم تا تشنه‌لب جان دهی! با شنیدن این خطبه، دختران امام ﷺ و خواهرش زینب ﷺ گریه و ناله کردند و به صورت خویش می‌زدند و فریادشان بلند شد.

«فلما نظر أخوات الحسین ﷺ و بناته و أهله إلى الفرس ليس عليه أحد رفعن أصواتهن بالبكاء و العويل و وضعت أم كلثوم يدها على أم رأسها و نادت و ا محمداه و جداه و نبيها و أبا القاسم و علياه و جعفرها و حمزتها و احسانه هذا حسين بالبراء صريع بكر بلاء مجزوز الرأس من القفا مسلوب العمامة و الرداء ثم

غُشی علیها» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۵، ص ۶۰). یعنی: هنگامی که چشم خواهران و دختران سیدالشهداء علیهم‌السلام و دیگر افراد خاندانش به اسب بی صاحب افتاد صدای گریه و شیون آنان بلند شد. ام‌کلثوم دست بر سر نهاد و فریاد می‌زد: وا محمداه! وا جداه! وا نبیاه! وا ابا القاسماه! وا علیاه! وا جعفراه! وا حمزناه! وا حسناه! این حسین توست که در میدان کربلا بر زمین افتاده، سرش از قفا بریده، ردا و عمامه‌ی اش به غارت رفت سپس عشق کرد و بی‌هوش شد.

«خرجن بنات الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حرمه یتساعدن علی البكاء و یندبن لفراق الحماة و الأحباء ... ثم أخرجوا النساء من الخیمة و أشعلوا فیها النار فخرجن حواسر مسلبات حافیات باکیات یمشین سبایا فی أسر الذلة و قلن بحق الله إلا ما مررتم بنا علی مصرع الحسین فلما نظرت النسوة إلی القتلی صحن و ضربن وجوههن و قال الراوی: فوالله لا أنسی زینب بنت علی و هی تندب الحسین علیهم‌السلام و تنادی بصوت حزین و قلب کئیب و محمداه صلی علیک ملیک السماء هذا حسین مرمل بالدماء مقطع الأعضاء و بناتک سبایا» (همان، ص ۵۸-۵۹).

بعد از شهادت سیدالشهداء علیهم‌السلام دختران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل حرم از خیمه‌ها بیرون آمدند و همگی به گریه و مرثیه‌سرایی برای عزیزانشان پرداختند سپس باقی زنان از خیمه‌ها بیرون کردند و خیمه‌ها را به آتش کشیدند، زنان اسیر شده با پای برهنه گریه‌کنان به راه افتادند گفتند شما را به خدا از قتلگاه ما را عبور دهید هنگامی که چشمانشان به ابدان شهدا افتاد فریاد کنان به صورت خویش می‌زدند؛ راوی می‌گوید: به خدا سوگند فراموش نمی‌کنم زینب دختر علی علیهم‌السلام را که با قلبی سوزان و داغدار و صدایی محزون و غمناک برای برادر خویش مرثیه‌سرایی می‌کرد؛ وای ای پیامبر درود فرشتگان آسمان بر تو باد، این حسین

توست به خون آغشته، اعضای بدنش قطعه قطعه، دخترانت اسیر شده‌اند.

- غم و اندوه امام سجاد علیه السلام: «عن فاطمه الصغری علیها السلام: ... فما رجعنا إلى الخیمة إلا و هی قد نهبت و ما فیها و أخی علی بن الحسین علیه السلام مکبوب علی وجهه لا یطیق الجلوس من كثرة الجوع و العطش و الأسقام فجعلنا نبکی علیه و بیکی علینا» (همان، ج ۴۵، ص ۶۱). یعنی: فاطمه صغری علیها السلام در نقل وقایع عاشورا فرمود: هنگامی که به خیمه برگشتیم دیدیم آنچه در خیمه بوده به غارت رفته و برادرم امام سجاد علیه السلام به صورت بر زمین افتاده است او از شدت بیماری و گرسنگی و تشنگی توان نشستن نداشت. او بر ما می‌گریست و ما بر او گریه می‌کردیم.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: امام سجاد علیه السلام بر پدرش چهل سال گریه کرد «روی عن الصادق علیه السلام أنه قال إن زین العابدین علیه السلام بکی علی أبیه أربعین سنة صائما نهاره قائما ليله ... من أهل بیتی صرعی مقتولین فکیف ینقضی حزنی و یقل بکائی» (همان، ج ۴۵، ص ۱۴۹). روزها روزه می‌گرفت و شب‌ها عبادت می‌کرد هنگامی که غلامش در موقع افطار غذا و نوشیدنی می‌آورد آن را در مقابلش می‌گذارد و می‌گفت: ای مولای من بخورید. امام علیه السلام می‌فرمود: فرزند پیامبر را گرسنه و تشنه به شهادت رساندند و این را مکرر می‌فرمود و گریه می‌کرد تا اینکه غذا از اشک چشمانشان آمیخته می‌گشت و نوشیدنی هم با اشکشان مخلوط می‌شد و پیوسته این‌گونه بود تا اینکه از دنیا رفت.

غلام امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند روزی امام علیه السلام به صحرا رفتند و من نیز به دنبال حضرت رفتم بر یک سنگ خشنی سجده کردند ایستادم ناله و گریه‌اش

را گوش دادم و هزار مرتبه فرمود: «لا إله إلا الله حقاً حقاً سجدت لک یا ربّ تعبدا و رقاً و ایمانا و تصدیقا» سپس سر از سجده بر می‌داشت و محاسن و صورتش از اشک چشمانشان خیس بود؛ گفتم: ای آقای من آیا وقت آن نرسیده حزن شما به پایان برسد و گریه شما کم شود؟ امام علیه السلام فرمودند: وای بر تو همانا یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم پیامبری بود که دوازده پسر داشت؛ خداوند یکی از آنها را پنهان کرد موی سرش از حزن سفید شد و کمرش از غم خمیده گشت و چشمش نابینا شد در حالی پسرش زنده بود و من پدر، برادر و هفده نفر از اهل بیتم را از دست دادم در حالی که بر روی زمین افتاده و به شهادت رسیده بودند چگونه حزنم تمام شده و گریه‌ام کم گردد؟! (همان).

– حزن امام باقر علیه السلام: قدم الکمیت المدینه فأتی ابا جعفر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام فأذن له لیلا و أنشده فلما بلغ المیمیه قوله:

و قتل بالطف غودر فیهم بین غوغاء أمة و طعام

بکی أبو جعفر علیه السلام و قال: یا کمیت لو ان عندنا ما لا لأعطیناک منه لکن لک ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله لحسان بن ثابت «لا زلت مؤیداً بروح القدس ما ذببت عنّا أهل البيت علیهم السلام» (علامه امینی، ۱۴۱۶ ق، ج ۲، ص ۱۸۷). یعنی: کمیت به مدینه آمد از جانب امام باقر علیه السلام اجازه یافت که شب هنگام نزد حضرت برود، او اشعار خویش را نزد آن حضرت قرائت کرد هنگامی که به این بیت از میمیه اش رسید که: و شهید کربلا از آنهاست که بین گروهی فرو مایه به او خیانت شد (و شهید گشت) امام باقر علیه السلام به گریه افتاد سپس فرمود ای کمیت! اگر نزد ما مالی بود به تو می‌دادیم ولی پاداش تو همان باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله به حسان فرمود: همیشه از

جانب روح القدس مؤید باشی مادامی که از ما اهل بیت علیهم‌السلام دفاع نمایی.

- گریه‌ی امام صادق علیه‌السلام: عبد الله بن سنان می‌گوید: دخت علی سیدی اُبی عبد الله جعفر بن محمد علیه‌السلام فی یوم عاشوراء فالفیته کاسف اللون ظاهر الحزن و دموعه تنحدر من عینیه کالؤلؤ المتساقط و بکی أبو عبد الله علیه‌السلام حتی اخضلت لحیته بدموعه « (شیخ طوسی، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۷۸۲). یعنی: روز عاشورا محضر مبارک امام صادق علیه‌السلام رسیدم، دیدم رنگ حضرت پریده، حزن و اندوه بر حضرت غالب گشته، از چشمان حضرت مانند لؤلؤ اشک می‌بارید آنقدر گریست که محاسن مبارکش از اشک چشمانش پُر شد. هم‌چنین نقل شده است: «ما ذکر الحسین علیه‌السلام عند اُبی عبد الله علیه‌السلام فی یوم قظ فرئی أبو عبد الله علیه‌السلام متبسما فی ذلک الیوم الی اللیل» (ابن قولویه، ۱۳۵۶ ش، ص ۱۰۸). هم‌چنین نقل شده است: «عن داود الرقی قال: کنت عند اُبی عبد الله علیه‌السلام إذا استسقی الماء فلما شربه رأیته قد استعبر و اغرورقت عیناه بدموعه ثم قال لی یا داود- لعن الله قاتل الحسین علیه‌السلام» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۶، ص ۳۹۱). «و زاد فی بعض المصادر: فما أنغص ذکر الحسین علیه‌السلام للعیش إنی ما شربت ماء باردا إلا ذكرت الحسین علیه‌السلام» (حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۲۷۲). یعنی: داوود رقی می‌گوید: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم آب طلب کرد و نوشید و سپس گریست چشمان حضرت پُر از اشک شده بود سپس فرمود: ای داوود لعنت خدا بر قاتل امام حسین علیه‌السلام. در بعضی مصادر اضافه شده: یاد امام حسین علیه‌السلام عیش انسان را مکدر می‌کند، نمی‌شود که من آب سردی بنوشم و امام حسین علیه‌السلام را یاد نکنم.

- اندوه امام کاظم علیه‌السلام: امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «کان اُبی إذا دخل شهر المحرم لا یری ضاحکا و کانت الکأبة تغلب علیه حتی یمضی منه عشرة آیام فإذا

كان يوم العاشر كان ذلك اليوم يوم مصيبتته و حزنه و بكائه و يقول هو اليوم الذي قتل فيه الحسين صلى الله عليه» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۴، ص ۲۸۳).
یعنی: با ورود ماه محرم پدرم خندان دیده نمی‌شد و تا ده روز حزن و اندوه بر او غالب بود اما روز دهم (عاشورا) که روز مصیبت، غم و گریه ایشان بود.

- عزاداری امام رضا علیه السلام: «حکى دعبل الخزاعى قال: دخلت على سیدی و مولای علی بن موسی الرضا علیه السلام فی مثل هذه الأيام فرأيتہ جالسا جلسة الحزين الكئيب و أصحابه من حوله فلما رأنى مقبلا قال لی مرحبا بك يا دعبل مرحبا بناصرنا بيده و لسانه ثم إنه وسع لی فی مجلسه و أجلسنى إلى جانبه ثم قال لی يا دعبل أحب أن تنشدنى شعرا فإن هذه الأيام أيام حزن كانت علينا أهل البيت عليهم السلام و أيام سرور كانت على أعدائنا خصوصا بنى أمية يا دعبل من بكى و أبكى على مصابنا و لو واحدا كان أجره على الله يا دعبل من ذرفت عيناه على مصابنا و بكى لما أصابنا من أعدائنا حشره الله معنا فى زمرتنا يا دعبل من بكى على مصاب جدى الحسين عليه السلام غفر الله له ذنوبه البتة ثم إنه عليه السلام نهض و ضرب سترا بيننا و بين حرمه و أجلس أهل بيته عليهم السلام من وراء الستر ليبيكوا على مصاب جدهم الحسين عليه السلام ثم التفت إلى و قال لی يا دعبل ارث الحسين عليه السلام فأنت ناصرنا و ما دحنا ما دمت حيا فلا تقصر عن نصرنا ما استطعت» (همان، ج ۴۵، ص ۲۵۷).
یعنی: دعبل می‌گوید: مثل این ایام نزد سرور و مولایم امام رضا علیه السلام رفتهم حضرت در جمع اصحاب محزون و اندوهناک نشسته بودند، به من خوش آمد گفتند و فرمودند: مرحبا به یاور ما که با دست و زبان خویش ما را یاری می‌کند مرا در کنار خویش نشاند و فرمود: دوست دارم برایم شعری بخوانی که ایام حزن ما اهل بیت علیهم السلام و سرور دشمنان ما به خصوص بنی امیه است. ای

دعبل! هر چشمی که در مصائب ما بگیرد و بگیراند حتی اگر یک نفر را پاداش او بر خدا است. ای دعبل! هر چشمی که در مصائب ما اشک بریزد و بگیرد بر آنچه از دشمنان بر سر ما آمده، خدا او را با ما محشور کند. ای دعبل! هر کس در مصائب جدّم امام حسین علیه السلام بگیرد خدا حتماً گناهان او را بیامرزد.

سپس امام علیه السلام بلند شد و پرده‌ای نصب کرد تا خانواده‌اش پشت آن قرار گیرند و بگیرند سپس فرمود: ای دعبل برای امام حسین علیه السلام مرثیه‌سرایی کن که تو یاور و ما دح ما هستی تا جان در تن داری تا می‌توانی دریاری ما از هیچ کوششی دریغ مکن کوتاهی نکن.

«قال الرضا علیه السلام: إن يوم الحسين علیه السلام أفرح جفوننا وأسبل دموعنا وأذلّ عزيزنا بأرض كرب و بلاء أورثتنا الكرب و البلاء إلى يوم الانقضاء» (همان، ج ۴۴، ص ۲۸۴). یعنی: روز مصیبت امام حسین علیه السلام پلک چشم را زخم کرد، اشک ما را جاری ساخت. عزیزان ما در سرزمین کرب و بلا خوار نمود برای ما گرفتاری و مصیبت ابدی بر جای گذاشت.

-وظیفه‌ی شیعه در روز عاشورا: «عن مالک الجهنی عن أبي جعفر الباقر علیه السلام قال: من زار الحسين علیه السلام يوم عاشوراء من المحرّم - حتى يظلّ عنده باکیا لقی الله تعالی يوم القيامة بثواب ألفی ألف حجة... إذا كان ذلك اليوم... ثمّ ليندب الحسين علیه السلام و يبکیه و یأمر من فی داره بالبكاء علیه و یقیم فی داره مصیبتّه بإظهار الجزع علیه و يتلاقون بالبكاء بعضهم بعضا فی البيوت و لیعزّ بعضهم بعضا بمصاب الحسين علیه السلام قلت: فکیف یعزّی بعضهم بعضا قال یقولون عظم الله أجورنا بمصابنا بالحسين علیه السلام» (ابن قولویه، ۱۳۵۶ ق، ص ۱۷۵). یعنی: از

امام باقر علیه السلام در ضمن اعمال روز عاشورا روایت شده: هرکس امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا زیارت کند به طوری که گریان باشد در روز قیامت خداوند را ملاقات می‌کند در حالی که ثواب هزار هزار حجّ به او می‌دهند ... در آن روز برای امام حسین علیه السلام نوحه‌سرایبی و گریه‌کنند و به کسانی که در خانه او هستند نیز دستور دهد که گریه‌کنند، در خانه‌اش عزا به پا کنند و بر آن حضرت بی‌تابی نمایند با گریه به ملاقات یک‌دیگر در خانه‌ها روند و یک‌دیگر را در مصیبت امام حسین علیه السلام تسلیت دهند. گفتم چگونه یک‌دیگر را در عزا تسلیت دهند؟ فرمود بگویند: خدا پاداش عظیم به ما عنایت کند در مصیبت امام حسین علیه السلام.

«عن عبد الله بن سنان دخلت على سیدی أبي عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام فی یوم عاشوراء، فألفيته كاسف اللون، ظاهر الحزن، ودموعه تنحدر من عينیه كاللؤلؤ المتساقط، فقلت: یا ابن رسول الله مم بكاؤك لا أبکی الله عینیک، فقال لی: أو فی غفلة أنت، أما علمت أن الحسین بن علی علیه السلام قتل فی مثل هذا الیوم» (شیخ طوسی، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۷۸۲). یعنی: عبد الله سنان می‌گوید: روز عاشورا خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، دیدم رنگ آن حضرت پریده، حزن و اندوه در او آشکار است و از چشمان آن حضرت مانند لؤلؤ اشک می‌بارد. عرض کردم ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله چرا گریه می‌کنی؟ خدا نکند چشمانت گریان شود. حضرت فرمودند: آیا غافل‌ی؟ نمی‌دانی روز شهادت حسین بن علی علیه السلام است.

«... قال: و بکی أبو عبد الله علیه السلام حتی اخضلت لحيته بدموعه إن أفضل ما تأتي به فی هذا الیوم أن تعمد إلى ثياب طاهرة فتلبسها و تتسلب قال و ما التسلب قال تحلل أزرارك و تكشف عن ذراعیک كهیئة أصحاب المصابب ... فتصلی أربع رکعات ... و لیکن علیک فی ذلك الکآبة و الحزن» (همان، ص ۷۸۳). یعنی:

پس آن قدر گریست که محاسن مبارکش از اشک چشمانش پُر شد ... فرمود: با فضیلت‌ترین کار در روز عاشورا این است که لباس پاک بپوشی و تسلّب کنی گفتم تسلّب یعنی چه؟ دکمه‌های (لباس) را باز کنیم آرنج و ساعد را آشکار کنی [آستین را بالا بزنی] مانند صاحبان مصیبت ... چهار رکعت نماز بخوانی و بر تو حزن و اندوه در آن روز لازم است.

۲.۴. جریان شناسی ایده شادی روز عاشورا

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام با صراحت مشخص است که چه کسانی و با چه انگیزه‌ای به شادی روز عاشورا فتوا دادند. «عبد الله بن الفضل الهاشمی قال: قلت لأبی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام یا ابن رسول الله کیف صار یوم عاشوراء یوم مصیبة و غم و جزع و بکاء دون الیوم الذی قبض فیہ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فقال: إن یوم الحسین علیه‌السلام أعظم مصیبة من جمیع سائر الأيام... قلت: فکیف سمت العامة یوم عاشوراء یوم بركة؟ فبکی علیه‌السلام ثم قال لما قتل الحسین علیه‌السلام تقرب الناس بالشام إلى یزید فوضعوا له الأخبار وأخذوا علیه الجوائز من الأموال فكان مما وضعوا له أمر هذا الیوم وأنه یوم بركة لیعدل الناس فیہ من الجزع و البکاء و المصیبة و الحزن» (شیخ صدوق، ۱۳۸۵ ق، ج ۱، ص ۲۲۶) یعنی: راوی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: ای پسر پیامبر! چرا عاشورا روز مصیبت، غم و بی‌تابی و گریه است و روز شهادت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین نیست امام علیه‌السلام فرمودند: روز شهادت امام حسین علیه‌السلام از همه‌ی ایام مصیبت، عظیم‌تر است ... پرسید چرا عامّه عاشورا را روزی مبارک می‌دانند؟ امام علیه‌السلام به گریه افتادند و در ضمن کلامی فرمودند: شامیان برای تقرب به یزید گرفتن پاداش از او روایاتی را جعل کردند که عاشورا

روز برکت است تا مردم را از بی‌تابی، گریه، مصیبت، حزن و اندوه بازدارند.

در روز عاشورا می‌خوانیم: «و هذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقتلهم الحسین صلوات الله علیه اللهم فضاعف علیهم اللعن و العذاب»

۳.۴. توجیه دوّم: سخن حضرت قاسم علیه السلام

آقای وکیلی می‌نویسد: «حضرت سیدالشهداء علیه السلام از حضرت قاسم علیه السلام پرسیدند: «قاسم جان مرگ از دید تو چگونه است؟ ایشان در پاسخ عرض کردند: «أحلی من العسل» روشن است با نوشیدن شربت شهادت که از عسل شیرین‌تر است انسان محزون و اندوهگین نمی‌شود».

پاسخ: شما باید به روایتی استدلال کنید که دلالت بر شادی سرور اهل بیت علیهم السلام در روز عاشورا نماید چون این امر مدّعی شماس است این روایت فقط دلالت می‌کند که شهادت و مرگ در نزد حضرت قاسم علیه السلام شیرین‌تر از عسل است و دیدگاه آن حضرت نسبت به شهادت این‌گونه است و هیچ‌گونه دلالتی بر شادی و سرور ایشان در روز عاشورا نمی‌کند و با نوشیدن شربت شهادت دیگر از محلّ بحث خارج می‌شوند چون آنچه مورد بحث است مکلفی است که در روز عاشورا زنده است نه کسی که شربت شهادت نوشیده و به بهشت جاوید رسیده است.

در منابع مختلف هیچ اثری از شادی حضرت قاسم علیه السلام در روز عاشورا دیده نمی‌شود خصوصاً که در مقتل حال حضرت قاسم علیه السلام این‌گونه وصف شده: «ثم خرج ... القاسم بن الحسن علیه السلام و هو غلام صغیر لم یبلغ الحلم فلما نظر الحسین علیه السلام إلیه قد برز اعتنقه و جعلا یبکیان حتی غشی علیهما ثم استأذن الحسین علیه السلام فی المبارزة فأبى الحسین علیه السلام أن یأذن له فلم یزل الغلام یقبّل

یدیه و رجليه حتّی اذن له فخرج و دموعه تسيل علی خديه» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۵، ص ۳۴).

۴.۴. توجیه سوم: شادی اصحاب

آقای وکیلی می‌نویسد: «شنیده‌اید که یکی از بزرگان اصحاب حضرت در شب یا روز عاشورا با دیگری مزاح و شوخی می‌نمودند وقتی که به ایشان اعتراض کردند که این زمان، زمان خنده و باطل نیست در پاسخ گفتند: «لقد علم قومی ائی ما احببت کهلا و لا شایا، و لکن ائی مستبشر بما نحن لاقون»

بررسی: با وجود فعل معصوم یعنی گریه و حزن سیدالشهداء علیه السلام و سایر امامان معصوم علیهم السلام در ایام عاشورا نوبت استدلال به فعل اصحاب نمی‌رسد. احادیث متعدّد و گزارشات تاریخی حاکی از حزن و اندوه اهل بیت علیهم السلام در آن ایام است در هیچ روایتی گزارشی نشده سیدالشهداء علیه السلام و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله در واقعه‌ی عاشورا شادی کنند. روایات از گریه و حزن اهل بیت علیهم السلام در شب عاشورا این‌گونه حکایت می‌کند.

«و جلس الحسين علیه السلام فرقد ثم استيقظ فقال: يا أختاه إني رأيت الساعة جدی محمداً صلی الله علیه و آله و أبی علیا و أمی فاطمة و أخی الحسن علیه السلام و هم يقولون يا حسين علیه السلام إنک رائح إلینا عن قریب و فی بعض الروایات غدا. قال الراوی: فلطمت زینب علیها السلام و جهها و صاحت و بکت» (ابن طاوس، ۱۳۴۸ ق، ص ۹۰).

«قال علی بن الحسين علیه السلام إني جالس فی تلك الليلة التي قتل أبی فی صبيحتها و عندي عمّتی زینب علیها السلام تمرضنی ... و أبی يقول:

يا دهر أف لك من خليل کم لك بالإشراق و الأصيل

... فأعادها مرتين أو ثلاثا حتى فهمتها و علمت ما أراد فخنقتني العبرة فرددتها و لزمتم السكوت و علمت أن البلاء قد نزل و أما عمتي فلما سمعت ما سمعت و هي امرأة و من شأن النساء الرقة و الجزع فلم تملك نفسها أن وَّتَبَّتْ تَجْرُثُ ثَوْبَهَا و هي حاسرة حتى انتهت إليه و قالت و اثكلاه ليت الموت أعدمني الحياة ... فنظر إليها الحسين عليه السلام و قال لها يا أخته لا يذهبن حلمك الشيطان و تفرقت عيناه بالدموع و قال لو ترك القطا ليلا لنام ... ثم لطمت وجهها و هوت إلى جيبها و شقته و خرت مغشية عليها» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۵، ص ۲). با توجه به مطلب مذکور پاسخ سایر مواردی هم که آقای وکیلی استدلال به شادی و سرور اصحاب سیدالشهداء عليه السلام کرده‌اند به دست می‌آید.

نوشته‌اند: «در روایات آمده که حضرت عليه السلام در شب و روز عاشورا منازل اصحاب را در بهشت به ایشان نشان دادند. مرگ برای شما نیست مگر پلی که از آن عبور می‌کنید و به این نعمت‌های الهی می‌رسید و اصحاب حضرت از شوق نعمت‌های بهشتی با شور و شوق به استقبال مرگ می‌شتافتند».

«طبق برخی روایات اصحاب حضرت حالشان چنین بود که درد جراحات و ضربات شمشیر و نیزه را احساس نمی‌کردند و برخی از شوق شهادت حتی زره را از تن بیرون آورده و به نبرد می‌پرداختند».

پاسخ دیگری که به این توجیه می‌دهیم این است که این‌گونه روایات حاکی از اشتیاق اصحاب سیدالشهداء عليه السلام به شهادت و نهراسیدن آنان از مرگ است، کسانی که جایگاه خود را در بهشت مشاهده کردند دیگر این دنیا برایشان هیچ جاذبه‌ای ندارد و مشتاقند هرچه زودتر به منزلگاه ابدی خود سفر کنند، روایت

مذکور هیچ دلالتی بر مدّعی شما که سرور و شادی صوفیان بعد از شهادت سیدالشهداء علیه السلام است ندارد؛ علاوه آنکه بر فرض بپذیریم که اصحاب از شوق شهادت شادمان بودند این امر ربطی به دیگران ندارد چون هر شخصی وظیفه‌ی خاص خودش را دارد، وظیفه‌ی شیعیان بعد از شهادی کربلا اقامه عزاء و ماتم است چنان‌که روایات فراوان این حکم را تعیین فرموده است حال چه شهادی کربلا قبل از شهادتشان شاد بوده‌اند یا غمگین تفاوتی در وظیفه‌ی محبتان واقعی اهل بیت علیهم السلام نمی‌کند چون هر موضوعی حکم خاص خودش را دارد.

۵.۴. توجیه چهارم: سخن حضرت علی اکبر علیه السلام

آقای وکیلی می‌نویسد: «بارها شنیده‌ایم حضرت علی اکبر علیه السلام در حال شهادت ندا دادند: «پدر جان جدم مرا شربتی نوشاند که پس از آن هرگز تشنه‌کام نخواهم شد آیا آن وجود مقدس از نوشیدن چنین شربت گوارایی محزون می‌گردند».

بررسی: مدّعی آقای وکیلی شادی صوفیان بعد از شهادت سیدالشهداء علیه السلام است ولی دلیلی که اقامه کردند شربت نوشیدن حضرت علی اکبر علیه السلام در حال حیات سیدالشهداء علیه السلام است این دو وجه چه ربطی به یکدیگر دارند؟!

نوشیدن شربت در هنگام شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام و در زمان حیات سیدالشهداء علیه السلام رخ داده این امر هیچ‌گونه دلالتی بر شادی در روز عاشورا و بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ندارد.

نکته‌ی مهمّ این است: با اینکه سیدالشهداء علیه السلام سخن حضرت علی اکبر علیه السلام را در هنگام شهادت شنیدند ولی باز هم گریه و ندبه کردند در حالی که بنا بر گفتار آقای وکیلی می‌بایست شادی می‌کردند. «فنادی یا أبتاه علیک السلام هذا

جدی یقرؤک السلام و یقول لک عجل القدوم علينا ثم شهق شهقة فمات فجاء الحسين عليه السلام حتى وقف عليه و وضع خده على خده» «قال قتل الله قوما قتلوك فما أجرهم على الله و على انتهاك حرمة الرسول صلى الله عليه وآله و استهلت عيناه بالدموع ثم قال على الدنيا بعدك العفاء» (ابن مشهدی، ۱۴۱۹ ق، ص ۴۸۷). در زیارت نامه حضرت علی اکبر عليه السلام این گونه وارد شده است: «بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مِنْ مُقَدَّمِ بَيْنِ يَدِي أَيْبِكَ يَحْتَسِبُكَ وَ يَبْكِي عَلَيْكَ مُحْتَرِقًا عَلَيْكَ قَلْبُهُ يَرْفَعُ دَمَكَ بِكَفِّهِ إِلَى أَعْنَانِ السَّمَاءِ - لَا يَزِجُ مِنْهُ قَطْرَةٌ وَلَا تَسْكُنُ عَلَيْكَ مِنْ أَيْبِكَ زَفْرَةٌ وَ دَعَاكَ لِلْفِرَاقِ» (ابن قولویه، ۱۳۵۶ ش، ص ۲۳۹).

۶.۴. توجیه پنجم: خواب سیدالشهداء عليه السلام

آقای وکیلی می نویسد: «حال خود سیدالشهداء عليه السلام نیز چنین است، هنگامی که از مدینه خارج می شدند رسول خدا صلى الله عليه وآله را در خواب زیارت نمودند و حضرت به ایشان فرمودند: «إن لك في الجنة درجات، لا تنالها إلا بالشهادة» بررسی: جمله‌ی مذکور به کدام یک از انواع دلالات، بر شادی و سرور روز عاشورا دلالت دارد؟ عرف و عقلا هرگز از این جمله شادی برداشت نمی کنند مگر اینکه دست به ذوقیات و تأویلات صوفیانه بزنیم. این کلام فقط دلالت می کند بر اینکه رسیدن بر درجات اعلاء در بهشت مستلزم پذیرفتن شهادت است و بیشتر از این مطلب معنای دیگری استفاده نمی شود.

۷.۴. توجیه ششم: چهره‌ی نورانی سیدالشهداء عليه السلام

آقای وکیلی می نویسد: «در روز عاشورا هرچه آن حضرت به شهادت نزدیک تر می شدند چهره شان برافروخته و شاداب تر و حالت حضرت آرام تر می شد».

بررسی: متن روایتی که به آن اشاره شد این است: «لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَظَرَ إِلَيْهِ مِنْ كَانِ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ لِأَنَّهُمْ كَلِمًا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغْيِيرَ أَلْوَانِهِمْ وَارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُمْ وَوَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَكَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خِصَائِصِهِ تَشْرِقُ أَلْوَانَهُمْ وَتَهْدَأُ جِوَارِحَهُمْ وَتَسْكُنُ نَفُوسَهُمْ» (فیض کاشانی، ۱۳۷۱ ش، ص ۳۱۴). یعنی: چون کار (در روز عاشورا) بر حسین بن علی علیه السلام سخت شد، کسانی که با او بودند به روی او نگاه کردند دیدند حال او بر خلاف دیگران است چه آنان به تدریج که کار سخت می شد رنگ هایشان تغییر می کرد و بند پاهایشان به لرزه می افتاد و ترس دل هایشان را می گرفت و امام حسین علیه السلام و برخی از دوستان خاصش، چهره هایشان درخشان بود و اندام‌ها آرام و دارای نفسی آرام و مطمئن بودند.

این سه جمله «تشرق ألوانهم و تهدأ جوارحهم و تسكن نفوسهم» حاکی از نورانی شدن چهره‌ها و آرامش جوارح بدون لرزش و اطمینان نفس است و هیچ‌گونه دلالتی بر سرور و شادی ندارد ولی آقای وکیلی کلمه «شادابی» را اضافه کردند تا به مطلوبشان برسند.

روایت مذکور گزارش از این مطلب می دهد که اصحاب سیدالشهداء علیه السلام در هنگام اوج‌گیری جنگ دو دسته بودند یک دسته ترسیده و به لرزه افتاده بودند، یک دسته از خواص اصحاب با قلبی آرام و چهره‌هایی نورانی و با وقار و آرامش بودند. هیچ‌یک از کلمات روایت حاکی از شادی و سرور ندارد چنان‌که واضح است.

۸.۴. توجیه هفتم: گفتار علامه مجلسی رحمته‌الله علیه

آقای وکیلی می‌نویسد: «مسأله‌ی شادمانی حضرت در آن روز آن قدر روشن بوده است که علامه مجلسی در بحار الانوار بابی با عنوان «باب فضل الشهداء معه و علة عدم مبالاتهم بالقتل و بیان أنه صلوات الله علیه کان فرحاً لا یبالی بما یجری علیه» بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷ باز نموده‌اند».

پاسخ: اولاً: علامه مجلسی رحمته‌الله علیه معصوم نیست تا به تک تک کلماتشان استدلال کنید سخنان همه‌ی علماء باید مبتنی بر حجّت عقلی یا عقلایی یا شرعی باشد تا مورد قبول واقع شود و الاً نفس نظرات قابل استناد نیست.

ثانیاً: علامه مجلسی در همان جلد ۴۴ کتاب بحار الانوار دو باب دیگر ذکر کرده‌اند: «باب أن مصیبتهم صلوات الله علیه کان أعظم المصائب، ص ۲۶۹» و «باب ثواب البكاء علی مصیبتهم و مصائب سائر الأئمة عليهم السلام» و در جلد ۴۵ این ابواب را ذکر نموده‌اند «باب ما ظهر بعد شهادته من بكاء السماء و الأرض علیه عليه السلام و انكساف الشمس و القمر و غیرها، ص ۲۰۱» «باب ضجیح الملائكة إلى الله تعالی فی أمره و أن الله بعثهم لنصره و بكائهم و بكاء الأنبياء و فاطمة صلوات الله علیهم، ص ۲۲۰» «نوح الجن علیه صلوات الله علیه، ص ۲۳۳» چرا به ابواب متعدّدی که مرحوم علامه مجلسی ذکر کرده‌اند که همگی حاکی از گریه، حزن و اندوه است توجّه نمی‌کنید و تنها به یک لفظ «کان فرحاً» تمسک می‌کنید؟!!

ثالثاً: علامه مجلسی در «باب فضل الشهداء معه و علة عدم مبالاتهم بالقتل و بیان أنه صلوات الله علیه کان فرحاً لا یبالی بما یجری علیه» پنج روایت نقل کرده‌اند که هیچ‌یک دلالتی بر شادی و سرور و خوشحالی سیدالشهداء عليهم السلام

نمی‌کند و یکی از آن روایات در توجیه ششم ذکر شد و عدم دلالت آن بر مدّعی آقای وکیلی را بیان نمودیم از مفاد آن پنج روایت نتیجه می‌گیریم که منظور علامه مجلسی از «کان فرحا» نهراسیدن آنان از مرگ و علاقمندیشان به شهادت بوده است چنانچه محتوای پنج روایت همین امر است.

۹.۴. توجیه هشتم: زیارت‌نامه حضرت علی اکبر علیه السلام

آقای وکیلی می‌نویسد: «در زیارات آن حضرت نیز ما موظفیم شهادت به این حال سرور و فرح حضرت بدهیم و عرض کنیم: «أشهد أنك من الفرحين بما آتاهم الله من فضله» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۰۱، ص ۲۴۲).

پاسخ: اولاً: این روایت هیچ سلسله‌سندی ندارد؛ در ابتدای آن مرحوم علامه مجلسی نوشته‌اند: «زیارة أخرى له صلوات الله عليه أوردها السيد وغيره و الظاهر أنه من تأليف السيد المرتضى رحمته الله قال في مصباح الزائر زيارة بألفاظ شافية يذكر فيها بعض مصائب يوم الطف يزار بها الحسين صلوات الله عليه و سلامه زار بها المرتضى علم الهدى رحمته الله».

علامه مجلسی بعد از نقل این روایت می‌نویسد: «و الظاهر أن هذه الزيارة من مؤلفات السيد و المفيد؟ رحمهما؟» بنابراین روایت مذکور قابل استناد نیست.

ثانیاً: عبارت کامل روایت این است «أشهد أنك من الفرحين بما آتاهم الله من فضله و يستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم ألا خوف عليهم و لا هم يحزنون و تلك منزلة كل شهيد فكيف منزلة الحبيب إلى الله القريب إلى رسول الله صلوات الله عليه» یعنی: شهادت می‌دهم تو از کسانی که شادمان هستند می‌باشی به خاطر آنچه خداوند از فضلش به آنها عنایت کرد و به کسانی که هنوز به

آنان ملحق نشده‌اند بشارت می‌دهند که نه ترسی و نه غمی بر آنها خواهد بود و این منزلت هر شهیدی است پس چگونه باشد مقام حبیب خداوند و کسی که از نزدیکیان رسول الله ﷺ است؟

این جملات به روشنی جایگاه سیدالشهداء ﷺ را بعد از شهادت بیان می‌کند و شادی آن حضرت را در عالم پس از مرگ حکایت می‌کند و هیچ دلالتی بر شادی امام ﷺ قبل از شهادت و در روز عاشورا که مدعا شماست، ندارد. شاهد مطلب آیه‌ای که حاکی از گفتار شهدا است که در متن روایت ذکر شده ﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (آل عمران، ص ۱۷۰).

۱۰۴. توجیه نهم: سخنان امیرالمؤمنین ﷺ

آقای وکیلی می‌نویسد: «در نهج البلاغه آمده است که رسول خدا ﷺ پس از خبر دادن امیرالمؤمنین ﷺ به شهادت فرمودند: لیس هذا من مواطن الصبر و لكن من مواطن البشری و الشکر».

پاسخ: متن کامل روایت را ذکر می‌کنیم: «یا علی! إن أمتی سیفتنون بعدی فقلت یا رسول الله أ و لیس قد قلت لی یوم أحد حیث استشهد من استشهد من المسلمین و حیزت عنی الشهادة فشق ذلك علی فقلت لی أبشرفان الشهادة من ورائك فقال لی إن ذلك كذلك فکیف صبرك إذا فقلت یا رسول الله ﷺ لیس هذا من مواطن الصبر و لكن من مواطن البشری و الشکر» (سید رضی، ۱۴۱۴ ق، ص ۲۲۰). یعنی: ای علی ﷺ پس از من امتم مورد آزمایش قرار می‌گیرند عرض کردم ای پیامبر ﷺ! مگر نه این است که در جنگ اُحُد بعد از آنکه افرادی شهید شدند

و من از اینکه به شهادت نرسیده بودم ناراحت شدم به من فرمودی «بشارت بر تو باد که شهید خواهی شد» پیامبر ﷺ فرمود: آن گفته درست است ولی بگو چگونه صبر خواهی کرد؟ گفتم: چنین موردی از موارد صبر نیست بلکه از موارد بشارت و شکر است.

روایت حاکی از آن است امیرالمؤمنین علیه السلام طالب مقام رفیع شهادت بودند و پیامبر ﷺ هم به ایشان وعده‌ی شهادت دادند سپس پرسشی مطرح می‌شود که صبر تو بر نحوه‌ی شهادت که در آن زمان با شمشیر و بسیار سخت و دردآور بوده چگونه است؟

پاسخ این است که وصول به مقام والای شهادت جای شکر و مزدگانی دارد و در مقابل آن اجر و ثواب عظیمی که خداوند عنایت می‌کند آن سختی و درد و رنج چیزی نیست تا بخواهیم برای آن صبر کنیم.

پیام این گفت و شنود میان امیرالمؤمنین علیه السلام و پیامبر ﷺ، عظمت مقام شهادت و بزرگی اجر و عوضی است که خداوند به شهید می‌دهد به طوری که تمام سختی‌ها و مشقت‌هایی که شهید می‌کشد در مقابل اجر الهی چیزی نیست و دیگر صبر و تحمل مصداق خود را از دست می‌دهد. این روایت ربطی به شادی در روز عاشورا ندارد و هیچ مجوزی برای خوشحالی و سرور برای مردم در مصائب سیدالشهداء علیهم السلام نمی‌شود.

۱۱.۴. توجیه دهم: شهادت نعمت است.

خود آن حضرت (امیرالمؤمنین علیه السلام) پس از شهادت فرمودند: «و الله ما فجانی من الموت وارد کرهته و لا طالع أنکرته و ما كنت إلا كقارب ورد و طالب وجد

و ما عند الله خیر للأبرار» (همان، ص ۳۷۸). «در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام شهادت نعمت است نه مصیبت؛ و نعمت موجب فرح و سرور است نه حزن و اندوه. بلکه از دیدگاه روایات ما، مرگ مؤمن حتی اگر شهادت نباشد، خود فرح و شادمانی است؛ و عرض شد که مکرراً در روایات آمده است که مرگ برای مؤمن موجب لذت و سرور است.»

پاسخ: ترجمه‌ی روایت این است به خدا سوگند چیزی از نشانه‌های مرگ ناگهان بر من روی نیآورده که من از آن ناخشنود باشم و طلایه‌ای از آن آشکار نشده که من آن را زشت بشمارم؛ من نسبت به مرگ هم چون کسی هستم که شب هنگام در جست‌وجوی آب باشد و ناگهان به آن برسد و یا هم چون کسی که گم‌شده خویش را پیدا کند و آنچه نزد خدا است برای نیکان بهتر است.

این روایت تنها حاکی از نهراسیدن از مرگ و استقبال از آن و علاقمندی آن حضرت به شهادت است، امام علیه‌السلام نگاه خود را نسبت به شهادت بیان می‌کند هم‌چنین مرگ برای سایر مؤمنان نعمت است و موجب رسیدن به آرامش ابدی است و برای او در عالم برزخ فرح و سرور را به ارمغان می‌آورد ولی این امر ربطی به بازماندگان ندارد؛ آیا اشتیاق مؤمن به شهادت و رسیدن به بهشت دلیل می‌شود که بعد از شهادت او بازماندگان به سرور و خوشحالی بپردازند؟!

بنابر گفتار آقای وکیلی باید همه‌ی خانواده‌هایی که شخص مؤمن و صالحی را از دست می‌دهند به جای مجالس ترحیم و عزا، مجالس سرور و شادی برگزار کنند.

۱۲.۴. توجیه یازدهم: مصیبت رحمت است.

آقای وکیلی می‌نویسد: «از شهادت و مرگ که بگذریم، مصائب اهل بیت سیدالشهداء علیهم‌السلام و اسارت و محمل نشینی و فرار در بیابان و سوختن خیمه‌ها، همه در نگرش الهی اسلام، نعمت و رحمت و از بُعدی موجب سرور است؛ چون هر مصیبتی برای مؤمن جز رحمت چیزی نیست. روی همین جهت وقتی ابن‌زیاد ملعون به حضرت زینب کبری علیها‌السلام گفت: کیف رأیت صنع الله بأخیک و اهل بیتک؟ حضرت فرمودند: ما رأیت إلا جمیلاً. تمام صحنه‌های دردناک عاشورا و پس از عاشورا در چشم خدا بین حضرت زینب زیبائی و جمال است.»

پاسخ: این گفته که «هر مصیبتی برای هر مؤمن جز رحمت چیزی نیست» دقیق نیست چون مصیبت‌هایی که به مؤمن می‌رسد بر دو قسم است:

۱- گاهی مصیبت بازتاب اعمال سوء مؤمن است ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ﴾ (النساء، ۷۹).

۲- گاهی مصیبت از ناحیه‌ی ظالمی بر مؤمن تحمیل می‌شود که در اینجا ظلم ظالم، قبح فاعلی دارد و قطعاً معاقب است و خداوند عوض و اجر آن را به مظلوم عنایت می‌فرماید ولی این امر باعث نمی‌شود که مظلوم یا سایر مردم از این ظلمی که بر مؤمن روا داشته شده محزون و متأسف نباشند.

رحمت و نعمت خداوند قطعاً شامل مؤمن مظلوم می‌گردد که مربوط به شخص مؤمن است که مسأله‌ی فردی می‌باشد ولی آثار مخرب ظلم در جامعه، مسأله‌ی اجتماعی است که باعث غم و اندوه کسانی که عقل سلیم و وجدانی بیدار دارند می‌شود.

استاد محمد تقی جعفری در جواب مولوی می‌نویسد: «ولی جلال‌الدین این حقیقت را می‌بایست در نظر بگیرد که اگر این منطق صحیح باشد که مردان الاهی با کشته شدن رو به دیدار خدا می‌روند پس جای شادی و سرور و وجد است نه جای تأثر و گریه این نتیجه را هم می‌توان گرفت که کشته شدگان مردان الاهی خدمت بزرگی به آنان انجام می‌دهند که قفس آنان را می‌شکنند و مرغ روحشان را به عالم ملکوت به پرواز در می‌آورند».

اما در پاسخ به استدلال به سخن حضرت زینب علیها السلام لازم است متن روایت را به طور کامل نقل کنیم تا روشن شود هیچ‌گونه دلالتی بر شادی روز عاشورا ندارد. «لَمَّا أُدْخِلَ رَهْطَ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَلَى عبيد الله بن زياد لعنهما الله اذن للناس اذنا عاما و جىء بالرأس فوضع بين يديه و كانت زينب بنت علي قد لبست اُرداً ثيابها و هى متنكرة فسأل عبيد الله عنها ثلاث مرات و هى لا تتكلم قيل له أنها زينب بنت علي بن ابي طالب عليه السلام فأقبل عليها. و قال الحمد لله الذى فضحك و قتلکم و أكذب أحدوئتکم. فقالت الحمد لله الذى أكرمنا بمحمد صلى الله عليه و آله و سلم و طهرنا تطهيرا إنما يفتضح الفاسق و يكذب الفاجر و هو غيرنا فقال كيف رأيت صنع الله بأهل بيتك. قالت ما رأيت إلا جميلا هؤلاء قوم كتب عليهم القتل فبرزوا إلى مضاجعهم و سيجمع الله بينك و بينهم فتحاج و تخاصم فانظر لمن الفلج هبلك أمك يا ابن مرجانة ... فقال ابن زياد لقد شفاني الله من طغائك و العصاة المردة من أهل بيتك. قالت لقد قتلت كهلى و أبرت أهلى و قطعت فرعى و اجتثت اُصلى» (ابن نما، ۱۴۰۶ ق، ص ۹۰) یعنی: هنگامی که کاروان امام حسین عليه السلام را بر عبيدالله بن زياد لعنة الله عليه وارد کردند او اجازه‌ی عامّ به مردم داده بود و سر (مطهر) امام عليه السلام را آوردند در مقابلش گذاشتند و دختر اميرالمؤمنين عليه السلام

بی‌ارزش‌ترین لباس را پوشیده بود و به طور ناشناس حضور داشت. عبیدالله سه مرتبه پرسید: این زن کیست؟ حضرت زینب رضی الله عنها پاسخ نداد. شخصی گفت: او زینب دختر علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه است. عبیدالله رو به حضرت زینب رضی الله عنها کرد و گفت: حمد خدای را که شما را رسوا کرد و کشت و دروغتان را نمایان کرد.

حضرت زینب رضی الله عنها پاسخ داد: حمد خدایی که ما را به وسیله‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرامی داشت و از گناهان پاک کرد همانا فاسق رسوا می‌شود و فاجر دروغ می‌گوید و فاسق و فاجر دیگران هستند.

عبیدالله گفت: دیدی خداوند با خاندانت چه کرد؟ حضرت زینب رضی الله عنها پاسخ داد: من جز زیبایی چیزی ندیدم آنان گروهی بودند که خداوند شهادت را سرنوشتشان ساخت از این رو به جایگاه ابدی خود شتافتند، به زودی خدا میان آنان و تو جمع می‌کند و مورد با زخواست و شکایت قرار خواهی گرفت بنگر در آن دادگاه چه کسی درمانده است؟ مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه ... ابن‌زیاد گفت: خداوند دل مرا با کشتن سرکشان و خاندان قانون شکنت شفا داد حضرت فرمود: به جانم قسم بزرگ خاندان مرا کشتی و خانواده‌ام را از بین بردی و شاخه‌های مرا بریدی و ریشه مرا قطع کردی.

در این ماجرا باید چند نکته را در نظر بگیریم تا روشن شود که آن حضرت شاد بودند یا اندوهگین؟

۱- حضرت زینب رضی الله عنها که در اوج تقوا و ورع بودند و از برخورد با نامحرم پرهیز داشته‌اند داخل مجلسی شدند که بیشتر آنان دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده‌اند و باید با کافری مانند عبیدالله گفتگو کنند.

۲- حضرت زینب علیها السلام را با حالت اسیری و تحقیر وارد مجلس کردند که در روایت تعبیر «قد لبست أرداً ثيابها» آمده است و حکایت از بی‌حرمتی به آن حضرت دارد.

۳- سر مقدس سیدالشهداء علیه السلام را در مقابل عبیدالله کافر گذاشتند خدا می‌داند که این منظره چه اندازه برای حضرت زینب علیها السلام دل خراش بوده است.

۴- عبیدالله سخنی گفت که سراسر اهانت، تمسخر و تکذیب اهل بیت علیهم السلام است: «قال الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و أكذب أحدوئکم»

۵- در آخر روایت حضرت زینب علیها السلام فرمودند: «به جانم قسم بزرگ خاندان مرا کشتی و شاخه‌های مرا بریدی و ریشه‌ی مرا قطع کردی» این کلام حاکی از شدت حزن و اندوه آن حضرت بوده است.

آیا با این امور می‌توان گفت که حضرت زینب علیها السلام شاد بوده‌اند؟

ابن‌زیاد که جبری مسلک بود جنابت یزیدیان را به خداوند نسبت داد ولی حضرت زینب علیها السلام کار خداوند را نسبت به اهل بیت علیهم السلام این‌گونه وصف فرمود: «حمد خدایی که ما را به وسیله‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرامی داشت و از گناهان پاک کرد»

سپس ابن‌زیاد دوباره ادعای خودش را تکرار کرد «کیف رأیت صنع الله بأهل بیتک» یعنی: دیدی خداوند با خاندانت چه کرد؟! یعنی جنایت خودشان را به خداوند نسبت داد. حضرت زینب علیها السلام فرمود: «ما رأیت إلا جمیلاً» یعنی آنچه از خداوند به ما رسیده است زیبا است این همان مفاد آیه‌ی «ما أصابک من حسنۃ فمِنَ الله و ما أصابک من سئیة فمِنَ نَفْسِک» می‌باشد.

ابن زیاد برای بار سوم ادّعی باطل جبر را مطرح کرد. خداوند دل مرا با کشتن سرکشان و خاندان قانون شکنت شفا داد حضرت زینب علیها السلام در پاسخ، شهادت امام حسین علیه السلام را به ابن زیاد نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «به جانم قسم بزرگ خاندان مرا کشتی و شاخه‌های مرا بریدی و ریشه‌ی مرا قطع کردی». در حقیقت این گفتگو نزاع میان جبر و اختیار است. حضرت زینب علیها السلام تمام جنایات و ستم‌ها را به یزیدیان نسبت می‌دهد و کارهای نیکو و خیر را به خداوند مستند می‌سازد ولی ابن زیاد به عکس این عقیده اظهار می‌دارد.

خلاصه اینکه جمله «ما رایت إلا جمیلاً» هیچ‌گونه اشاره‌ای به شادی و خرسندی حضرت زینب علیها السلام از شهادت امام حسین علیه السلام ندارد خصوصاً با جوّ حاکم در مجلس که توضیح دادیم. گفتنی است که جمله «ما رایت إلا جمیلاً» را با توجّه به موضوع گفتگو میان ابن زیاد و حضرت زینب علیها السلام که جبر و اختیار بود معنا کردیم. اما اگر جمله‌ی «ما رایت إلا جمیلاً» را فقط با پرسش ابن زیاد که گفت: «کیف رأیت صنع الله بأهل بیتک» ملاحظه کنیم و از موضوع بحث قطع نظر کنیم می‌توان گفت ابن زیاد پرسید آیا دیدی خداوند با خاندانت چه کرد؟ یعنی چه تقدیر بدی برای آنان رقم زد؟

حضرت زینب علیها السلام در جواب فرمود: آنچه دیدم زیبا بود یعنی همه‌ی تقدیرهای خداوند زیباست و به صلاح و مصلحت مؤمن است. در هر حال این جمله هیچ‌گونه دلالتی بر شادی و خوشحالی ندارد.

۱۳.۴. توجیه دوازدهم: رسیدن به فوز عظیم

در روایاتی که از ائمه علیهم السلام برای زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام وارد شده است

بر هر دو جنبه تأکید شده؛ هم مصائب و مشکلات آن روز را یادآوری می‌کنند و هم بر نعمت شهادت شکر و حمد می‌نمایند و تأکید می‌کنند که شهادت کرامتی برای حضرت بود، مثلاً در زیارت اربعین آمده است: «أكرمته بالشهادة وحبوته بالسعادة» (شیخ طوسی ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۷۸۸) و موجب فوز و فلاح برای اصحاب آن حضرت گشت: «فرتم والله فوزاً عظيماً فيا ليتنى كنت معكم فافوز فوزاً عظيماً» و می‌گوییم: «أنتم السعداء سعدتم عندالله و فرتم بالدرجات من جناتٍ لايطعن أهلها ... هنيئاً لكم ما أعطيتم و هنيئاً لكم ما به حييتم» «اشهد أنك من الفرحين بما آتاهم الله من فضله» (ابن قولویه، ۱۳۵۶ ق، ص ۲۴۳).

و عرض می‌کنیم: «لَا تَكَرَّهْتُمْ مَبَاشِرَةَ الْمَنَآيَا إِذْ كُنْتُمْ قَدْ رَأَيْتُمْ مَنَازِلَكُمْ فِي الْجَنَّةِ قَبْلَ أَنْ تُصَيَّرَ إِلَيْهَا فَاحْتَرْتُمَهَا قَبْلَ أَنْ تُنْتَقَلَ إِلَيْهَا فَسُرِرْتُمْ وَ سُرِرْتُمْ» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۹۸، ص ۲۴۲) و امثال این تعابیر در زیارات که بر خشنودی حضرت و اصحاب دلالت می‌کند، فراوان است.

پاسخ: روایاتی که حاکی از این است که امام حسین علیه السلام و اصحابشان به سعادت و رستگاری و مقامات عالی رسیده‌اند هیچ‌گونه دلالتی بر شادی و سرور برای صوفیان ندارد؛ این روایات مانند آیاتی است که در قرآن جایگاه شهداء را بیان می‌کند «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ؛ فَرَجِينِ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (آل عمران، ۱۶۹ و ۱۷۰).

این‌گونه آیات و روایات به مردم این پیام را می‌رساند که گمان نکنید شهدا مرده‌اند و زندگی دنیا را از دست دادند و از مردم دنیا عقب مانده‌اند و حیاتشان

بی‌جهت از بین رفت و در این میدان بازنده هستند. خیر، خداوند در مقابل فداکاری، ایثار و گذشتی که کردند اجر و مقام والایی به آنها عنایت کرده است که مردم دنیا هرگز به آن مقامات نخواهند رسید؛ این پیام هیچ‌گونه دلالتی بر اینکه شما بازماندگان برای شهادت آنان شاد و مسرور باشید، ندارد.

چنان‌که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از شهادت جناب حمزه سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَام محزون و اندوهگین شد یا از وفات فرزندشان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام غمگین و گریان شدند با اینکه به خوبی می‌دانستند آن دو به بهشت جاوید و مقامات عالی رسیده‌اند.

و اما پاسخ به روایت «اشهد أنك من الفرحين...» گذشت که از جهت سند و دلالت مخدوش است.

در زیارت‌نامه حضرت علی اکبر عَلَيْهِ السَّلَام جمله‌ای وارد شده که آقای وکیلی به آن استدلال کرده است «اذ کنتما قد رأیتما منازلکما فی الجتة قبل أن تصیرا الیهما و اخترتماها قبل أن تنتقلا الیهما فسرتتم و سررتتم».

پاسخ: اولاً: این روایت هم چنان‌که قبلاً گفتیم هیچ سندی به معصوم عَلَيْهِ السَّلَام ندارد و علامه مجلسی در آخر آن می‌گوید: «و الظاهر أن هذه الزیارة من مؤلفات السید و المفید؟ رحهما؟».

ثانیاً: عبارت به روشنی گویا است که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و حضرت علی اکبر عَلَيْهِ السَّلَام قبل از شهادت جایگاه خودشان را در بهشت مشاهده کردند و آن را اختیار کردند و شاد شدند این امر چگونه می‌تواند برای صوفیان شادی بعد از شهادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام را اثبات کند؟ نزاع در این است که آیا جایز است صوفیان در روز عاشورا و پس از شهادت سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَام شادی کنند؟ شما روایتی آورده‌اید که

امام حسین علیه السلام قبل از شهادتش شاد بوده‌اند و این ربطی به مدّعی شما ندارد.

۳.۱۳. توجیه سیزدهم: واقعه عاشورا دو بعدی است

«واقعه عاشورا یک واقعه‌ی دو بُعدی است. در یک بُعد، در عالم دنیا و با نگاه به ابدان مظهر آن بزرگواران، همه، درد و رنج و سختی و تشنگی و جراحت و فراق است، و در یک بُعد آن، در نگاه به ارواح مقدّس آن شهداء، همه عشق‌بازی با خداوند و انس و لقاء و وصال است. شهادت برای جسم انسان در این عالم، آلم و رنج است؛ ولی برای جان و حقیقت آدمی پلی به سوی نعمت‌های بی‌پایان خداوند است.

ما انسان‌های عادی به طور طبیعی نمی‌توانیم به هر دو جنبه‌ی این واقعیت توجّه کنیم، گاه به جنبه‌ی این عالم نظر می‌کنیم و گاه به آن جنبه؛ اما نفس امام علیه السلام به جهت سعه و عظمت آن، در آن واحد به همه‌ی این جهات ملتفت است و همه را با هم می‌نگرد؛ لذا در آن واحد، هم خشنود و هم غمگین است.»

پاسخ: شکی نیست که سیدالشهداء علیه السلام با شهادت به اعلا علیین نائل شدند و به نعمت‌های ابدی رسیدند ولی بحث سروظیفه‌ی مردم است؛ اینکه سیدالشهداء علیه السلام به مقامات عالی رسیده‌اند آیا مجوزی برای شادی سایرین است؟! اگر این‌گونه بود باید امامان معصوم علیهم السلام به مردم سفارش می‌کردند که واقعه‌ی عاشورا دو بُعدی است، هم شاد باشید و هم محزون چون هیچ‌کس به اندازه امامان معصوم از مقامات سیدالشهداء علیه السلام آگاهی ندارند.

روایاتی که شما برای اثبات شادی در روز عاشورا اقامه کردید از جهت سند یا دلالت مخدوش است.

اتفاقاً مسأله برعکس است، روز عاشورا در روایات فقط روز عزا و ماتم معرفی شده و کسانی که در آن روز شادی کنند مورد لعن قرار گرفته‌اند.

«عن ابي عبد الله عليه السلام» «وَأَمَّا يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَيَوْمٌ أُصِيبَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عليه السلام صَرِيحاً بَيْنَ أَصْحَابِهِ وَأَصْحَابُهُ صَرَغَى حَوْلَهُ عِرَاءَةً أَفْصَوْمٌ يَكُونُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ كَلًّا وَرَبِّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ مَا هُوَ يَوْمَ صَوْمٍ وَمَا هُوَ إِلَّا يَوْمٌ حُزْنٍ وَ مُصِيبَةٍ دَخَلَتْ عَلَى أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ وَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَوْمَ فَرِحَ وَ سُرُورٍ لِابْنِ مَرْجَانَةَ وَ آلِ زِيَادٍ وَ أَهْلِ الشَّامِ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ بَكَتْ عَلَيْهِ جَمِيعُ بَقَاعِ الْأَرْضِ خَلَا بَقْعَةَ الشَّامِ فَمَنْ صَامَهُ أَوْ تَبَرَّكَ بِهِ حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَ آلِ زِيَادٍ مَمْسُوحِ الْقَلْبِ مَسْخُوطٍ عَلَيْهِ» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۱۴۷) یعنی: روز عاشورا روزی است که امام حسین عليه السلام میان اصحابش بر زمین افتاد و به شهادت رسید و اصحاب پیرامونش برهنه روی زمین افتاده بودند آیا آن روز، روزه گرفته شود؟ به خدای کعبه هرگز، آن روز، روز روزه‌داری نیست عاشورا فقط روز حزن و مصیبتی است که بر اهل آسمان و زمین و همه‌ی مؤمنان وارد شده و روز شادی و سرور ابن‌مرجانه و اهل شام است که غضب خدا بر آنان و فرزندانشان باد. روز عاشورا روزی است که همه‌ی مکان‌ها بر امام حسین عليه السلام گریه کردند مگر اهل شام. کسی که در آن روز روزه بگیرد یا به آن تبرک بجوید، خداوند او را با آل زیاد محشور می‌کند در حالی که قلبش مسخ شده و مورد غضب خدا است.

این روایت بالسان حصر به روشنی روز عاشورا را فقط روز حزن معرفی می‌کند و می‌فرماید: «و ما هو إلا يوم حزن و مصیبتة»

نکنته‌ی مهم دیگر این است که بُعد شادی در روز عاشورا که مورد ادعای

آقای وکیلی است در روایات مورد لعن و نفرین قرار گرفته است «و یوم فرح و سرور لابن مرجانة و آل زیاد و أهل الشام غضب الله علیهم و علی ذریاتهم» در زیارت عاشورا نیز می‌خوانیم: «و هذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقتلهم الحسین صلوات الله علیه اللهم فضاعف علیهم اللعن و العذاب».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إن أبا عبد الله الحسین علیه السلام لَمَّا قَضَى بَکْتِ عَلِيهِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ ... بِکِي عَلِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِلَّا ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ لَمْ تَبْکِ عَلَيْهِ قَلْتِ جَعَلْتِ فِدَاكَ وَ مَا هَذِهِ الثَّلَاثَةُ الْأَشْيَاءُ قَالَ لَمْ تَبْکِ عَلَيْهِ الْبَصْرَةَ وَ لَا دِمَشْقَ وَ لَا آلَ عَثْمَانَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۵۷۵) هم‌چنین فرمود: «لَمَّا مَضَى الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام بِکِي عَلَيْهِ جَمِيعَ مَا خَلَقَ اللَّهُ إِلَّا ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ الْبَصْرَةَ وَ دِمَشْقَ وَ آلَ عَثْمَانَ» (ابن قولویه، ۱۳۵۶ ق، ص ۸۰).

۵. ادعای غفلت عزاداران

آقای وکیلی می‌نویسد: «مؤمنین عادی وقتی برای مصائب کربلا می‌گریند از «فزتم و الله فوزاً عظيماً» غافلند و در آن حال، به وجد و سرور أصحاب امام حسین علیه السلام در شهادت توجه ندارند، و علت آن انس با عالم دنیا و غفلت از آن جنبه است. و عده‌ای نیز که فقط به آن جنبه‌ی دیگر توجه می‌کنند از مصائب ظاهری آن بزرگواران غافلند. پس هر دو به نحوی غافلند، ولی سخن در این است که: کدام یک در مقام والاتری قرار دارند؟ در جواب باید گفت کسانی که به سرور و شادمانی آن بزرگواران به خاطر لقاء خدا توجه می‌کنند مقامشان بالاتر است. زیرا مشخص است که حال اول، حال افراد عادی است و حالت دوم،

مربوط به افرادی است که در تحت تربیت علیه السلام پیامبران و اولیاء قرار گرفته‌اند و رشد نموده‌اند؛ وگرنه انسان‌های عادی همیشه در مرگ و شهادت فقط به جنبه‌ی ظاهری آن توجه دارند»

پاسخ: گفته شد: «مؤمنین عادی وقتی برای مصائب کربلا می‌گیرند از فزتم و الله فوزاً عظیماً غافلند» آیا امام رضا علیه السلام که آن قدر در مصیبت سیدالشهداء علیه السلام گریه می‌کنند که پلک چشم مبارکشان زخم می‌شود از «فزتم و الله فوزاً عظیماً» - العیاذ بالله - غافل بودند؟ «إن یوم الحسین علیه السلام أقرح جفوننا و أسبل دموعنا و أذل عزیزنا بأرض کرب و بلاء و أورثتنا الکرب و البلاء إلی یوم الانقضاء» (شیخ صدوق، ۱۴۰۰ ق، ص ۱۲۸) و آیا امام سجاد علیه السلام که چهل سال بر سیدالشهداء علیه السلام گریه کرد از «فزتم و الله فوزاً عظیماً» - العیاذ بالله - غافل بوده‌اند؟ آیا امام زمان علیه السلام که می‌فرماید: در مصیبت سیدالشهداء علیه السلام به جای اشک خون می‌گیریم تا بمیرم از «فزتم و الله فوزاً عظیماً» - العیاذ بالله - غافل بوده‌اند؟

«فلأندبنک صباحا و مساء و لأبکین علیک بدل الدموع دما حسرة علیک و تأسفا و تحسرا علی ما دهاک و تلهفا حتی أموت بلوعة المصاب و غصة الاکتیاب» (ابن مشهدی، ۱۴۱۹ ق، ص ۵۰۱)

ثانیاً: آیا آن ثواب‌ها و اجرهایی که برای گریه بر سیدالشهداء علیه السلام وعده داده شده برای کسی است که غافل از مقام «فزتم و الله فوزاً عظیماً» است؟ «عن النبی صلی الله علیه و آله: کل من بکی منهم علی مصاب الحسین أخذنا بیده و أدخلناه الجنة» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۴، ص ۲۹۳). امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «من ذکرنا أو ذکرنا عنده فخرج من عینه دمع مثل جناح بعوضة غفر الله له ذنوبه

و لو كانت مثل زبد البحر» (ابن قولویه، ۱۳۵۶ ش، ص ۱۰۴) «عنه عليه السلام: نفس المهموم لظلمنا تسبيح و همه لنا عبادة» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق، ص ۳۳۸). جالب این است که آقای وکیلی مقام کسانی که در روز عاشورا شاد و مسرورند را بالاتر از کسانی می‌داند که در روز عاشورا محزونند و حال آنکه امامان معصوم علیهم السلام کسانی را که در روز عاشورا شادند را لعن و نفرین کرده‌اند که روایاتش گذشت. آقای وکیلی افرادی را که در روز عاشورا شادند را تحت تربیت علیهم السلام انبیاء و اولیاء معزفی کرده‌اند ولی احادیث، حال پیامبر صلی الله علیه و آله را در مصیبت امام حسین علیه السلام این‌گونه وصف کرده‌اند.

«قَدْ أَهَدَتْ لَنَا أُمَّ أَيْمَنَ لَبْنًا وَ زُبْدًا وَ تَمْرًا فَقَدَّمْنَا مِنْهُ فَأَكَلْنَا ثُمَّ قَامَ إِلَيَّ زَاوِيَةَ الْبَيْتِ فَصَلَّى رَكَعَاتٍ فَلَمَّا كَانَ فِي آخِرِ سُجُودِهِ بَكَى بُكَاءً شَدِيدًا فَلَمْ يَسْأَلْهُ أَحَدٌ مِنَّا إِجْلَالًا وَ إِعْظَامًا لَهُ فَقَامَ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَ قَعَدَ فِي حَجْرِهِ فَقَالَ يَا أَبَتِ لَقَدْ دَخَلْتَ بَيْتَنَا فَمَا سُرْرْنَا بِشَيْءٍ كَسُرُورِنَا بِدُخُولِكَ ثُمَّ بَكَيتَ بُكَاءً غَمَمًا فَمَا أَبْكَاكَ فَقَالَ يَا بُنَيَّ أَتَانِي جَبْرَيْئِيلُ عليه السلام أَنِفًا فَأَخْبَرَنِي أَنَّكُمْ قَتَلْتُمْ قَتْلَى وَأَنْ مَصَارِعَكُمْ شَتَّى...» (ابن قولویه، ۱۳۵۶ ق، ص ۵۸). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی می‌فرماید: «و أما الحسين عليه السلام فإنه منى و هو ابنى و ولدى و خير الخلق بعد أخيه و هو إمام المسلمين ... موضع مصرعه أرض كرب و بلاء و قتل و فناء تنصره عصابة من المسلمين أولئك من سادة شهداء أمتى يوم القيامة كأنى أنظر إليه و قد رمى بسهم فخر عن فرسه صريعا ثم يذبح كما يذبح الكبش مظلوما ثم بكى رسول الله صلی الله علیه و آله و بكى من حوله و ارتفعت أصواتهم بالضجيج» (شیخ صدوق، ۱۴۰۰ ق، ص ۱۱۵).

۶. ادعای عدم عمومیت حزن

آقای وکیلی می‌نویسد: «اگر به این روایات درست نظر کنیم، تعبیر این روایات چنین نیست که به عنوان یک امر عمومی و کلی به همه‌ی شیعیان دستور به گریه حزن و عزا بدهد؛ بلکه این روایات بر لزوم ارتباط قلبی با امام و عشق و محبت اهل بیت علیهم‌السلام تأکید می‌کند. در همین روایات، حضرت سفارش می‌فرمایند: از کسانی باشید که یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا»

پاسخ: اگر به روایات مراجعه شود سفارش به گریه بر سیدالشهداء علیهم‌السلام و ترغیب مردم به آن یک امر عمومی است و هیچ استثنایی ندارد.

امام باقر علیهم‌السلام می‌فرماید: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ دَمْعَةً حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا» (ابن قولویه، ۱۳۵۶ ش، ص ۱۰۰).

امام رضا علیهم‌السلام می‌فرماید: «فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحْطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ» (شیخ صدوق، ۱۴۰۰ ق، ص ۱۲۸).

در جای دیگری می‌فرماید: «يَا دِعْبِلُ مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى عَلَى مُصَابِنَا وَ لَوْ وَاجِدًا كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ يَا دِعْبِلُ مَنْ دَرَفَتْ عَيْنَاهُ عَلَى مُصَابِنَا وَ بَكَى لِمَا أَصَابَنَا مِنْ أَعْدَائِنَا حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَنَا فِي زُمْرَتِنَا يَا دِعْبِلُ مَنْ بَكَى عَلَى مُصَابِ جَدِّي الْحُسَيْنِ عَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ الْبَتَّةَ» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۵، ص ۲۷۵).

در احادیث آن چنان که پیش‌تر گفتیم وارد شده که همه‌ی انبیاء علیهم‌السلام و در رأس آنان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سپس امامان معصوم علیهم‌السلام برای سیدالشهداء علیهم‌السلام مغموم، محزون و گریان بوده‌اند (نک: همان، ج ۴۴، ص ۲۲۳) بنابراین دستور

به گریه و حزن برای سیدالشهداء علیه السلام یک امر عمومی است و حتی انبیاء و ائمه علیهم السلام نیز از آن استثناء نشده‌اند.

۷. ادعای نهی از گریه

آقای وکیلی می‌نویسد: «در برخی روایات می‌بینیم که ائمه علیهم السلام برخی از اصحاب خود را از گریستن و آندوه نهی فرموده‌اند و بر این نکته تأکید نموده‌اند که شهادت گرچه در ظاهر مصیبت است ولی، در واقع نجات و رستگاری است. وجه این روایات همان نکته‌ای است که عرض شد. در واقع مصائب اهل بیت علیهم السلام یک مکتب تربیتی است؛ آغاز آن گریه و حزن است، وسط آن عشق و شور و سرور، و پایان آن جمع بین هر دو امر می‌باشد.

جناب أصبغ بن نباته می‌گوید: وقتی (پس از ضربت خوردن حضرت) بر آن حضرت داخل شدم، دیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام را بر بالش‌هایی تکیه داده‌اند و عصابه زردی به سرش بسته‌اند، و روی مبارکش از بسیاری خونی که از سرش رفته است چنان زرد شده بود که ندانستم عصابه‌اش زردتر بود یا رنگ روی مبارکش. چون مولای خود را بر آن حال مشاهده کردم، بی‌تاب شدم و در قدم محترمش افتادم و می‌بوسیدم و بر دیده‌های خود می‌مالیدم و می‌گریستم. حضرت فرمودند: ای أصبغ! گریه مکن که من راه بهشت در پیش دارم. گفتم: فدای تو شوم، می‌دانم که تو به بهشت می‌روی؛ من بر حال خود و بر مفارقت تو می‌گریم. در اینجا می‌بینیم که حضرت، أصبغ را از گریه‌ی حزن نهی می‌کنند. أصبغ بن نباته از خواص امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ گریه‌ی وی، گریه‌ی حزن و آندوه بر مصائب شهادت حضرت نیست، اما بر فراق و جدایی حضرت می‌گرید.

هم‌چنین در احوالات امام صادق علیه السلام در حال شهادت آمده است: «داخل شد بر آن حضرت، بعضی أصحابش در مرض وفاتش؛ دید آن حضرت را چندان لاغر و باریک شده که گویا از آن بزرگوار نمانده جز سر نازنینش؛ پس آن مرد به گریه در آمد. حضرت فرمودند: برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: گریه نکنم با آنکه شما را به این حال می‌بینم؟! فرمودند: چنین مکن. همانا مؤمن چنان است که هر چه عارض او شود، خیر او است، اگر بریده شود اعضای او برای او خیر است و اگر مالک شود شرق و مغرب را برای او خیر است» در این جریان، به قطع و یقین گریه این شخص مصداق «یحزنون لحزننا» بوده و عبادت می‌باشد و موجب رحمت و مغفرت خداوند است؛ و نهی امام، نهی مولوی نبوده و از این بابت نیست که گریه امر ناپسندی است، ولی می‌خواهند او را رشد داده و به حقیقت بالاتری هدایت کنند و آن روی سکه را نیز به او نشان دهند».

پاسخ: اولاً: همان‌طور که آقای وکیلی گفتند نهی در این دو روایت مولوی نیست پس نهی در این روایت با امر مولوی استجابی در روایت دیگر تعارض ندارد.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «فَعَلَىٰ مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيُنِكِ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يُحِطُّ الدُّنُوبَ الْعِظَامَ» (شیخ صدوق، ۱۴۰۰ ق، ص ۱۲۸) و امام باقر در زیارت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا از دور و نزدیک می‌گوید: «ثُمَّ لِيُنْدَبِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ يَبْكِيهِ وَ يَأْمُرُ مَنْ فِي دَارِهِ مِمَّنْ لَا يَتَّقِيهِ بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِ وَ يَقِيمُ فِي دَارِهِ الْمُصِيبَةَ بِإِظْهَارِ الْجَزَعِ عَلَيْهِ» (شیخ طوسی، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۷۷۲). و این روایت حضرت رضا علیه السلام که فرمود: «فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا، فَلْيُنِكِ الْبَاكُونَ، وَ إِيَاهُمْ فَلْيُنْدَبِ النَّادِبُونَ، وَ لِمِثْلِهِمْ فَلْتُدْرِفِ

[فلتدرا] الدُّمُوعُ، وَ لِيَصْرُخَ الصَّارِحُونَ، وَ يَضِحَّ الضَّاجُونَ، وَ يِعَجَّ الْعَاجُونَ» (شیخ صدوق، ۱۴۰۰ ق، ص ۱۲۸)

ثانیاً: نهی امیرالمؤمنین علیه السلام و امام صادق علیه السلام از گریه راوی در یک قضیه شخصیته بوده است؛ راوی هنگامی که امام معصوم علیه السلام را با آن حال و وضع نامناسب مشاهده کرد به گریه افتاد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «لا تبك يا أصبغ، فإنها والله الجنة» یعنی اگر دلت به حال من می‌سوزد گریه مکن من به سوی بهشت می‌روم. این نهی از گریه در دو روایت در یک واقعه‌ی خاص با شرایط ویژه بوده است که هیچ منافاتی با روایاتی که همگان را ترغیب به گریه و امر به حزن برای سیدالشهداء علیه السلام می‌کند ندارد.

ثالثاً: در هر دو روایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امام صادق علیه السلام که به خصوص راوی می‌گویند گریه مکن دیگر نمی‌گویند که شادی کن ما به بهشت می‌رویم به تعبیر آقای وکیلی آن روی سکه که شادی و سرور است را نمی‌گویند. این دو روایت هیچ‌گونه دلالتی بر مدّعی آقای وکیلی که شادی و سرور در روز عاشورا است، ندارد. پس این گفته‌ی آقای وکیلی «امام می‌خواهد راوی را رشد داده و به حقیقت بالاتری هدایت کنند و آن روی سکه را نیز به او نشان دهند» از روایت قابل استفاده نیست و روایت دلالتی بر آن ندارد.

جالب آنکه آقای وکیلی طوائفی از روایات که همگی را ترغیب و سفارش به گریه بر سیدالشهداء علیه السلام می‌کنند را نادیده می‌گیرد و به دو روایتی که در قضیه‌ی شخصیته، امام علیه السلام نهی غیر مولوی از گریه می‌کنند را ملاک بحث قرار می‌دهند.

عناوین چند دسته از احادیثی که در گذشته ذکر کردیم را نام می‌بریم:

- ۱- روایاتی که امر به گریه بر سیدالشهداء علیه السلام می‌کنند.
- ۲- روایاتی که ثواب عظیمی برای گریه بر سیدالشهداء علیه السلام شمرده‌اند.
- ۳- روایاتی که سیره و پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام بر گریه بر سیدالشهداء علیه السلام را بیان می‌کنند.
- ۴- روایاتی که حکایت از گریه‌ی انبیاء گذشته و ملائکه بر سیدالشهداء علیه السلام می‌کند.

۸. علل گریه بر سیدالشهداء علیه السلام

حال با توجه به روایات فراوانی که سفارش به حزن و گریه بر مصیبت سیدالشهداء علیه السلام می‌کند مناسب است اندکی درباره علت این امر مهم سخن بگوییم؛ در احادیث وجوه مختلفی برای حزن و گریه بر سیدالشهداء علیه السلام بیان شده است.

- ۱- با شهادت سیدالشهداء علیه السلام که امام منصوب از ناحیه‌ی خداوند بود، احکام تعطیل شد و قرآن تحریف معنوی شد و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نقض گردید خلاصه آنکه دین واژگون شد؛ در زیارت ناحیه‌ی مقدسه از امام زمان علیه السلام این‌گونه وارد شده است: «فالویل للعصاة الفساق لقد قتلوا بقتلك الإسلام و عطلوا الصلاة و الصیام و نقضوا السنن و الأحکام و هدموا قواعد الإیمان و حرفوا آیات القرآن و هملجوا فی البغی و العدوان لقد أصبح رسول الله صلی الله علیه و آله موتورا و عاد کتاب الله تبارک و تعالی مهجورا و غودر الحق إذ قهرت مقهورا و فقد بفقدک التکبیر و التهلیل و التحریم و التحلیل و التنزیل و التأویل و ظهر بعدک التغبیر و التبذیل و الإلحاد و التعطیل و الأهواء و الأضالیل و الفتن و الأباطیل» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳، ق، ج ۹۸، ص

۳۲۲). نباید از یاد برد آن دینی که برای بشریت سعادت دنیا و آخرت را به ارمغان آورده بود با شهادت امام و مقتدای آنکه مبین و مجری اسلام بود، ضایع گشت؛ وقتی دینی که حاوی بیان کیفیت عبادت خداوند است، تعطیل شد دیگر غرض خلقت که عبادت خداوند است به سرانجام نمی‌رسد ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (الذاریات، ۵۶).

۲- می‌دانیم دین اسلام کامل‌ترین و جامع‌ترین دین الهی است و پیامبران افضل رسولان و کتابش قرآن حاوی علوم جمیع کتب آسمانی است. با واقعه‌ی عاشورا حرمت و احترام بهترین آئین الهی شکسته شد؛ در زیارت‌نامه‌ی حضرت ابوالفضل علیه السلام می‌خوانیم: «لعن الله أمة ظلمتك و لعن الله أمة استحلت منك المحارم و انتهكت في قتلک حرمة الإسلام» (ابن‌مشهدی، ۱۴۱۹ ق، ص ۱۷۷). هتک حرمت اسلام مساوی است با هتک حرمت خداوند متعال، چون اسلام مجموعه‌ی قوانینی است که خدای متعال بر پیامبرش نازل کرده است.

۳- دشمنان اهل بیت علیهم السلام حق پیامبر صلی الله علیه و آله را ضایع کردند و سفارش خدا و رسول به محبت و اطاعت از اهل بیت علیهم السلام را پایمال کردند و حتی از آب نیز مضایقه کردند و حجت خدا را با آن مقامات الهی که فوق فکراست، مظلومانه و غریبانه در مقابل چشمان خاندانش به شهادت رساندند و در بیابان رها کردند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «زِيَارَةُ جَدِّي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِنَّهُ غَرِيبٌ بِأَرْضِ غَرْبِيَّةٍ يُبْكِيهِ مَنْ زَارَهُ وَ يَحْزَنُ لَهُ مَنْ لَمْ يَزُرْهُ وَ يَحْتَرِقُ لَهُ مَنْ لَمْ يَشْهَدْهُ وَ يَرْحَمُهُ مَنْ نَظَرَ إِلَى قَبْرِ ابْنِهِ عِنْدَ رِجْلِهِ فِي أَرْضِ فَلَاةٍ لَا حَمِيمَ قُرْبَهُ وَ لَا قَرِيبَ ثُمَّ مَنَعَ الْحَقِّ وَ تَوَارَزَ عَلَيْهِ أَهْلُ الرِّدَّةِ حَتَّى قَتَلُوهُ وَ ضَيَعُوهُ وَ عَرَّضُوهُ لِلسَّبَاعِ وَ مَنَعُوهُ شَرْبَ مَاءِ الْفِرَاتِ الَّذِي يَشْرَبُهُ الْكِلَابُ وَ ضَيَعُوا حَقَّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ وَصِيَّتَهُ بِهِ وَ بِأَهْلِ

بَيْتِهِ فَأَمْسَى مَجْفُوفًا فِي حُفْرَتِهِ صَرِيحًا بَيْنَ قَرَابَتِهِ وَ شَبَعَتِهِ بَيْنَ أَطْبَاقِ الثَّرَابِ»
(ابن قولویه، ۱۳۵۶ ش، ص ۳۲۵).

۴- امام زین العابدین علیه السلام بیست سال بر سیدالشهداء علیه السلام گریان بود. غلام آن حضرت عرض کرد: من بر جان شما می‌ترسم آیا وقت آن نرسیده که به گریه پایان دهید؟ امام علیه السلام در جواب فرمودند: حضرت یعقوب علیه السلام دوازده پسر داشت و یکی از مقابل چشمانش پنهان شد و از شدت گریه نابینا گردید و کمرش خم شد در حالی که فرزندش زنده بود ولی در مقابل من پدرم، برادرم، عمویم و هفده نفر از خاندانم را به شهادت رساندند چگونه حزنم تمام شود؟!

در کتاب حلیة الاولیاء روایت شده که امام سجاد علیه السلام آن قدر گریه کرد که بر چشمان آن حضرت ترسیدند هرگاه آبی می‌دید، گریه می‌کرد از امام علیه السلام علت گریه را پرسیدند فرمودند: چگونه گریه نکنم پدرم تشنه بود و از آب منعش کردند در حالی که آب بر جانوران و درندگان ممنوع نبود. «بکی علی بن الحسین علیه السلام عشرين سنة و ما وضع بين يديه طعام إلا بكي حتى قال له مولى له جعلت فداك يا ابن رسول الله إني أخاف أن تكون من الهالكين؛ قال إنما أشكوا بثى و حزنى إلى الله و أعلم من الله ما لا تعلمون إني لم أذكر مصرع بنى فاطمة إلا خنقتنى العبرة و فى رواية أما أن لحزنك أن ينقضى فقال له ويحك إن يعقوب النبى علیه السلام كان له اثنا عشر ابنا فغيب الله واحدا منهم فابيضت عيناه من كثرة بكائه عليه و احدودب ظهره من الغم و كان ابنه حيا فى الدنيا و أنا نظرت إلى أبى و أختى و عمى و سبعة عشر من أهل بيتى مقتولين حولى فكيف ينقضى حزنى و قد ذكر فى الحلیة نحوه و قيل إنه بكى حتى خيف على عينيه و كان إذا أخذ إناء يشرب ماء بكى حتى يملأها دمعا فقليل له فى ذلك فقال و كيف لا أبكى و قد منع أبى

من الماء الذى كان مطلقا للسباع والوحوش وقيل له إنك لتبكي دهرک فلو قتلت نفسك لما زدت على هذا فقال نفسى قتلتها وعلیها أبکی» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۶، ص ۱۰۸).

۹. سکه‌ی دورو

آقای وکیلی می‌نویسد: «به تعبیر مرحوم علامه طهرانی در روح مجرد: و به عبارت مختصر و کوتاه: داستان کربلا، داستان بسیار غامض و پیچیده‌ای است. عیناً مانند سکه‌ی دو رو می‌باشد: یک روی آن عشق و شور و نیل و فوز حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌باشد به آن عوالم، و روی دیگر آن غصّه و آندوه و عذاب و شکنجه و گریه. اما کسی می‌تواند آن روی سکه را تماشا کند که این رو را دیده و تماشا کرده و از آن عبور نموده باشد. در جریان عاشورا حال هیچ‌کس هم چون ائمه علیهم السلام نیست؛ گرچه مردم عادی ظاهرشان هم چون ظاهر ائمه علیهم السلام بوده و به گریه‌ی حزن و آندوه مشغولند، ولی از آن عشق و شوری که امام در باطن داشته‌اند، خالی‌اند و عده‌ای از مؤمنان خالص دل و جان‌شان هم چون امام شده اما ظاهرشان با آن حضرات هماهنگ نیست.

به‌طور کلی یکی از اشتباهاتی که مخالفان عرفان دارند این است که حالات نقل شده از بزرگان اهل عرفان را با حالات ائمه علیهم السلام تطبیق می‌کنند و به مجرد ناهماهنگی به انحراف و بطلان اهل عرفان حکم می‌کنند، غافل از اینکه در راه خدا هر مرتبه از سلوک حکمی دارد. اگر برای سالکینی که به پایان سفر چهارم نرسیده‌اند بخواهیم حکمی تعیین کنیم، باید حالات ائمه را قبل از رسیدن به درجه‌ی امامت، یا حالات أصحاب خاص، یا حال برخی از انبیای سلف را

مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم که آیا با حال ایشان هماهنگ است یا نه؟ ولی متأسفانه اطلاعات ما از دوران قبل از امامت ائمه و هم‌چنین حالات أصحاب سرّ ایشان بسیار کم است» (وکیلی، بی‌تا، ص ۱۵-۱۶).

پاسخ: اولاً: حتی یک روایت از معصومان علیهم‌السلام وارد نشده که بگویند عاشورا روز عشق‌بازی و فتنای سیدالشهداء علیه‌السلام است، خوش حال و مسرور باشید. چنان‌که گذشت احادیث همگی یک‌صدا عاشورا را روز حزن، اندوه و گریه معرفی می‌کنند. ثانیاً: این گفته که «داستان کربلا، مانند سگه‌ی دو رو می‌باشد: یک روی آن عشق و شور و نیل و فوز حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌باشد به آن «عوامل» صحیح نمی‌باشد چون احادیث، عوامل دیگر را نیز عزادار سیدالشهداء علیه‌السلام معرفی می‌کنند و اهل آسمان‌ها را گریان و ماتم‌زده وصف می‌کند «أشهد أنّ دمك سكن في الخلد و اقشعرت له أظلة العرش و بكي له جميع الخلائق و بكت له السماوات السبع و الأرضون السبع و ما فيهن و ما بينهن و من يتقلب في الجنة و النار من خلق ربنا و ما يرى و ما لا يرى» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۵۷۶) یا این تعبیر: «یا ابا عبد الله علیه‌السلام أشهد لقد اقشعرت لدمائكم أظلة العرش مع أظلة الخلائق و بكتكم السماء و الأرض و سكان الجنان و البر و البحر» (ابن‌مشهدی، ۱۴۱۹ ق، ص ۱۴۴) و یا «أقيمت لك المأتم في أعلى عليين و لطمت عليك الحور العين و بكت السماء و سكانها و الجنان و خزائنها و الهضاب و أقطارها و البحار و حيتانها و الجنان و ولدانها و البيت و المقام و المشعر الحرام و الحل و الإحرام» (همان، ص ۵۰۶). در زیارت عاشورا نیز می‌خوانیم: «یا ابا عبد الله لقد عظمت الرزية و جلت و عظمت المصيبة بك علينا و على جميع أهل الإسلام و جلت و عظمت مصيبتك في السماوات على جميع أهل السماوات» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۹۸، ص ۲۹۴).

۱۰. عزاداری در عالم برزخ و قیامت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا زُرْتُمْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَالزُّمُوا الصَّمْتَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَإِنْ مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الْحَفْظَةِ - تَحْضُرُ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ بِالْحَائِرِ فَتُصَافِحُهُمْ فَلَا يَجِيبُونَهَا مِنْ شِدَّةِ الْبُكَاءِ فَيَنْتَظِرُونَهُمْ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ وَحَتَّى يَنْوِرَ الْفَجْرُ ثُمَّ يَكَلِّمُونَهُمْ وَيَسْأَلُونَهُمْ عَنْ أَشْيَاءَ مِنْ أَمْرِ السَّمَاءِ فَأَمَّا مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ - فَإِنَّهُمْ لَا يَنْطِقُونَ وَ لَا يَفْتَرُونَ عَنِ الْبُكَاءِ وَ الدَّعَاءِ وَ لَا يَشْغَلُونَهُمْ فِي هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ عَنْ أَصْحَابِهِمْ فَإِنَّمَا شَغَلَهُمْ بِكُمْ إِذَا نَطَقْتُمْ قُلْتُمْ جَعَلْتُمْ فِدَاكَ وَ مَا الَّذِي يَسْأَلُونَهُمْ عَنْهُ وَ أَيُّهُمْ يَسْأَلُ صَاحِبَةَ الْحَفْظَةِ أَوْ أَهْلَ الْحَائِرِ قَالَ أَهْلُ الْحَائِرِ يَسْأَلُونَ الْحَفْظَةَ لِأَنَّ أَهْلَ الْحَائِرِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَا يَبْرَحُونَ وَ الْحَفْظَةُ تَنْزِلُ وَ تَصْعَدُ قُلْتُمْ فَمَا تَرَى يَسْأَلُونَهُمْ عَنْهُ قَالَ إِنَّهُمْ يَمْرُونَ إِذَا عَرَجُوا بِإِسْمَاعِيلَ صَاحِبِ الْهَوَاءِ فَرُبَّمَا وَافَقُوا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ عِنْدَهُ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأُئِمَّةُ عليهم السلام مِنْ مَضَى مِنْهُمْ - فَيَسْأَلُونَهُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَ مِنْ حَضْرَتِكُمْ الْحَائِرِ وَ يَقُولُونَ بِشُرُوبِهِمْ بِدَعَائِكُمْ فَتَقُولُ الْحَفْظَةُ كَيْفَ نَبَشْرَهُمْ وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ كَلَامَنَا فَيَقُولُونَ لَهُمْ بَارِكُوا عَلَيْهِمْ وَ ادْعُوا لَهُمْ عِنَّا فَهِيَ الْبَشَارَةُ مِنَّا فَإِذَا انْصَرَفُوا فَحَفْوَهُمْ بِأَجْنَحَتِكُمْ حَتَّى يَحْسُوا مَكَانَكُمْ وَ إِنَّا نَسْتُودِعُهُمُ الَّذِي لَا تَضِيْعُ وَدَائِعُهُ وَ لَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي زِيَارَتِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ يَعْلَمُ ذَلِكَ النَّاسُ لِأَقْتَتَلُوا عَلَى زِيَارَتِهِ بِالسَّيْفِ وَ لَبَاعُوا أَمْوَالَهُمْ فِي إِيْتِيَانِهِ وَ إِن فَاطِمَةَ عليها السلام إِذَا نَظَرَتْ إِلَيْهِمْ وَ مَعَهَا أَلْفُ نَبِيٍّ وَ أَلْفُ صَدِيقٍ وَ أَلْفُ شَهِيدٍ وَ مِنْ الْكُرُوبِيِّينَ أَلْفُ أَلْفٍ يَسْعُدُونَهَا عَلَى الْبُكَاءِ وَ أَنَّهَا لِتَشْهَقُ شَهْقَةً فَلَا يَبْقَى فِي السَّمَاوَاتِ مَلِكٌ إِلَّا بَكَى رَحْمَةً لَصُوتِهَا وَ مَا تَسْكُنُ حَتَّى يَأْتِيَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [أَبُوهَا] فَيَقُولُ يَا بِنِيَّةَ قَدْ أَبْكَيْتِ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ شَغَلْتَهُمْ عَنِ التَّسْبِيحِ وَ التَّقْدِيسِ فَكَفَى حَتَّى يَقْدَسُوا فِإِنَّ اللَّهَ بِالْغُيُوبِ أَعْلَمُ» (ابن قولويه، ۱۳۵۶ ش، ص ۸۶). هنگام

زیارت سیدالشهداء علیه السلام ساکت باشید و جز سخن نیک نگوئید و فرشتگان حافظ نزد فرشتگان حرم سیدالشهداء علیه السلام حاضر می‌شوند و با آنها مصاحفه می‌کنند ولی آنها از شدت گریه و زاری پاسخ نمی‌دهند و به عزاداری مشغول هستند فقط هنگام ظهر و طلوع فجر آرام می‌گیرند ... اما در بقیه‌ی اوقات اصلاً حرف نمی‌زنند و از گریه و دعا باز نمی‌ایستند ... فقط حرف زدن شماست که آنها را مشغول می‌کند.

حضرت فاطمه علیها السلام هنگامی که به آنها نظر می‌کند همراه با هزار پیامبر، هزار صدیق، هزار شهید و یک میلیون از فرشتگان کروبی او را در گریه یاری می‌کنند. او چنان ناله و فریاد می‌کشد که تمام فرشتگان آسمان از روی دل‌سوزی به گریه می‌افتند؛ حضرت علیها السلام آرام نگیرد تا پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او آید و می‌فرمایند: دخترم اهل آسمان را به گریه در آوردی، آنها را از تسبیح و تقدیس بازداشتی، بس است بگذار به تقدیس خداوند مشغول باشند «اذا كان يوم القيامة نصب لفاطمة علیها السلام قبة من نور و اقبل الحسين علیه السلام رأسه علی یده- فاذا رآته شهقت شهقة لا یبقی فی الجمع ملك مقرب و لا نبی مرسل و لا عبد مؤمن إلا بکی لها ...» (شیخ صدوق، ۱۴۰۶ ق، ص ۲۱۶) یعنی: روز قیامت قبه‌ای نورانی برای حضرت فاطمه علیها السلام نصب می‌شود، چشم او به حسین علیه السلام می‌افتد که سر خویش را در دست گرفته و می‌آید، حضرت ناله و فریادی می‌کشند که همه‌ی فرشتگان مقرب و انبیاء مرسل و بندگان مؤمن از ناله او به گریه می‌افتند.

«عنه علیه السلام: إذا كان يوم القيامة جاءت فاطمة علیها السلام فی لمة من نسائها فیقال لها ادخلی الجنة فتقول لا ادخل حتی أعلم ما صنع بولدی من بعدی فیقال لها انظری فی قلب القيامة فتنظر إلى الحسين علیه السلام قائما و لیس علیه رأس فتصرخ

صرخة و أصرخ لصراخها» (همان، ص ۲۱۷). یعنی: فرمود: حضرت فاطمه علیها السلام در میان جماعتی از بانوان وارد صحرای محشر می‌شوند و ایشان گویند وارد بهشت شو، حضرت می‌فرماید: به بهشت نمی‌روم تا ببینم پس از من با فرزندم چگونه رفتار نموده‌اند به او خطاب می‌شود که به قلب محشر نگاه کن او نگاه می‌کند که سیدالشهداء علیه السلام ایستاده و سر در بدن ندارد، فریادی می‌کشد که ناله و فریاد من (پیامبر صلی الله علیه و آله) از شنیدن آن بلند شود و فرشتگان نیز از شنیدن شیون ما ناله و فریاد کنند.

۱۱. قیاس حالات متشت صوفیان به حالات ائمه علیهم السلام

این گفته که: «اگر برای سالکینی که به پایان سفر چهارم نرسیده‌اند بخواهیم حکمی تعیین کنیم، باید حالات ائمه را قبل از رسیدن به درجه‌ی امامت، یا حالات أصحاب خاص، یا حال برخی از انبیای سلف را مورد بررسی قرار دهیم» نادرست است زیرا: اولاً اسفار اربعه و مراحل سیر و سلوک اختراع صوفیه است و در دین اسلام از آنها خبری نیست.

استاد مصباح یزدی می‌نویسد: «تأکید می‌کنم که این همه بدان نیست که هر آنچه این بزرگان [عرفا] گفته‌اند صحیح و مطابق با فرمایشات حضرات معصومان علیهم السلام است این تقطیع‌ها و مرحله‌بندی کردن و منزل درست کردن به این صورت قطعاً امری اعتباری است و در کلمات پیامبر و ائمه علیهم السلام به این صورت وجود ندارد» (همو، ۱۳۸۶ ش، ص ۲۱۷).

ثانیاً: مشکل اساسی این است که صوفیان مقام انبیاء و ائمه علیهم السلام را از قبیل مقامات اقطاب صوفیه ارزیابی می‌کنند و تصوّرشان این است که معصومان علیهم السلام

نیز از طریق سیر و سلوک و ریاضیات صوفیانه به نبوت و امامت رسیده‌اند. آقای وکیلی می‌نویسد: «اگر برای سالکینی که به پایان مرحله‌ی چهارم نرسیده‌اند بخواهیم حکمی تعیین کنیم باید حالات ائمه علیهم‌السلام را قبل از رسیدن به درجه امامت و ... مورد بررسی قرار دهیم» در حالی که مقامات انبیاء و ائمه علیهم‌السلام إعطایی است و آنان از اوّل خلقتشان با دیگران متفاوت بوده‌اند و خداوند قبل از خلقت آسمان و زمین آنها را برگزید و عنایات فراوانی به ایشان نمود نه آنکه در این دنیا با ریاضت و اسفار اربعه به مقام نبوت و امامت رسیده باشند. امام هادی علیه‌السلام می‌فرماید: «آتاکم الله ما لم یؤت أحدا من العالمین» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۶۱۵). یعنی: خداوند عنایاتی به پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام فرموده که به احدی از اهل عالم آن گونه عنایت نفرموده. حال اندکی از آن را ذکر می‌کنیم:

- «عنه علیه‌السلام: أن أرواحکم و نورکم و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض خلقکم الله أنوارا فجعلکم بعرضه محققین حتی منّ علینا بکم» (همان، ج ۲، ص ۶۱۳).

- «عن معاذ بن جبل أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: إن الله خلقني و عليا و فاطمة و الحسن و الحسين علیهم‌السلام من قبل أن یخلق الدنيا بسبعة آلاف عام قلت فأین کنتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله قال قدام العرش نسبح الله و نحمده و نقدسه و نمجّده قلت علی أی مثال قال أشباح نور حتی إذا أراد الله تبارک و تعالی أن یخلق صورنا صیرنا عمود نور ثمّ قدفنا فی صلب آدم ...» (علامه مجلسی ۱۴۰۳ ق، ج ۱۵، ص ۷).

- «لما أسرى بی إلى السماء قال لی العزیز الجبار یا محمد صلی الله علیه و آله ... خلقتک و خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسين علیهم‌السلام أشباح نور من نوری و عرضت

ولايتکم على السماوات و على الارضين و من فيهن فمن قبل ولايتکم کان عندی من الأظفرين و من جردها کان عندی من الکفار» (همان، ج ۱۶، ص ۳۶۱).

- «عن محمد بن سنان قال: كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام ... فقال يا محمد صلى الله عليه وآله إن الله تبارك و تعالى لم يزل متفردا بوحدانيته ثم خلق محمدا و عليا و فاطمة عليها السلام فمكثوا ألف دهر ثم خلق جميع الأشياء فأشهدهم خلقها و أجرى طاعتهم عليها و فوض أمورها إليهم فهم يحلون ما يشاءون و يحرمون ما يشاءون و لن يشاءوا إلا أن يشاء الله تبارك و تعالى ثم قال يا محمد صلى الله عليه وآله هذه الديانة التي من تقدمها مرق و من تخلف عنها محق و من لزمها لحق خذها إليك يا محمد صلى الله عليه وآله» (همان، ج ۱۵، ص ۱۹).

۱۲. نتیجه

- روایاتی که آقای وکیلی برای شادی در روز عاشورا به عنوان دلیل یا شاهد اقامه کرده است، قابل استناد نبودند؛ زیرا هیچ یک از آنها دلالت بر مدعا نمی‌کند چنان که بخشی از آنها فعل و کلام معصوم عليه السلام نیست یا دچار ضعف سند هستند.

- حال بر فرض، اگر روایتی صحیح‌السند که دلالت بر شادی روز عاشورا کند موجود باشد در این صورت با احادیثی که دلالت بر سفارش به حزن، اندوه و گریه در روز عاشورا می‌کند تعارض دارد و چنان چه در علم اصول ثابت شده برای حل تعارض باید به اخبار علاجیه مراجعه نمود که این اخبار می‌گویند: «ما خالف العامة فيؤخذ به» در تعارض دو حدیث، آن حدیثی که با عامه مخالف است را اخذ کنید و واضح است روایاتی که می‌گویند در روز عاشورا گریان و محزون باشید مخالف عامه است و روایاتی که می‌گویند شاد باشید موافق بنی‌امیه و یزیدیان

است که بنابراین وظیفه روشن است. حاصل آنکه در تعارض دو روایت، راه حلّ مراجعه به اخبار علاجیه است نه آن جمعی که آقای وکیلی ارائه کرده که هم شاد باشید و هم محزون و این همان جمع تبزی است که هیچ دلیل و شاهدی ندارد.

- عزاداری و گریه بر سیدالشهداء علیه السلام خطّ بطلانی است بر تمام انحرافات و بدعت‌هایی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ایجاد کردند. حزن و عزاداری بر آن حضرت، اعلام بیزاری از ظلم و اجحاف بنی امیه است که توسط خلفاء، خاکم گشتند و نیز پیامی به همه‌ی حقّ جوینان عالم است که اسلام علوی حقّ، و مطلوب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است نه اسلامی که حاصلش ستم، جنایت و به خاک و خون کشیده شدن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. بنی امیه با توجّه به آثار فراوانی که عزاداری سیدالشهداء علیه السلام بر ضررشان داشت از ابتداء با آن مخالفت کردند که متأسفانه فرقه صوفیه با آنان همراهی کردند.

منابع

۱. قرآن
۲. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمدبن علی، التوحید: تصحیح: سید هاشم طهرانی، قم: جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۸ ق.
۳. همو، الخصال، قم: انتشارات جامعه‌ی مدرّسین، ۱۳۶۲ ش.
۴. همو، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، قم: انتشارات شریف رضی، ۱۴۰۶ ق.
۵. همو، من لا یحضر الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۶. همو، کمال الدین و تمام النعمه، تهران: انتشارات اسلامیّه، ۱۳۹۵ ق.
۷. همو، علل الشرائع، قم: کتاب‌فروشی داوری، چاپ اوّل، ۱۳۸۵ ش / ۱۹۶۶

۸. همو، **الأمالی**، بیروت: اعلمی، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ ق/ ۱۳۶۲ ش.
۹. ابن طاووس علی بن موسی، **اللّهوف علی قتلی الطفوف**، ترجمه: احمد فهری زنجانی، تهران: انتشارات جهان، ۱۳۴۸ ش.
۱۰. ابن قولویه، **جعفر بن محمد، کامل الزیارات**، نجف: انتشارات دار المرتضویه، ۱۳۵۶ ش.
۱۱. ابن عربی، **محی الدین، الفتوحات المکیة**، بیروت: دار صادر، بی تا.
۱۲. ابن مشهدی، **محمد بن جعفر، المزار الکبیر**، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۱۳. ابن نما حلّی، **جعفر بن محمد، مثیر الأحران**، قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام، چاپ سوم، ۱۴۰۶ ق.
۱۴. الامینی النجفی، **عبد الحسین، الغدیر فی کتاب و السنة و الادب**، قم: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۱۶ ق.
۱۵. جمعی از محققان، **موسوعة کلمات الإمام الحسین علیه السلام**، قم: مؤسسه باقرالعلوم علیه السلام، ۱۳۷۳ ش.
۱۶. (شیخ) **حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة**، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم: ۱۴۰۹ ق.
۱۷. حسینی طهرانی، **سید محمد حسین، روح مجرد**، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۲۵ ق.
۱۸. همو، **توحید علمی و عینی در مکاتب حکمی و عرفانی میان آیتین علمین حاج سید احمد کربلایی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی**، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ۱۳۹۳ ش.
۱۹. راوندی، **قطب الدین، الدعوات**، قم: انتشارات مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۷ ق.

۲۰. سید الرضی، محمد بن حسین، **نهج البلاغة**، مصحح: فیض الإسلام، قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق.
۲۱. شرف‌الدین، عبدالحسین، **المجالس الفاخرة**، بی‌جا، المؤسسة المعارفیه، ۱۴۲۱ ق.
۲۲. شعیری، محمد بن محمد، **جامع الاخبار**، نجف: مطبعة حیدریّه، بی‌تا.
۲۳. شهیدی، جعفر، **شرح مثنوی**، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ ش.
۲۴. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، **نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین**، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش.
۲۵. (شیخ) طوسی، محمد بن حسن، **مصباح المتجهد و سلاح المتعبد**، بیروت: انتشارات مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ ق.
۲۶. قمی، عباس، **نفس المهموم**، تهران: انتشارات کتاب فروشی اسلامیّه، ۱۴۱۲ ق.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، تهران: دارالکتب الاسلامیّه، ۱۴۰۷ ق.
۲۸. مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۲۹. مصباح یزدی، محمدتقی، **در جستجوی عرفان اسلامی**، قم: مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۶ ش.
۳۰. (شیخ) مفید، محمد بن محمد، **الأمالی**، قم: کنگره‌ی شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۳۱. مولوی، جلال الدین محمد بلخی، محقق: حسن لاهوتی، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۳ ش.

۳۲. وکیلی، محمدحسن، «عاشورا، روز حزن یا سرور سیدالشهداء علیه السلام»، مقاله‌ای موجود در فضای مجازی به آدرس: <https://mha.ir>

شیوه‌های حفاظت از اسرار اهل بیت علیهم‌السلام و آثار آن

چکیده: اگر چه حفظ اسرار اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان محبوب‌ترین عمل نزد ایشان معرفی شده است ولی این مهم در طول تاریخ از آزمون‌های سخت شیعیان بوده است؛ حفظ اسرار اهل بیت علیهم‌السلام در عصر اطلاعات و در حالی که منابع شیعه در دسترس عموم است چالش فراروی ماست از این راه‌کارهایی برای حفاظت از آن ارائه شد که عبارتند از: سخن گفتن در حد فهم مخاطب، رعایت اهلیت مخاطب، رعایت حد گفتار، تمرین یادگیری سکوت، دقت در زمان و مکان، مجوز انکار، را زبانی از احادیث. هم‌چنین آثار دنیوی حفاظت از سر اهل بیت علیهم‌السلام عبارتند از: عزیز شدن بین مردم، حفاظت از دین و دنیا، سرچشمه‌ی علم و چراغ هدایت بودن، در امان ماندن از فتنه‌های گمراه‌کننده، اختیار خود را داشتن در امور مختلف، افزایش معرفت توسط اهل بیت علیهم‌السلام، در امان بودن جان و اینکه در پی آن خدا و رسول اش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تکذیب نمی‌شوند و از آثار اخروی نیز می‌توان به زینت دادن خدا و دارا بودن جایگاه ویژه در قیامت اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: حفظ سر، تقیه، آداب تحمل حدیث، صحابه، شیعه.

دکتر احسان پوراسماعیل
استادیار مؤسسه آموزش عالی
آرمان رضوی مشهد
dr.ehsanpouresmaeil@
gmail.com

ایمان مدرس غروی

(نویسنده‌ی مسئول)
دانشجوی کارشناسی ارشد
نهج‌البلاغه، دانشگاه
بین‌المللی امام رضا علیه‌السلام
imgharavi59@gmail.com

تاریخچه‌ی مقاله

دریافت: ۱۴۰۰/۳/۱۹
پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۵

۱. مقدمه

توجه به مخاطب در هر انتقال پیامی بسیار اهمیت دارد. هر مقدار اهمیت و اثر بخشی پیام مهم تر باشد، میزان توجه به شیوه‌ی انتقال پیام و مخاطب، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. زمانی که محتوای پیام، کلام اهل بیت علیهم‌السلام باشد، نکاتی را در مورد آن باید مورد توجه قرار داد. اینکه مخاطبان کلام اهل بیت علیهم‌السلام افراد مختلفی با بینش و دانش‌های متفاوت بوده‌اند و در بعضی شرایط این کلام ممکن است در حال تفسیر صادر شده باشد نیز باید لحاظ شود؛ بنابراین یکی از ویژگی‌هایی که از شیعیان خواسته شده، این است که نگاه سطحی به کلام و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام نداشته و در مقابل به مسائل به طور عمیق نگاه کنند و در اصطلاح روایی آن «فقیه» باشند. اعمال عبادی، زمانی ارزشمند خواهند بود که به پشتوانه‌ی این نگاه عمیق و تفقه به اجرا در بیایند و بدون آن، عمل مورد رضایت خداوند واقع نخواهد شد. امام کاظم علیه‌السلام می‌فرمایند: «تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَ الرُّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ فَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلٌ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴، ص ۴۱۰). یعنی: در دین خدا فقیه و دانا شوید؛ زیرا فقه، کلید بصیرت است و مایه‌ی کمال عبادت و وسیله‌ی رسیدن به مقامات بلند و مراتب عالی دینی و دنیایی

است؛ برتری فقیه بر عابد، هم‌چون برتری خورشید است بر ستارگان و هر که در دین خود دانا و فقیه نشود، خداوند هیچ عملی را از او نپسندد.

توجه به این نکته ضروری است که این فقه، فقه اصطلاحی نیست و فقط احکام را در بر نمی‌گیرد بلکه تمام حوزه‌های دین را شامل می‌گردد. یکی از شاخصه‌های رسیدن به این فقه، تأمل و درایت در احادیث است که فرد بدانند منظور اصلی امام از کلام خویش چیست؟ مفضل بن عمر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «حَبْرٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ عَشْرٍ تَرْوِيهِ إِنَّ لِكُلِّ حَقِّ حَقِيْقَةً وَ لِكُلِّ صَوَابٍ نُورًا ثُمَّ قَالَ إِنَّا وَ اللَّهُ لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فَقِيْهَا حَتَّى يَلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفَ اللَّحْنَ» (ابن ابی زینب ۱۳۹۷ ق، ص ۱۴۱). یعنی: یک خبر که آن را درک کنی بهتر است از ده خبر که صرفاً آن را روایت می‌کنی، همانا هر حقی دارای حقیقتی است و هر کار درستی را نوری است، سپس فرمود: و به خدا سوگند، کسی از شیعیان خود را فقیه نمی‌شماریم تا اینکه به رمز سخنی به او گفته شود و او آن رمز را دریابد.

زمانی که مقصود اصلی از کلام معصوم علیه‌السلام برای شنونده‌ی آن مشخص نباشد، خود این کلام نوعی «سر» محسوب می‌شود و نمی‌توان آن را بدون توضیح به مخاطب انتقال داد؛ از این رو مسأله‌ی اساسی این تحقیق این است آیا اهل بیت علیهم‌السلام اصولی را در بیان اسرار خود به صحابه تعیین کرده‌اند؟ و رعایت این اصول را از شیعه خواستار شده‌اند؟

۲. شیوه‌های حفاظت از اسرار اهل بیت علیهم‌السلام

مطابق روایات، حفاظت از اسرار اهل بیت علیهم‌السلام با شیوه‌های مختلف همراه

است که در ادامه به آنها اشاره می‌کنیم:

۱.۲. سخن گفتن در حد فهم مخاطب

از نکات مهم در حفاظت از اسرار اهل بیت علیهم‌السلام، دقت در مخاطبان است. مطالب بایستی به گونه‌ای منتقل شود که گیرنده‌ی آن، ظرفیت فهم‌اش را داشته باشد تا آن مطالب بتواند به اعماق وجودش نفوذ کند. زمانی که مطالبی خارج از فهم مخاطب گفته شود، باعث می‌گردد حس بدی نسبت به آن پیدا کند و حتی او را به انحراف و انحطاط بکشاند. در مواقعی ممکن است با توضیح نسبت به کلام اهل بیت علیهم‌السلام، مخاطب مطلب را دریافت کند و در چنین مواقعی انتقال حدیث بدون ارائه‌ی توضیح از مصادیق افشای سر محسوب می‌شود.

پیامبران الهی به عنوان معلمان بشریت که از جانب خداوند مبعوث شده‌اند، لازم است که از بالاترین درجات عقل و معرفت برخوردار باشند. امام صادق علیه‌السلام خطاب به هشام فرمودند: «مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَ وَ رُسُلَهُ إِلَىٰ عِبَادِهِ إِلَّا لِيُعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ فَأَحْسَنَهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنَهُمْ مَعْرِفَةً وَ أَعْلَمَهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنَهُمْ عَقْلاً وَ أَكْمَلَهُمْ عَقْلاً أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۱۶). یعنی: خداوند پیغمبران و رسولانتش را به سوی بندگانش نفرستاد، جز اینکه در امر خدا تعقل کنند، پس ایشان بهترین استجابت‌کنندگان هستند و بهترین شناخت را نسبت به خدا دارا هستند و به امر خدا آگاه‌ترین هستند؛ بهترین و کامل‌ترین عقل‌ها را دارا هستند و بالاترین درجات را در دنیا و آخرت دارند.

هم‌چنین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «لَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَ لَا رَسُولًا حَتَّىٰ يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ» (همان، ص ۱۳) یعنی: خداوند

رسول و پیامبری را مبعوث نکرد، مگر برای استکمال عقل و عقل پیامبر، از عقل‌های تمام پیروانش برتر است.

این پیامبران هستند که با عالی‌ترین عقل‌ها می‌توانند سر رشته‌ی هدایت بشر را از جانب خداوند به دست گیرند و آنان را در جهت عبودیت معبود تربیت کنند.

از بین همه‌ی پیامبران الهی، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، خاتم پیامبران و بالاترین مقام را در بین ایشان داشته و بالاترین درجات عقل و معرفت در خلقت را داراست. پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در زمان بعثت خویش، با افراد مختلف و درجات عقلی متفاوتی برخورد داشت. هم اعراب بیابان‌نشین (که کمترین درجات فهم و عقل را دارا بودند) مخاطب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند و هم سایر افراد. هم سلمان و مقداد و ابوذرها شاگرد ایشان بودند و هم منافقان و کفار جاهلیت که گوشت و پوست آنان با حرام رشد پیدا کرده بود و کناره‌گیری از عادات جاهلی برایشان بسیار دشوار بود. با وجود اینکه قلب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از معارف الهی موج می‌زد اما لازم بود با هر کسی به فراخور فهم و عقل او سخن بگوید و گام به گام عقل‌اش را رشد دهد لذا در روایات داریم که هیچ‌گاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با کنه عقل خویش سخن نگفته است. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ وَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۲۳) یعنی: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هیچ‌گاه با بندگان خدا با کنه عقل خویش سخن نگفت و ایشان فرمودند، همه‌ی ما انبیاء امر شده‌ایم که با مردم در سطح عقول آنها سخن بگوییم.

زمانی که خارج از فهم مخاطب به او مطلبی ارائه شود، نه تنها از دریافت آن بهره‌ای نخواهد برد، بلکه ممکن است باعث بی‌زاری و انزجار او از آن موضوع شود. راه ایجاد جذابیت در یک موضوع این است که گام به گام مطالب به مخاطب ارائه شود تا شیرینی و کاربرد آن برایش به یاری خداوند وجدان شود. تصوّر کنید به دانش آموزش پایه‌ی اوّل دبستان در رابطه‌ی با انتگرال و خواص آن در علم گفته شود. اگر این مطلب توسط بهترین اساتید دنیا هم ارائه شود، نه تنها برای او حاصلی نخواهد داشت بلکه ممکن است تمام عمر از علم ریاضی بی‌زار شود. در مقابل، اگر برای آموزش ریاضیات، از ساده‌ترین پایه‌های آن مانند جمع و تفریق اعداد استفاده شود و به کاربرد آن در زندگی عملی اشاره شود ممکن است در صورت رشد عقلی، توانایی پذیرش مسائل پیچیده‌تر را هم داشته باشد.

حال اگر این دانش آموزش از علم ریاضی بدش بیاید و حس کند مطالب بسیار پیچیده و بدون کاربرد در این علم مطرح می‌شود به آسیب جدی‌ای در زندگی دچار نمی‌شود و ماشین حساب یا حسابدار، امور شخصی‌اش را سامان می‌دهد اما اگر این بی‌زاری از پیامبر خدا ﷺ و کلام ایشان در او ایجاد شود، اثرات جبران‌ناپذیری خواهد گذاشت و مسیر سعادت و رشد در زندگی دنیا و آخرت‌اش بسته خواهد شد؛ بنابراین اولیاء الهی به این موضوع توجه بسیاری داشته‌اند و به شاگردان خویش نیز تذکر می‌دادند تا در انتقال مطالب، سطح فهم مخاطب خویش را در نظر بگیرند و هر آنچه، خود از آن لذت برده‌اند را الزاماً برای هر مخاطبی بیان نکنند.

سلمان و اباذر از جمله شاگردان بسیار خوب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند که توانستند در کنار نورانیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، رشد کنند و به درجات بالایی از معرفت و فهم دست یابند. اما این دو صحابی ویژه‌ی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از یک سطح عقل و فهم برخوردار نبودند. لذا در روایات داریم که اگر اباذر از آنچه در دل سلمان بود اطلاع می‌یافت، سلمان را به کفر متهم می‌کرد و می‌گفت: خدا قاتل سلمان را رحمت کند (نک: علامه مجلسی، ۱۴۰۳، ق، ج ۲۲، ص ۳۷۴).

حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: روزی در محضر امام سجاد علیه‌السلام در رابطه با تقیه صحبت شد. ایشان فرمودند: «وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَبُو دَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَ لَقَدْ أَحَى رَسُولُ اللَّهِ ص بَيْنَهُمَا فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷، ق، ج ۱، ص ۴۰۱). یعنی: به خداوند قسم، اگر اباذر از آنچه در قلب سلمان بود، آگاه می‌شد، او را به قتل می‌رساند با اینکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بین آن دو عقد اخوت و برادری برقرار ساخته بود پس گمان شما به سایر خلائق چگونه است؟!

لذا همان‌طور که پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام در انتقال احادیث به اصحاب خود دقت لازم را مبذول می‌داشتند، به شاگردان مکتب خویش نیز آموزش داده‌اند که با مردم در سطح فهم آنها سخن گفته شود.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمودند: «حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ أَمْسِكُوا عَمَّا يَنْكُرُونَ» (نعمانی، ۱۳۹۷، ق، ج ۱، ص ۳۴). یعنی: با مردم در حد آنچه می‌فهمند، سخن بگویید و از آنچه باعث انکار می‌شود، پرهیز کنید.

حضرت هشدار می‌دهند که عدم رعایت این موضوع باعث تکذیب خدا و رسول اش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌شود. کسی که توان فهم مطلبی را ندارد، برای توجیه عدم

فهم خود، نسبت دروغ به خدا و رسول او ﷺ خواهد زد.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَا تُحَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ أَلَّا يَكْتُوبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (همان). یعنی: با مردم از آنچه نمی‌توانند بفهمند سخن نگویند. آیا دوست دارید که خدا و رسولش تکذیب شود؟!

یونس بن عبدالرحمان که از اصحاب ویژه‌ی حضرت رضا علیه السلام است روزی نزد ایشان نشسته بود که گروهی از اهل بصره به دیدار حضرتش آمدند. امام رضا علیه السلام به یونس اشاره نمودند که وارد اطاق شود و تا به او اجازه داده نشده از جایش بر نخیزد! بصری‌ها وارد منزل امام شدند، در مورد یونس بن عبدالرحمان حرف زدند و از او بسیار بدگویی کردند. حضرت رضا علیه السلام خاموش بودند و آنها در کار خود زیاده‌روی کردند تا اینکه گفتارشان تمام شد و از جایشان برخواستند و خدا حافظی کرده و بیرون رفتند. سپس حضرت به یونس اجازه دادند خارج شود. از اطاق بیرون آمد در حالی که اشک می‌ریخت. عرض کرد: فدایت شوم، من از این گفتار دفاع می‌کنم و یاران هم این را به خوبی می‌دانند. امام رضا علیه السلام او را تسلی دادند و به او فرمودند: «يَا يُونُسُ فَمَا عَلَيْكَ مِمَّا يَقُولُونَ إِذَا كَانَ إِمَامُكَ عَنْكَ رَاضِيًا؛ يَا يُونُسُ حَدِّثِ النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ ائْتِرْهُمْ مِمَّا لَا يَعْرِفُونَ كَأَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تُكْذِبَ عَلَى اللَّهِ فِي عَرْشِهِ» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۶۵) یعنی: ای یونس! وقتی امامت از تو راضی باشد، از گفتار آنان چه باکی داری! ای یونس، با مردم به اندازه‌ی معرفت آنها سخن بگو و چیزهایی را که آنان نمی‌شناسند رها کن زیرا- اگر چنین نکنی- مانند این است که گویا خدا را بر عرش تکذیب کرده‌ای.

آنچه باعث شد اهل بصره از یونس نزد امام رضا علیه السلام بدگویی کنند، سطح

مطالبی بود که گنجایش فهم آن را نداشتند لذا باعث ایجاد سوء برداشت از سخن یکی از بهترین یاران امام رضا علیه‌السلام شده بود. مهم‌تر از آن حاصل این فعل است که معادل تکذیب خداوند متعال می‌شود و مردم را از درگاه پروردگار مهربان دور می‌سازد.

سخن اهل بیت علیهم‌السلام مانند آب گوارایی است که بر کام تشنه کامان، ریخته می‌شود. این از ویژگی‌های حدیث اهل بیت علیهم‌السلام است.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، حدیث را موجب از میان بردن زنگار دل‌ها می‌داند و می‌فرماید: «تَذَاكُرُوا وَ تَلَاقُوا وَ تَحَدَّثُوا فَإِنَّ الْحَدِيثَ جِلَاءٌ لِّلْقُلُوبِ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِيئُ كَمَا يَرِيئُ السَّيْفُ جِلَافُهَا الْحَدِيثُ» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۴۱). یعنی: مذاکره‌ی علم نمایید، هم‌دیگر را ملاقات کنید و برای هم‌دیگر حدیث نقل کنید، زیرا حدیث روشنی قلب‌ها است؛ قطعاً دل‌ها را همانند شمشیر زنگار می‌گیرد و جلای قلب‌ها با حدیث کردن است.

زمانی که انسان دریابد که با دریافت معارف، دل او جلا می‌گیرد و شیرینی و گوارایی آن را با تمام وجود حس می‌کند، بین گوینده‌ی این کلام نورانی و وی، پیوند محبت ایجاد می‌شود و این محبت از بزرگ‌ترین سرمایه‌هایی است که انسان می‌تواند به دست آورد. اهل بیت علیهم‌السلام، افرادی که این پیوند محبت را با کلام و حدیث ایشان بین آنها و مردم ایجاد می‌کنند مورد دعای خویش قرار داده‌اند. امام صادق علیه‌السلام در حدیث عبد الاعلی به شیعیان سلام رساندند و فرمودند: «فَأَقْرِبْهُمْ السَّلَامَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ يَعْنِي الشَّيْعَةَ وَقُلْ قَالَ لَكُمْ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اسْتَجَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَى نَفْسِهِ وَ إِلَيْنَا بَأَنْ يَظْهَرَ لَهُمْ مَا يَعْرِفُونَ وَ يَكْفَ عَنْهُمْ مَا

یُنْكَرُونَ» (نعمانی، ۱۳۹۷ ق، ص ۳۵). یعنی: پس سلام ما و رحمت خدا را به آنان (شیعیان) برسان و بگو: آن حضرت به شما فرموده است: خداوند رحمت کند، کسی را که با بیان آنچه مردم بدان آشنایی دارند و خودداری از اظهار آنچه بدان باور ندارند، محبت و دوستی آنان را نسبت به خود و نیز به سوی ما جلب نماید.

۲.۲. رعایت اهلیت مخاطب

دقت در انتقال مطالب به کسانی که اهلیت آن را دارا هستند، بسیار حائز اهمیت است. واژه‌ی اهل، در لغت، در مواقعی استفاده می‌شود که فردی دارای لیاقت و شایستگی نسبت به موضوعی داشته باشد. طریحی، در توضیح واژه‌ی اهل بیان می‌کند: «أَهْلُ الرَّجُلِ: آلُه. و هم أشیاعه و أتباعه و أهل ملته. ثم کثر استعمال الأهل و الآل حتّی سمی بهما أهل بیت الرجل لأنهم أكثر من یتبعه؛ و أَهْلُ کُلِّ نَبِیٍّ: أُمَّتُه» (همو، ۱۳۷۵ ش، ج ۵، ص ۳۱۴). یعنی: اهل مرد، آل او هستند و ایشان پیروان و دنباله‌روها و اهل ملت او هستند؛ اهل بیت مرد کسانی هستند که بیشترین تبعیت را نسبت به او دارند و اهل هر نبی‌ای، ملت او هستند. از این رو، زمانی فرد نسبت به مطلبی اهلیت دارد که نسبت به آن تبعیت داشته و جوانب آن را درک کند و برای تحمل آن شایستگی داشته باشد.

داود رقی، مفضل و فضیل گفتند ما گروهی بودیم که خدمت امام صادق علیه السلام می‌رسیدیم و حضرت علیه السلام درباره‌ی مسائلی با ما سخن می‌گفت. وقتی خواستیم برگردیم، ایشان بر در منزلش ایستاد و قبل از اینکه وارد خانه شود رو به ما کرد و فرمود: «رَحِمَکُمُ اللهُ لَا تُذِیْعُوا أَمْرَنَا وَلَا تُحَدِّثُوا بِهِ إِلَّا أَهْلَهُ» (برقی، ۱۳۷۱ ق، ج ۱،

ص ۲۵۶). یعنی: خداوند شما را رحمت کند. درباره‌ی امر و راز ما جز با اهلش سخن مگویید.

شناخت این موضوع که اهل یک مطلب، چه کسانی هستند از مواردی است که گوینده‌ی پیام باید نسبت بدان ملاحظه داشته باشد. در حدیث دیگری امام صادق علیه‌السلام به ابابصیر توضیح می‌دهند که افشای سرّ ما زمانی است که احادیث را به غیر اهلش بگویید. حضرت می‌فرماید: «أَمَّا مَا حَدَّثْتُ بِهِ أَصْحَابِكَ فَلَا بَأْسَ إِنَّمَّا الْإِذَاعَةُ أَنْ تُحَدِّثَ بِهِ غَيْرَ أَصْحَابِكَ» (برقی، ۱۳۷۱ ق، ج ۱، ص ۲۵۸) یعنی: سخن گفتن به یاران مانعی ندارد، افشای راز ما این است که به غیر اصحابت حدیث بگویی.

۳.۲. رعایت حد گفتار

از سایر وظایفی که در قبال کلام و معارف اهل بیت علیهم‌السلام بیان شده این است که به همان میزان که اهل بیت علیهم‌السلام سخن گفته‌اند ما نیز همان حدود را رعایت کنیم و از امام پیشی نگیریم و در مطالبی که اهل بیت علیهم‌السلام سکوت کرده‌اند، ما نیز سکوت کنیم و در آن موضوع وارد نشویم.

امام صادق علیه‌السلام به عبدالاعلی بن اعین فرمودند: «لَيْسَ هَذَا الْأَمْرُ مَعْرِفَتَهُ وَوَلَايَتَهُ فَقَطْ حَتَّى تَسْتَرْهَ عَمَّنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهِ وَ يَحْسِبِكُمْ أَنْ تَقُولُوا مَا قُلْنَا وَ تَصْمَتُوا عَمَّا صَمْتُنَا فَإِنَّكُمْ إِذَا قُلْتُمْ مَا نَقُولُ وَ سَلَّمْتُمْ لَنَا فِيمَا سَكْتْنَا عَنْهُ فَقَدْ آمَنْتُمْ بِمِثْلِ مَا آمَنَّا بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا﴾» (نعمانی، ۱۳۹۷ ق، ص ۳۵). یعنی: ولایت ما تنها به شناختن آن و دوست داشتن آن نیست، مگر هنگامی که آن را از کسی که با آن بیگانه است پوشیده بداری، و

برای شما همین قدر کافی است که آنچه ما گفته‌ایم، بگویید و نسبت به آنچه ما خاموش بوده‌ایم، شما نیز لب فرو بندید. پس اگر شما فقط آنچه را ما گفته‌ایم، بگویید، و درباره‌ی آنچه ما سکوت کرده‌ایم تسلیم باشید، مسلماً به آنچه ما ایمان آورده‌ایم، شما نیز همانند ما ایمان آورده‌اید. خدای تعالی می‌فرماید: پس اگر آنان (هم) به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آورند، قطعاً هدایت شده‌اند (بقره، ۱۳۷). با توجه به اینکه انسان دارای محدودیت است و نمی‌تواند به ورای عالم ماده احاطه‌ی علمی پیدا کند، دسترسی او به چنین معارفی فقط از طریق وحی ممکن است بنابراین باید گفتار خود را مدیریت کنیم.

۴.۲. تمرین یادگیری سکوت

زمانی که مطلب زیبایی را می‌شنویم و آن را یاد می‌گیریم، دوست داریم به سرعت آن را به فردی اطلاع دهیم. این موضوع در آموزه‌های معارفی نیز وجود دارد. در حالی که باید قبل از انتقال توجه کنیم که مخاطب آیا ظرفیت دریافت آن را دارد یا خیر؟ از آموزه‌هایی که باید تمرین کنیم و آن را یاد بگیریم این است که هر آنچه شنیده‌ایم را نقل نکنیم و خود را به سکوت تمرین دهیم. محمد بن نعمان یکی اصحاب امام صادق علیه السلام است. در حدیثی امام علیه السلام به او می‌فرماید: «إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَعَلَّمُونَ الصَّمْتَ وَأَنْتُمْ تَتَعَلَّمُونَ الْكَلَامَ كَأَنْ أَخَذَهُمَا إِذَا أَرَادَ التَّعَبُّدَ يَتَعَلَّمُ الصَّمْتَ قَبْلَ ذَلِكَ بَعَشْرٍ سِنِينَ فَإِنْ كَانَ يَحْسِنُهُ وَ يُصْبِرُ عَلَيْهِ تَعَبَّدَ وَإِلَّا قَالَ مَا أَنَا لِمَا أَرُومُ بِأَهْلِ إِنَّمَا يَنْجُو مَنْ أَطَالَ الصَّمْتَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ صَبَرَ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ عَلَى الْأَدَى أُولَئِكَ التَّجْبَاءُ الْأَضْفِيَاءُ الْأَوْلِيَاءُ حَقًّا وَ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۰۹) یعنی: به راستی گذشتگان شما پیوسته

سکوت و خموشی می‌آموختند، در حالی که شما سخن گفتن را فرا می‌گیرید! آنان را رسم چنین بود که هرگاه فردی می‌خواست از متعبدان باشد، ابتدا ده سال به فراگیری سکوت می‌پرداخت، پس اگر موفق می‌شد و بر آن پایداری می‌کرد از ناسکان بود و گر نه می‌گفت: من سزاوار و شایسته‌ی این خواسته و مقام نیستم. جز این نیست که کسی اهل نجات و خلاصی است که مدت‌ها زبان از ناپسند فرو بندد و در حکومت باطل بر آزاری که به او می‌رسد پایداری و رزد. اینان هستند که به حق مردمانی نجیب و اصیل و برگزیده‌اند.

در ابتدای همین حدیث امام صادق علیه‌السلام برای کسی که در زمان شنیدن سِری از اسرار اهل بیت علیهم‌السلام، آن را پنهان دارد، دعا می‌کنند و می‌فرمایند: «رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ بِمَكْنُونٍ عَلِمْنَا فَدَفَنَهُ تَحْتَ قَدَمِيهِ» (همان، ص ۳۰۸). یعنی: خدا رحمت کند آن بنده‌ای را که چون مطالب محرمانه ما را شنید آن را زیر قدمش دفن کند.

نکته‌ی مهم که انسان باید بتواند مدیریت کند این است که چه زمانی سخن بگوید و در کجا سکوت کند و این سکوت بایستی بر اساس تفکر باشد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: «جُمِعَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ثَلَاثٍ خِصَالٍ النَّظَرِ وَالسُّكُوتِ وَالْكَلامِ فَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اِعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ وَ كُلُّ سُّكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرَةٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ وَ كُلُّ كَلَامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَعْوٌ فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ نَظْرُهُ عِبْرَةً وَ سُّكُوتُهُ فِكْرَةً وَ كَلَامُهُ ذِكْرًا وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ اَمِنَ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق، ج ۴، ص ۴۰۵). یعنی: تمام نیکی‌ها در سه خصلت جمع شده است: نگاه کردن، سکوت و سخن گفتن. هر نگاهی که در آن عبرت نباشد سهو و بیهوده است و هر سکوتی که در آن فکر نباشد غفلت و بی‌خبری است و هر کلامی که در آن یاد خدا نباشد، لغو است. خوشا به حال کسانی که نگاهشان عبرت، سکوتشان

فکر و کلامشان ذکر باشد. زمانی که سکوت با تفکر همراه باشد، انسان می‌تواند بسنجد که اکنون زمان سکوت است یا زمان سخن گفتن و مخاطب در چه سطحی از دانش و معرفت قرار دارد و آیا باید این حدیث گفته شود یا خیر و با چه توضیحی باید آن را ارائه کرد. زمانی که انسان بدون تفکر نسبت به عملی اقدام می‌کند نتیجه‌ی آن همراه با خطا خواهد بود. امیرالمومنین علیه السلام در بخشی از وصیت خود فرمودند: «الزَّمِ الصَّمْتَ تَسْلَمَ» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق، ص ۲۲۲). یعنی: ملازم با سکوت باش، تا سلامت بمانی.

عثمان بن عیسی نقل می‌کند که در محضر امام کاظم علیه السلام بودم که فردی از امام درخواست سفارشی کرد. حضرت در پاسخ فرمودند: «أَخْفِظْ لِسَانَكَ تَعَزَّوْ لَا تُمَكِّنِ النَّاسَ مِنْ قِيَادِكَ فَتَذِلَّ رَقَبَتُكَ» (شیخ کلینی ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۱۱۳) یعنی: زبانت را نگه‌دار تا عزیز گردی و زمام اختیار خودت را به دست مردم مسپار، که دلیل می‌شوی. زمانی که کلام بر زبان انسان جاری شد، اثرات و نتایج آن از کنترل خارج می‌شود و از حاصل بد فهمی‌ها، ممکن است فرد به ذلت برسد.

بنابر آنچه گفته شد، سکوت یکی از راهبردهای مهم در حفاظت از اسرار است و بعد از آنکه شرایط به طور کامل سنجیده شود، انسان می‌تواند در جای مناسب سخن بگوید. زمانی که از امام سجاد علیه السلام سؤال می‌شود که آیا کلام بهتر است یا سکوت حضرت در پاسخ می‌فرمایند که هر دو دارای آفاتی است که اگر از آفات در امان باشی، کلام از سکوت بهتر است و زمانی که از ایشان دلیل این موضوع سؤال شد، حضرت فرمودند: «إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلامِ وَ لَسْتَ تَصِفُ فَضْلَ الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ» (طبرسی ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۳۱۵). یعنی: حتی هنگامی که می‌خواهی فضیلت سکوت را بیان کنی با کلام بیان می‌کنی و هرگز

فضیلت کلام را با سکوت بیان نخواهی کرد.

۵.۲. دقت در زمان و مکان

گاهی محدودیت‌های زمان و مکانی ایجاب می‌کند که در پنهان ساختن امری از اسرار اهل بیت علیهم‌السلام دقت ویژه شود. زمان‌هایی بوده است که اتهام دوستی اهل بیت علیهم‌السلام با ترور و اعدام شخص مساوی بود. به یقین در چنین زمان‌هایی دقت بیشتری در حفظ اسرار لازم است. جابرجعی که از اصحاب ویژه‌ی امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام است، می‌گوید در جوانی، روزی خدمت امام باقر علیه‌السلام مشرف شدم. حضرت علیه‌السلام از من سوال کردند که تو کیستی؟ گفتم: از اهل کوفه‌ام و خدمت شما برای یادگیری علم رسیده‌ام. حضرت، کتابی را به من دادند و فرمودند: «إِنَّ أَنْتَ حَدَّثْتَ بِهِ حَتَّى تَهْلِكَ بَنُو أُمِيَّةَ فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ آبَائِي وَإِنَّ أَنْتَ كَتَمْتَ مِنْهُ شَيْئًا بَعْدَ هَلَاكِ بَنِي أُمِيَّةَ فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ آبَائِي ثُمَّ دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا آخَرَ ثُمَّ قَالَ وَ هَاكَ هَذَا فَإِنْ حَدَّثْتَ بِشَيْءٍ مِنْهُ أَبَدًا فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ آبَائِي» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۷۰). یعنی: تا زمانی که بنی‌امیه زنده‌اند، اگر از این کتاب حدیث نقل کردی، لعنت من و پدرانم بر تو باد! و اگر از آن چیزی را بعد از هلاکت بنی‌امیه پنهان داشتی، پس لعنت من و پدرانم بر تو باد! و سپس کتابی دیگر به من داد و فرمود: این را بگیر، پس اگر هر زمان تو چیزی از آن را نقل کردی، پس بر تو لعنت من و لعنت پدرانم باد.

این حدیث نشان می‌دهد که بعضی مطالب در دوره‌ی خاصی، دارای حساسیت است و با گذشت آن دوره، دیگر از حساسیت برخوردار نیست. اما مطالبی برای همه‌ی دوران دارای این ویژگی است.

نکنه‌ی جالب در حدیث، این است که اگر جابر مطالب کتاب اوّل را بعد از دوره‌ی بنی‌امیه کتمان کند و بازگو نکند باز هم مورد لعنت اهل بیت علیهم‌السلام قرار گرفته است. تحمل این موضوع که مطلبی را بدانی ولی اجازه نداشته باشی برای کسی نقل کنی و در جایگاه واقعی آن را بیان کنی، بسیار دشوار است. گاهی این موضوع چنان به اصحاب اهل بیت علیهم‌السلام سخت می‌آمد که خدمت ایشان عرضه می‌داشتند، چه کنیم؟ جابر می‌گوید، امام باقر علیه‌السلام به من ۹۰ هزار حدیث آموختند که اجازه نداشتیم به احدی آن را منتقل کنم و این موضوع برایم بسیار سخت بود. خدمت حضرت گفتم: فدایتان شوم، شما بار سنگینی به دوشم گذاشته‌اید که اسرارشان را برایم حدیث کرده‌اید، و تا کنون آنها را برای هیچ‌کس نقل نکرده‌ام، چه بسیار بر سینه‌ام سنگینی می‌کند، حتی نزدیک است دیوانه شوم. امام علیه‌السلام فرمود: «یا جَابِرُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَخْرِجْ إِلَى الْجَبَالِ فَأَحْفِزْ حَفِيرَةً وَ دَلَّ رَأْسَكَ فِيهَا ثُمَّ قُلْ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَ كَذَا» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق، ص ۶۶). یعنی: ای جابر، وقتی چنین شد به کوه بیرون شو و گودالی حفر کن و سرت را در آن فرو بر، سپس بگو، محمد بن علی برایم چنین و چنین حدیث کرد. از این روایت می‌توان چنین برداشت کرد که اگر هیچ‌کس را شایسته‌ی تحمل آنچه می‌دانیم، نیافتیم، دفن کردن آن برایمان بهتر است از اینکه آن را به نااهل بسپاریم.

۶.۲. مجوز انکار و کتمان

کتمان در لغت مخالف اعلان و به معنای پنهان کردن است (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۲، ص ۵۰۶) و انکار از ریشه‌ی «نکر»، مخالف عرفان و شناخت

است و در جایی استفاده می‌شود که در زبان موضوعی پنهان شود و در قلب به آن شناخت باشد (راغب اصفهانی ۱۴۱۲ ق، ص ۸۲۳). مؤمن آل فرعون، حزقیل یا حزبیل نام داشت و پسر عموی فرعون بود (ابن حیون، ۱۳۸۵ ق، ج ۱، ص ۳۱) سال‌ها در میان مردمان زندگی کرد و به عنوان خزانه‌دار فرعون در کاخ او مشغول به کار شد و ایمان خود را از آنها پنهان می‌داشت. قرآن نسبت به او می‌فرماید: ﴿قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾ (غافر، ۲۸). این کتمان ایمان به او کمک کرد تا زمانی که جان پیامبر خدا، حضرت موسی علیه‌السلام به خطر افتاد او را از خطر آگاه کند و نجات دهد (قمی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۱۳۷). باید دانست که کتمان در شرایطی ممدوح و ضروری و در مواقعی مذموم و مستوجب عقوبت است؛ آیات متعددی از قرآن به این نوع از کتمان اشاره کرده است (هادی، ۱۳۹۷ ش، ص ۱۲۳).

گاهی آن قدر انتساب یک مطلب به شیعه خطرناک بوده است که اهل بیت علیهم‌السلام اجازه داده‌اند آن را انکار کنیم. داود بن کثیر می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: «يَا دَاوُدُ إِذَا حَدَّثْتَ عَنَّا بِالْحَدِيثِ فَأَشْتَهَرْتَ بِهِ فَأَنْكِرْهُ» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۷۵) یعنی: ای داود! اگر از ما حدیث گفتی و مشهور گشتی، آن حدیث را انکار نما.

این یکی از جایگاه‌های تقیه است که به جهت حفظ جان، انسان می‌تواند آنچه گفته و در قلب دارد را به زبان انکار کند و جان خویش را حفظ کند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شیعیان خویش توصیه کرده‌اند که در بین مردم، مانند زنبور در بین پرندگان باشید. ایشان می‌فرماید: «كُونُوا فِي النَّاسِ كَالْتَّحْلِ فِي

الطَّيْرِ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الطَّيْرِ إِلَّا وَهُوَ يَسْتَضِعُّهَا وَ لَوْ يَعْلَمُ مَا فِي أَجْوَاهِهَا لَمْ يَفْعَلْ بِهَا مَا يَفْعَلُ خَالِطُوا النَّاسَ بِأَبْدَانِكُمْ وَ زَالِيُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ فَإِنَّ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا اِكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّ أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَرَوْا مَا تُحِبُّونَ» (نعمانی، ۱۳۹۷ ق، ص ۲۵) یعنی: شما در میان مردم هم چون زنبور عسل در میان پرندگان باشید که همه‌ی پرندگان او را ضعیف می‌پندارند و اگر بدانند که در اندرون جثه‌ی کوچک آن چیست، با او چنین رفتار نکنند. شما با مردم به صورت معاشر باشید، ولی به دل و رفتارتان از آنان برکنار باشید که دست‌آورد هر کس نصیب خودش خواهد گردید، و هر کس در روز رستاخیز با همان کس خواهد بود که دوستش می‌داشته است.

۷.۲. رازبانی از احادیث

امام صادق علیه السلام خطاب به شیعیان خود فرمودند: «أَفْرِي مَوَالِينَا السَّلَامَ وَ أَعْلِمُهُمْ أَنْ يَجْعَلُوا حَدِيثَنَا فِي حُصُونِ حَصِينَةٍ وَ صُدُورِ فَقِيهَةٍ وَ أَحْلَامِ رَزِينَةٍ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ مَا الشَّاتِمَ لَنَا عِرْضاً وَ النَّاصِبَ لَنَا حَزْباً أَشَدَّ مَثْوَةً مِنَ الْمُدِيحِ عَلَيْنَا حَدِيثَنَا عِنْدَ مَنْ لَا يَحْتَمِلُهُ» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق، ص ۲۵۲). یعنی: دوستانم را سلام برسان و به آنها اعلام کن که احادیث ما را در قلعه‌های محکم و سینه‌های فقیهان و در صندوق‌چه‌ها حفظ نمایند. قسم به کسی که دانه را شکافت ... شماتت‌کننده‌ی آبروی ما و دشمن جنگ‌افروز ما، پرخرج‌تر از افشاء‌کننده‌ی احادیث ما نزد کسی که تحمل آن را ندارد، نیست.

امام کاظم علیه السلام فرمودند: «إِنْ كَانَ فِي يَدِكَ هَذِهِ شَيْءٌ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَعْلَمَ هَذِهِ فَافْعَلْ قَالَ وَ كَانَ عِنْدَهُ إِنْسَانٌ فَتَذَاكُرُوا الْإِدَاعَةَ فَقَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ تَعَزَّرْ

وَلَا تُمَكِّنِ النَّاسَ مِنْ قِيَادِ رَقَبَتِكَ فَتَذَلَّ» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۲۲۵).
یعنی: اگر در این دستت چیزی است و می‌توانی دست دیگری آن را نداند، همین کار را انجام بده. شخصی نزد آن حضرت بود و گفتگو از نشر مذهب شد و فرمود: زبانت را نگه دار تا عزیز باشی، و گردن خود را به دست مردم نده تا خوار نگردی.

۳. چرایی اهمّیت حفظ اسرار اهل بیت علیهم‌السلام

معصومان علیهم‌السلام در احادیث متعدّدی نسبت به حفاظت از اسرار خویش تاکید نموده‌اند و نسبت به اهمّیت آن سخن گفته‌اند. توجّه به این احادیث به ما کمک می‌کند تا نسبت به این امر مهم، تلاش مضاعفی داشته باشیم و آن را منحصر در عمل کرد محدثان ندانیم بنابراین همه‌ی احاد جامعه‌ی ایمانی، باید نسبت به آموزش و رعایت حفظ اسرار اهل بیت علیهم‌السلام اقدام نمایند تا بدان چه در ادامه می‌آید، برسند.

۱.۳. محبوب‌ترین عمل نزد امام علیه‌السلام

انسان دوست دارد نزد بهترین بندگان خدا و اولیاء‌اش محبوب باشد همان‌طور که ما آنان را با جان و دل دوست داریم. محبوب‌ترین افراد نزد اهل بیت علیهم‌السلام کسانی هستند که در حفاظت از احادیث کوشا تر باشند. امام باقر علیه‌السلام قسم یاد کرده و فرمودند: «وَاللّٰهُ اِنْ اَحَبَّ اَصْحَابِيْ اِلَى اُوْرَعُهُمْ وَاَفْقَهُهُمْ وَاَكْتَمَهُمْ لِحَدِيثِنَا وَاِنْ اَسْوَاهُمْ عِنْدِيْ حَالًا وَاَمَقَّتَهُمْ لَلَّذِيْ اِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يَنْسُبُ اِلَيْنَا وَيُرْوٰى عَنَّا فَلَمْ يَقْبَلْهُ اَشْمَازُ مِنْهُ وَجَحَدَهُ وَكَفَرَ مَنْ دَانَ بِهٖ وَهُوَ لَا يَدْرِى لَعَلَّ الْحَدِيثَ مِنْ عِنْدِنَا حَرَجٌ وَاِلَيْنَا اُسْنِدٌ فَيَكُوْنُ بِذٰلِكَ حَارِجًا عَن وَاِلَيْنَا» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۲۲۳). یعنی: دوست داشتنی‌ترین اصحاب نزد من، با تقواترین و

داناترین و با کتمان‌ترین آنان نسبت به حدیث ما است، و بد حال‌ترین آنان نزد من کسی است که حدیثی که به ما نسبت داده شده و از ما روایت شده را می‌شنود، ولی نمی‌فهمد و نمی‌پذیرد و قلبش از آن منکر و بیزار است، و این به کفر می‌انجامد؛ در حالی که نمی‌داند، شاید حدیث را ما گفته باشیم و او با انکار آن حدیث، از ولایت ما خارج می‌گردد.

دو موضوع مهم در این حدیث اشاره شده است: بخش اول به ویژگی‌های محبوب‌ترین فرد نزد امام علیه السلام اشاره می‌کند. تقوا و ورع و تلاش نسبت به آن در اولین جایگاه محبوبیت نزد اهل بیت علیهم السلام قرار دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «تَمَرَةُ الْوَرَعِ صَلَاحُ النَّفْسِ وَ الدِّينِ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ ق، ص ۲۷۱). یعنی: ثمره‌ی پارسایی، درست شدن نفس و دین است. ورع و پارسایی آن قدر مهم است که امام باقر علیه السلام فرمودند: «أَبْلَغُ مَوَالِينَا السَّلَامَ عَنَّا وَ أَوْصِيَهُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ أَعْلَمَهُمْ يَا حَيِّثُمَا أَنَا لَا نَعْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِلَّا بِعَمَلٍ وَ لَنْ يَنَالُوا وَ لَا يَتَنَا إِلَّا بِوَرَعٍ وَ إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَى غَيْرِهِ» (علامه مجلسی ۱۴۰۳ ق، ج ۶۷، ص ۳۰۹) یعنی: به دوستان من سلام ما را برسان و آنان را به تقوای الهی سفارش کن و به آنان اعلام کن و بگو ما برای شما در نزد خدا نمی‌توانیم کاری بکنیم مگر اینکه دارای عمل باشید و به ولایت و دوستی ما نمی‌رسید مگر از راه تقوی و پرهیزگاری و پرحسرت‌ترین مردم در قیامت کسی است که در باره‌ی حق و عدالت وصف و توصیه نماید ولی خود در مسیر مخالف باشد و اعمال او بر خلاف گفتارش باشد. پس از ورع، جایگاه فقاقت و فهم عقیق در معارف الهی است و بعد از این دو، محبوب

ترین فرد نزد امام علیه السلام کسی است که نسبت به کتمان حدیث و سراهل بیت علیهم السلام

توجه ویژه دارد. در بخش دوم: نسبت به ادب تحمل احادیثی که انسان آن را نمی‌فهمد. این عدم فهم به عدم فهم عمیق در دین و عدم آشنایی با کلام اهل بیت علیهم‌السلام است و دورویکرد می‌توان نسبت به آن داشت. یکی اینکه انتساب آن به معصوم علیه‌السلام را منکر شد و از آن بی‌زاری جست و مطابق آنچه در حدیث فوق آورده شد، این رویکرد انسان را به کفر می‌رساند اما در رویکرد دوم که توسط خود اهل بیت علیهم‌السلام آموزش داده شده است «توقف» است.

امام صادق علیه‌السلام به جماعتی از اهل عراق که از ایشان طلب سفارش کردند فرمودند: «... إِذَا جَاءَكُمْ عَنَّا حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ عَلَيْهِ شَاهِدًا أَوْ شَاهِدَيْنِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَخُذُوا بِهِ وَإِلَّا فَتَقَفُوا عِنْدَهُ ثُمَّ زِدُّوهُ إِلَيْنَا...» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۲۲۲) یعنی: هرگاه از ناحیه‌ی ما حدیثی به دست شما برسد و برای آن یک یا دو شاهد از کتاب خداوند یافتید، به آن عمل کنید؛ در غیر این صورت در برخورد با آن توقف کرده و (علم به) آن را به ما بازگردانید تا (حقیقت آن) بر شما آشکار گردد.

۲.۳. سنتی از سنت‌های خداوند

امام رضا علیه‌السلام در حدیثی که ویژگی‌های مؤمن را بیان می‌کردند، فرمودند در مؤمن سنتی از سنت‌های پروردگار باید باشد و آن کتمان سراسر است: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَليِهِ فَالْسُنَّةُ مِنْ رَبِّهِ كَتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَطْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (ابن بابویه، ۱۳۶۲ ش، ج ۲، ص ۸۲). یعنی: مؤمن به درجه‌ی کمال ایمان نمی‌رسد مگر اینکه در او سه خصلت باشد: یک

خصلت از پروردگارش و یکی از پیامبر و دیگری از امامش. اما روشی که از خدا باید داشته باشد، کتمان سرّ و راز پوشیدن است. خداوند در این آیه می‌فرماید: دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند جز پیامبری را که از او خشنود باشد (جن، ۲۶).

۳.۳. به مانند خون در رگ‌ها

امام صادق علیه السلام فرمودند: «سِرِّكَ مِنْ دَمِكَ، فَلَا يَجْرِيَنَّ فِي غَيْرِ أَوْدَاجِكَ» (حلوانی ۱۴۰۸ ق، ص ۱۱۲) یعنی: راز تو جزیی از خون توست، پس نباید که در رگ‌های غیر تو جریان یابد. این حدیث نشان می‌دهد که کسی شایستگی سپردن سر را داراست که از هر لحاظ با ما شبیه باشد آن قدر که گویی خون ما در رگ‌های او جریان می‌یابد که وقتی چنین کسی را نیافتیم، سر مکتوم مانده و همراه خود ما خواهد بود.

۴.۳. مقدمه‌ی پیروزی

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ، وَ الْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ، وَ الرَّأْيُ بِتَخْصِينِ الْأَسْرَارِ» (سیدرضی، حکمت ۴۸). یعنی: پیروزی به احتیاط، و احتیاط در به‌کار گیری رأی، و رأی، به حفظ اسرار است. حزم به معنای دور اندیشی و بررسی تمام حالت‌هایی است که از نتیجه‌ی کار حاصل می‌شود. ابن میثم در شرح خود بر نهج البلاغه در توضیح این حکمت می‌گوید: اما اینکه رازداری وسیله‌ی اندیشه‌ی درست است از آن روست که فاش کردن راز در تصمیمات جنگی و امثال آن باعث اطلاع دشمن از آن و اقدام متقابل و موجب به هم ریختن آنها می‌گردد که این خود ناشی از فکر غلط است و اما اینکه به‌کار انداختن فکر

در انتخاب مورد مصلحت، باعث دوراندیشی است، از آن جهت است که اگر فکر به کار نیفتد ممکن است کاری که پیش از رخدادها انجام می‌گیرد با آنها هماهنگی نداشته باشد و در نتیجه دوراندیشی به عمل نیامده است و اما اینکه دوراندیشی باعث پیروزی است امر واضحی است (ابن میثم، ۱۳۷۵ ش، ج ۵، ص ۴۵۴).

۵.۳. جهاد در راه خدا

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «نَفْسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسِيحٌ وَ هَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ وَ كَتْمَانٌ سِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَجِبُ أَنْ يَكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِالذَّهَبِ». (شیخ مفید، الأمالی، ۱۴۱۳ ق، ص ۳۳۸). یعنی: آه محزون در مظلومیت ما، مانند تسبیح گفتن ثواب دارد. غمناک بودن او به خاطر ما در حکم عبادت است، پوشاندن اسرار ما، جهاد در راه خدا است. سپس امام صادق علیه‌السلام فرمودند: واجب است این حدیث با آب طلا نوشته شود.

علامه مجلسی رحمته‌الله در توضیح این حدیث می‌فرماید: دلیل اینکه پوشاندن اسرار اهل بیت علیهم‌السلام جهاد در راه خدا است، از این جهت است که این کتمان جز با سختی و مجاهدت نفس به دست می‌آید (همو، ۱۴۰۴ ق، ج ۹، ص ۲۰۲). با وجود اینکه کتمان برای نفس دشوار است، وقتی اهمّیت آن را بدانیم و از آثار آن و نتایج افشای سر مطلع باشیم، این سختی برای انسان ساده خواهد شد.

۶.۳. همه‌ی خیر

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «جَمَعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فِي كَتْمَانِ السِّرِّ وَ مُصَادَقَةِ الْأَخْيَارِ وَ جَمَعَ الشَّرُّ فِي الْإِدَاعَةِ وَ مُوَاحَاةِ الْأَشْرَارِ» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق،

ص ۲۱۸). یعنی: خیر دنیا و آخرت در رازداری و دوستی با نیکان جمع شده است و همه‌ی شر و بدی، در فاش کردن راز و برادری با اشرار است.

۷.۳. نود درصد دینداری

امام صادق علیه السلام به اباعمر جمعی فرمودند: «یا بَا عُمَرَ تَسَعَةُ أَعْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» (برقی، ۱۳۷۱ ق، ج ۱، ص ۲۵۹). یعنی: ای ابا عمر، نُه‌دهم دین در تقیه است و دین ندارد کسی که تقیه ندارد. این حدیث نشان می‌دهد که چه میزان تقیه در دین جایگاه دارد و عملی که با تقیه انجام شود، چقدر ارزشمندتر خواهد بود. اگر اهمّیت تقیه در جایگاهی که دارد را بشناسیم و بدانیم که بوسیله‌ی آن دین می‌تواند حفظ شود، آن‌گاه جایگاه این کلام برای ما روشن می‌گردد. با توجّه به اینکه کتمان سرّ، بخشی از تقیه است، این تقیه می‌تواند در مقابل کسانی باشد که توان فهم آن سرّ را نداشته باشند و بوسیله‌ی کتمان ایمان، آنها حفظ می‌گردد.

۸.۳. امر امام

گروهی نزد امام باقر علیه السلام رفتند و گفتند ما می‌خواهیم به عراق بازگردیم، ما را توصیه‌ای نما. امام باقر علیه السلام فرمودند: «لِيَقْوَّ شِدِيدُكُمْ ضَعِيفُكُمْ وَ لِيُعَدَّ غَنِيكُمْ عَلَى فَقِيرِكُمْ وَ لَا تَبْثُثُوا سِرَّنَا وَ لَا تُذَيِّعُوا أَمْرَنَا وَ إِذَا جَاءَكُمْ عَنَّا حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ عَلَيْهِ شَاهِدًا أَوْ شَاهِدَيْنِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَخُذُوا بِهِ وَ إِلَّا فَفَقُوا عِنْدَهُ ثُمَّ رُدُّوهُ إِلَيْنَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكُمْ» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۲۲۲). یعنی: باید نیرومند شما به ناتوانتان نیرو بخشید و توانگرتان بر مستمندتان کمک دهد؛ و راز ما را فاش نکنید؛ مرام ما را منتشر نسازید، و چون حدیثی از قول ما به شما رسید و یک یا دو

گواه از قرآن خدا را با آن موافق یافتید، به آن عمل کنید، وگرنه توقّف کنید و آن را به ما برگردانید تا برای شما روشن شود.

۹.۳. فدیة‌ی امام!

امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «وَدِدْتُ وَ اللهُ اَنْى اُفْتَدِيْتُ حَصلَتَيْنِ الشَّيْعَةِ لَنَا بِبَعْضِ لَحْمِ سَاعِدِي النَّزَقِ وَ قَلَّةِ الْكُتْمَانِ» (همان، ص ۲۲۱). یعنی: به خدا سوگند که حاضرم به جبران دو خصلت شیعیان، مقداری از گوشت ساعد خود را فدیة دهم: شتاب‌زدگی و کمی رازداری.

این تعبیر امام سجاد علیه‌السلام از معدود تعبیرهای خاص در مجامع روایی اهل بیت علیهم‌السلام است. می‌دانیم که ائمه علیهم‌السلام اهل زیاده‌گویی یا غلو نیستند و جایگاه عصمت‌شان آنها را از چنین صفاتی که در سایر مردم است، ممتاز می‌گرداند. اینکه ارزش دست امام علیه‌السلام چقدر است و اینکه حضرت می‌فرماید: حاضر بودم بخشی از وجود خویش را فدا کنم تا شیعیانم به این دو ویژگی دست پیدا کنند، نشان از شدت اهمیّت و نیاز جامعه‌ی ایمانی به این دو موضوع ضروری است. به واسطه‌ی همین عدم رازداری، حرکت امام حسین علیه‌السلام به شهادت ختم شد و اگر مردم کوفه رعایت رازداری کرده بودند و سپاه جناب مسلم بن عقیل در کوفه تشکیل می‌شد، با ورود امام حسین علیه‌السلام به کوفه رخدادهای متفاوتی پدیدار می‌گشت که در پی آن برای شیعیان گشایشی رخ می‌داد. ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَ قَتَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَحْرَهٗ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَدْعَتْكُمْ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ

قِنَاعِ السَّيْرِ السَّرِّ] وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَ قَتْنَا عِنْدَنَا وَ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (همان، ج ۱، ص ۳۶۸). یعنی: همانا خدای تبارک و تعالی این امر را در هفتاد وقت گذاشت، چون حسین علیه السلام کشته شد، خشم خدای تعالی بر اهل زمین سخت گشت، آن را تا یک صد و چهل به تأخیر انداخت. سپس که ما به شما خبر دادیم، آن خبر را فاش کردید و از روی پوشیده پرده برداشتید، بعد از آن خدا برای آن وقتی نزد ما قرار نداد. خدا هر چه را خواهد، محو کند و ثابت گذارد و اصل کتاب نزد او است. در ادامه، ابو حمزه می‌گوید این حدیث را به امام صادق علیه السلام عرضه کردم و حضرت آن را تأیید نمود. در این حدیث دو دوره در تاریخ مشخص شده است که قرار بود، گشایشی برای شیعیان ایجاد شود و حکومت اهل بیت علیهم السلام تشکیل شود اما به واسطه‌ی افشای سر شیعیان، این امر تحقق پیدا نکرد و خداوند در آن بداء ایجاد کرد.

امام کاظم علیه السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تعالى غَضِبَ عَلَى الشَّيْعَةِ فَخَيْرَنِي نَفْسِي أَوْ هُمْ فَوَقَيْتُهُمْ وَ اللَّهُ بِنَفْسِي» (همان، ج ۱، ص ۲۶۰) یعنی: همانا خداوند به شیعیان غضب کرد؛ پس خدای متعال من را مخیر کرد که یا شیعیان عذاب شوند یا تحمل کنم، و من بار بلا را به دوش کشیدم. علامه‌ی مجلسی رحمته الله در توضیح این حدیث می‌فرماید: «دلیل این غضب الاهی، ترک تقیه و افشای سر امر امامت امام علیه السلام بود که به واسطه‌ی آن هارون الرشید مردد بود که شیعیان آن حضرت را به قتل برساند یا اینکه امام علیه السلام را به زندان انداخته و ایشان را به قتل برساند و به واسطه‌ی فداکاری امام علیه السلام، جان شیعیان حفظ شد، اما موجب شد که امام علیه السلام به شهادت برسند (علامه مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۳، ص ۱۲۶). تذکار سخن اینکه یکی از اموری که در روزگار ما ظهور امام عصر علیه السلام را به تأخیر می‌اندازند همین

عدم رازداری و افشای اسرار اهل بیت علیهم‌السلام است، بنابراین شایسته است با تمام توجه و توان نسبت به این رازبانی توجه ویژه داشته باشیم.

۴. نتایج حفاظت از سر اهل بیت علیهم‌السلام

در صورت رعایت نکاتی که اهل بیت علیهم‌السلام در حفاظت از اسرار خویش تعلیم داده‌اند آثاری را در دنیا و آخرت بدنبال خواهد داشت که به آنها اشاره می‌کنیم:

۱.۴. آثار دنیوی

۱.۱.۴. عزیز شدن بین مردم

امام صادق علیه‌السلام خطاب به معلی فرمودند: «یا مُعَلِّی إِنَّهُ مِنْ كَتَمِ الصَّعْبِ مِنْ حَدِيثِنَا جَعَلَهُ اللَّهُ نُورًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَرَزَقَهُ الْعُرْفَى النَّاسِ (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷ ق، ص ۳۸) یعنی: ای معلی، هر کس حدیث دشواری از ما را کتمان کند، خداوند نوری را بین دو دیده‌اش قرار می‌دهد و عزت بین مردم را روزی او می‌سازد.

گرچه این تعبیر می‌تواند از لحاظ تکوینی برای فردی که خود را ملزم به حفاظت از اسرار اهل بیت علیهم‌السلام می‌کند، به‌کار برده شود اما از جنبه‌ی دیگر، چنین فردی که سینه‌اش از اسرار الهی سرشار است، می‌داند که هر سزرا در کجا و به چه کسانی بسپارد و چگونه آن را توضیح دهد که افراد شایستگی فهم و تحمل آن را داشته باشند و در نتیجه موجب رشد و افزایش معرفت در جامعه شده و هدایت را برای جامعه‌ی ایمانی و ایتم آل محمد علیهم‌السلام رقم زند.

سلیمان بن خالد گوید: امام صادق علیه‌السلام به من فرمودند: «یا سُلَيْمَانُ إِنَّكُمْ عَلَى دِينٍ مَنْ كَتَمَهُ أَعَزَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَدَاعَهُ أَذَلَّهُ اللَّهُ» (برقی ۱۳۷۱ ق، ج ۱، ص ۲۵۷).

یعنی: ای سلیمان، شما بر دینی هستید که هر کس آن را کتمان نماید، خداوند عزیزش می‌سازد و هر کس آن را افشا کند، خداوند او را ذلیل خواهد ساخت.

امام صادق علیه السلام به حبیب بن بشیر فرمودند: از پدرم امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا قسم چیزی در زمین نزد من محبوب از تقیه نیست. سپس حضرت به حبیب فرمودند: «یا حَبِيبُ اِنَّهُ مَنْ كَانَتْ لَهُ تَقِيَةٌ رَفَعَهُ اللهُ يَا حَبِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ تَقِيَةٌ وَضَعَهُ اللهُ يَا حَبِيبُ اِنَّمَا النَّاسُ هُمْ فِي هُدْنَةٍ فَلَوْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ كَانَ هَذَا» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۲۱۷). یعنی: ای حبیب! همانا هر کس تقیه دارد، خدا او را بالا می‌برد، و هر کس ندارد، او را پایین می‌آورد. ای حبیب! مردم همانا در حال آتش بس و سازش‌اند، و اگر آن شود، این خواهد بود. در فرمایش دیگری امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَنْ كَتَمَ أَمْرًا زَيْنَهُ اللهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۱۱) یعنی: هر کس امر ما را کتمان نماید، خداوند در دنیا و آخرت او را زینت می‌بخشد.

۲.۱.۴. حفاظت از دین و دنیا

از دیگر آثار حفظ سر اهل بیت علیهم السلام پایدار ماندن در دین و حفاظت از دنیای مؤمنی که به این دستور اهل بیت علیهم السلام عمل می‌کند.

معلی بن خنیس، وکیل مالی و از کارگزاران امام صادق علیه السلام بود که مورد توجه حضرت علیه السلام نیز قرار داشت (شیخ طوسی، ۱۴۱۱ ق، ص ۳۴۷) با این حال معلی بن خنیس به توصیه‌هایی که امام صادق علیه السلام به وی داشت، عمل نکرد که در نهایت موجب کشته شدن او شد. این توصیه‌ها نظیر این فرمایش که: «یا مُعَلَّى إِنَّ لَنَا حَدِيثًا مَنْ حَفِظَ عَلَيْنَا حَفِظَ اللهُ عَلَيْهِ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ» (علامه مجلسی،

۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۷۲) یعنی: ای معلی! همانا برای ما احادیثی است که هر کس آن را حفاظت کند، خدا دین و دنیایش را حفاظت خواهد کرد یا این سخن که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «مَنْ اسْتَفْتَحَ نَهَارَهُ بِإِدَاعَةِ سِرِّنَا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ حَرَّ الْحَدِيدِ وَ ضِيقَ الْمَحَابِسِ» (شیخ کلینی ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۳۷۲) یعنی: هرکس روز خود را با افشای سرّ ما آغاز کند، خداوند حرارت آهن و زندان‌های تنگ را بر او مسلط می‌کند. افشای سرّ توسط معلی بن خنیس باعث شد که داود بن علی از فرماندهان حکومت عباسی دستور به قتل او دهد و با اعتراض امام صادق علیه‌السلام قاتل او قصاص شد (کشی، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ۶۷۵). علامه‌ی مجلسی رحمته‌الله در توضیح این حدیث می‌فرماید: منظور از کسی که روزش را با افشای سرّ آغاز می‌کند از این جهت است که فرد از روی عمد و آگاهی و نه از روی غفلت و بی‌توجهی و به طور دائمی نسبت به افشای سرّ اقدام کند و حرارت آهن منظور، سختی و گرفتاری تیغ شمشیر یا نظیر آن است و کنایه از به قتل رسیدن است (همو، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۱، ص ۶۷).

۳.۱.۴. سرچشمه علم و چراغ هدایت

امام صادق علیه‌السلام از قول جد بزرگوارشان حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمودند: «طُوبَى لِعَبْدٍ نُؤْمَةٍ عَرَفَهُ اللَّهُ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ النَّاسُ أَوْلَيْكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ يَنَابِيحُ الْعِلْمِ يَنْجِلِي عَنْهُمْ كُلَّ فِتْنَةٍ مُظْلِمَةٍ لَيْسُوا بِالْمَدَائِيعِ الْبُدْرِ وَلَا بِالْجُفَاةِ الْمُرَائِينَ» (شیخ کلینی، ج ۲، ص ۲۲۵). یعنی: خوشا به حال بنده‌ای که خود را به خواب زده که خدایش را بشناسد و مردم او را نشناسند؛ آنانند چراغ‌های هدایت و سرچشمه‌های دانش هستند؛ هر فتنه‌ی تیره با آنها برطرف می‌شود، و از فاش

کنندگان سخن‌چین و جفاکار خودنما نیستند.

این‌گونه افراد با وجود اعتقاد صحیح، آن‌را در کوچه و خیابان جار نمی‌زنند تا در نزد دشمنان شناخته شوند. در مقابل کسانی که رازدار نیستند، آن‌چنان در فشار قرار می‌گیرند که با تخریب چهره‌ی آنان در جامعه، نمی‌توانند علم صحیح را به صاحبانش برسانند. این ویژگی در بروز فتنه‌ها و در زمان‌هایی که حق و باطل برای افراد عادی قابل تشخیص نیست، بسیار کلیدی است. از شخصیت‌هایی که در جنگ صفین برای بسیاری راه‌نما بود و باعث شد شبهه از دل‌ها از بین برود، عمار بن یاسر بود. او از کسانی بود که بعد از ایمان آوردن در ابتدای بعثت، به جهت فشارهای کفار در مکه، ایمان را در دل پنهان کرد تا بتواند در زمان مناسب پیامبر خدا ﷺ را یاری کند و آیه‌ی ۱۰۶ سوره‌ی نحل نسبت به او نازل شد (حمیری، ۱۴۱۳ ق، ص ۱۲). عمار از کسانی بود که بعد از شهادت پیامبر ﷺ و در جریان سقیفه، همراهی با امیرالمؤمنین علیه السلام را ترک نکرد و همواره از ایشان دفاع کرد، اما رفتار او در شرایط تقیه باعث شد در زمان خلیفه‌ی دوم، حاکم کوفه شود. هم‌چنین بعد از کشته شدن خلیفه‌ی سوم مردم را به بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت کرد. در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ‌ها، نقش کلیدی در روشنگری داشت و کسانی که دچار شبهه می‌شدند به او مراجعه می‌کردند. کشته شدن او در جنگ صفین نیز باعث هدایت بود زیرا روایت متواتر پیامبر اکرم ﷺ بین مردمان رواج داشت که عمار را گروهی ستمگر به قتل می‌رسانند (ابن مزاحم، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۲۴) این موضوع باعث شد چهره‌ی واقعی معاویه نمایان شود.

۴.۱.۴. در امان ماندن از فتنه‌های گمراه‌کننده

مشابه این تعبیر از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز وارد شده است که حضرت فرمودند: «إِنَّ بَعْدِي فِتْنًا مُّظْلِمَةً عَمِيَاءَ مُتَشَكِّكَةً - لَا يَبْقَى فِيهَا إِلَّا التُّؤَمَةُ قِيلَ وَ مَا التُّؤَمَةُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الَّذِي لَا يَدْرِي النَّاسُ مَا فِي نَفْسِهِ» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۲، ص ۷۰) یعنی: البته بعد از من فتنه و آشوب‌های بی‌هدف و ایجادکننده‌ی تردید و دودلی برپا خواهد شد که مگر شخص «نومه» (خواب‌آلوده)، در آن باقی نمی‌ماند شخصی عرض کرد: «نومه» چیست؟ فرمود: شخص تودار است، و مردم نمی‌دانند در دل چه دارد. پس از من فتنه‌های تاریک و کور و شک‌آور خواهد بود، و به جا نمی‌ماند در آنها جز خواب‌زده. پرسیده شد: خواب‌زده کیست یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: آن کسی که مردم از آنچه او در دل دارد، بی‌خبر باشند.

۵.۱.۴. خود اختیاری

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «مَنْ وَقَفَ نَفْسَهُ مَوْقِفَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ وَ مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الخَيْرَةُ فِي يَدِهِ وَ كُلُّ حَدِيثٍ جَاوَزَ اثْنَيْنِ فَاشٍ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۸۶) یعنی: هر کس خود را در معرض تهمت قرار بدهد، بدگمان به خود را سرزنش نکند؛ و هر کس راز خود را نگه دارد، اختیار خود را دارد؛ و هر گفتار که از میان دو کس بیرون برود، فاش می‌شود.

گاهی در تصمیماتی که گرفته می‌شود، عواملی می‌توانند مؤثر باشند که در اختیار ما نیستند. به عنوان مثال یک فرمانده جنگی زمانی که مطلع می‌شود از نقشه‌ی حرکت او، دشمن اطلاع پیدا کرده است باید تصمیمی متفاوت از

برنامه‌ریزی خود را انجام دهد که بعضاً با هزینه‌ی بسیار بیشتری برای او تمام خواهد شد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گاهی دستورات جنگی را در نامه‌ی مهر شده قرار می‌داد و به فرماندهی خود دستور می‌داد که در موضع مشخصی این دستور باز شود و به آن عمل شود تا دشمن نتواند توسط عوامل خود به نقشه‌ی ایشان دسترسی داشته باشد. باید بدانیم که ما در میدان جنگ با دشمنی هستیم که همواره آماده‌ی حمله به ما از هر طرف هست و از هر حربه‌ای استفاده می‌کند تا ما را از دایره‌ی ایمان خارج کرده و از مسیر صراط مستقیم منحرف کند. یکی از آثار کتمان اسرار اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام حفاظت در مقابل سپاه شیطان و مسیر انحرافی‌ای است که او می‌تواند در ما و جامعه ایجاد کند.

۶.۱.۴. جان امانی

در روایات آمده است که هر کس اسرار اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام را حفظ کند، این امر موجب می‌شود که از کشته شدن بابت این موضوع حفظ شود «وَقَاهُ حَرَّ الْحَدِيدِ» (همان). و نیز از زندانی شدن در امان می‌ماند «ضَيْقُ الْمَحَابِسِ».

این جایگاه تقیه است که برای امام عَلَيْهِ السَّلَام آن قدر مهم است که بیان می‌کند محبوب‌ترین مسأله در عالم نزد او تقیه است و آن را سپر مؤمن می‌داند «التَّقِيَةُ جُنَّةُ الْمُؤْمِنِ» (برقی، ۱۳۷۱، ق، ۱، ص ۲۵۸) تا آنجا که کرامت‌مندترین مؤمنان نزد خدا را با تقیه‌ترین آنها معرفی می‌کند. امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام در تفسیر آیه‌ی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (الحجرات، ۱۳) فرمودند: اینها کسانی هستند که تقیه بیشتری را دارا هستند (برقی، ۱۳۷۱، ق، ۱، ص ۲۵۸).

۷.۱.۴. افزایش معرفت توسط اهل بیت علیهم‌السلام

یکی از راه‌های ازدیاد معرفت، حفاظت اسرار اهل بیت علیهم‌السلام است. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «أَمَّا وَ اللَّهِ لَوْ كَانَتْ عَلَيَّ أَفْوَاهِكُمْ أَوْ كِيَةٌ لَحَدَّثْتُ كُلَّ أَمْرِيٍّ مِنْكُمْ بِمَا لَهُ وَ اللَّهِ لَوْ وَجَدْتُ أَتَقِيَاءَ لَتَكَلَّمْتُ وَ اللَّهِ الْمُسْتَعَانَ» (نعمانی، ۱۳۹۷ ق، ص ۳۷). یعنی: به خدا قسم، اگر زبان خود را حفظ می‌کردید، از سرنوشت تک تک شما گزارش می‌دادم. به خدا قسم، اگر انسان‌ها باتقوا می‌یافتم سخن می‌گفتم، و خداوند یاور است.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «لَوْ لَا أَنْ يَقَعَ عِنْدَ غَيْرِكُمْ كَمَا قَدْ وَقَعَ غَيْرُهُ لَأَعْطَيْتُكُمْ كِتَابًا لَا تَحْتَاجُونَ إِلَيَّ أَحَدٍ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ» (صفار، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۴۷۸). یعنی: اگر احادیث ما را به غیر شیعه ندهید - چنان‌که این کار را کردید و راز ما را حفظ نکردید - به شما کتابی می‌دادم که تا ظهور مهدی علیه‌السلام به هیچ‌کس نیازمند نمی‌شدید.

این عدم رازبانی اسرار در شیعه بود که از دریافت چنین گنجینه‌ای محروم مانده است اما باید به این نکته توجه داشت که امروز، علوم اهل بیت علیهم‌السلام از طریق وجود امام زنده، حضرت مهدی علیه‌السلام جریان دارد و همان جایگاهی که امام صادق علیه‌السلام در زمان حیات خویش داشتند، ایشان امروز دارا هستند و دوره‌ی غیبت، مانع از یاری رسانی حضرتش نمی‌باشد. توجه به حفاظت از اسرار اهل بیت علیهم‌السلام و درخواست از ایشان جهت ازدیاد معرفت می‌تواند موجب افزایش معرفت در وجود ما توسط ایشان گردد.

۸.۱.۴. مقابله با تکذیب خدا و رسولش

از آثار دنیوی حفاظت از اسرار اهل بیت علیهم‌السلام، عدم تکذیب خدا و رسول او است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «أَتُحِبُّونَ أَنْ يَكْذَبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ أَمْسِكُوا عَمَّا يَنْكُرُونَ» (ابن عقده کوفی، ۱۴۲۴ ق، ص ۱۱۵). یعنی: آیا دوست دارید که خدا و رسولش مورد تکذیب قرار گیرند؟ برای مردم آنچه را می‌پذیرند، بازگو کنید و از گفتن آنچه انکارش می‌کنند، بپرهیزید.

۲.۴. آثار اخروی

۱.۲.۴. زینت شده‌ی خدا

همان‌طور که کتمان امر اهل بیت علیهم‌السلام در دنیا موجب زینت انسان توسط خداوند می‌شود، در آخرت نیز این وعده توسط اهل بیت علیهم‌السلام داده شده است. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «مَنْ كَتَمَ أَمْرَنَا زَيْنَهُ اللَّهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۱۱). یعنی: هرکس امر ما را کتمان نماید، خداوند در دنیا و آخرت او را زینت می‌بخشد.

۲.۲.۴. جایگاه ویژه در قیامت

از موقف‌های دشوار قیامت، گرمای طاقت‌فرسا و طولانی‌ای است که همه‌ی خلایق بایستی این موقف را بگذرانند. عده‌ای هستند که در این وضعیت، در آرامش و تحت سایه‌ی عرش خدا قرار می‌گیرند. امام کاظم علیه‌السلام فرمودند: «ثَلَاثَةٌ يَسْتَنْظِلُونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ رَزَّجَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ أَوْ أَخْدَمَهُ أَوْ كَتَمَ لَهُ سِرًّا» (شیخ صدوق، ۱۳۶۲ ش، ج ۱، ص ۱۴۱) یعنی: سه کس در سایه‌ی

عرش خداوند هستند، در روزی که جز سایه‌ی او سایه‌ای نیست: کسی که برادر مسلمانش را به ازدواج در بیاورد، یا خدمتکاری به او برساند، یا راز او را ببوشاند. در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام جایگاهی در قیامت بنام دارالقدس معرفی شده است که کسانی که اسرار دین را حفظ می‌کنند شایستگی آن جایگاه را خواهند داشت «قَالَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَى نَبِينَا وَ آلِهِ وَ عليه‌السلام إِلَهِي مَنْ أَصْفِيَاؤُكَ مِنْ خَلْقِكَ قَالَ الرَّيُّ الْكَفِينِ الرَّيُّ الْقَدَمِينَ يَقُولُ صَادِقًا وَ يَمْشِي هَوْنًا فَأَوْلِيكَ يَزُولُ الْجِبَالُ وَ لَا يَزُولُونَ - قَالَ إِلَهِي فَمَنْ يَنْزِلُ دَارَ الْقُدْسِ عِنْدَكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يُنْظَرُ أَعْيُنُهُمْ إِلَى الدُّنْيَا وَ لَا يَذِيعُونَ أَسْرَارَهُمْ فِي الدِّينِ وَ لَا يَأْخُذُونَ عَلَى الْحُكُومَةِ الرَّشَاءَ الْحَقُّ فِي قُلُوبِهِمْ وَ الصِّدْقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ فَأَوْلِيكَ فِي بَيْتِي فِي الدُّنْيَا - وَ فِي دَارِ الْقُدْسِ عِنْدِي فِي الْأَخِرَةِ» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق، ص ۸۵) یعنی: موسی بن عمران علیه‌السلام عرض کرد: پروردگارا، بنده‌های برگزیده تو چه کسانی هستند؟ فرمود: کسی که بسیار بخشنده است، گام‌های پاک دارد، راستگوست و با آرامی گام بر می‌دارد. آنها کسانی هستند که حتی از کوه‌ها هم یابرجاترند. فرمود: پروردگارا، چه کسی در نزد تو به «دارقدس» در می‌آید؟ فرمود: کسانی که به دنیا چشم ندارند و اسرار خود را در دین افشا نمی‌کند و هنگامی که در امر حکومتی هستند، رشوه نمی‌گیرند. حق در دل آنها و راستی بر زبانشان است. آنها کسانی هستند که در دنیا در پوشش من هستند و در آخرت، در نزد من، در دارالقدس هستند.

۵. معرفی برخی از حافظان سراهل بیت علیهم‌السلام

از اصحاب اهل بیت علیهم‌السلام افرادی بوده‌اند که در حفاظت اسرار کوشا بوده‌اند و از این جهت جایگاه ویژه‌ای را نزد امام علیه‌السلام دارا بودند و سطح بالاتری از معارف و

مطالب را از ایشان دریافت می‌کردند.

۱.۵. مؤمن آل فرعون

عبد الله بن سلیمان گوید: نزد امام باقر علیه السلام بودم و مردی از اهل بصره نزد ایشان آمد که عثمان اعمی گفته می‌شد. به امام علیه السلام گفت: حسن بصری معتقد است، افرادی که علم را کتمان می‌کنند، بوی گند شکمشان اهل جهنم را می‌آزارد.

امام علیه السلام این سخن را رد می‌کنند و مثالی از فردی می‌زنند که قرآن سخن به مدح او گشوده است. ایشان می‌فرمایند: «فَهَلْكَ إِذَا مُؤْمِنٌ آلٍ فِرْعَوْنَ وَ اللَّهُ مَدَحَهُ بِدَلِكِ وَ مَا زَالَ الْعِلْمُ مَكْتُومًا مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ نُوحًا فَلْيَذْهَبِ الْحَسَنُ يَمِينًا وَ شِمَالًا- فَوَ اللَّهُ مَا يَوْجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا هَاهُنَا وَ كَانَ يَقُولُ ع مِخْنَةَ النَّاسِ عَلَيْنَا عَظِيمَةً إِنْ دَعَوْنَاهُمْ لَمْ يَجِيبُونَا وَ إِنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بِغَيْرِنَا» (صفار، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۹) یعنی: (اگر این‌گونه باشد) پس مؤمن آل فرعون هلاک شده! حال اینکه قرآن او را به کتمان علم ستوده! از زمان بعثت نوح علیه السلام علم، پنهان و مکتوم بوده، پس حسن بصری به هر راهی که خواهد برود، به خدا سوگند که علم جز در این خاندان یافت نشود و پیوسته آن امام می‌فرمود: بلا و آزمایش مردم بر ما سخت‌گران است، اگر ایشان را بخوانیم اجابت نمی‌کنند، و چون ترکشان گوییم، جز به ما هدایت نشوند.

۲.۵. جابر جعفی

او از اصحاب ویژه امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است و به او صاحب سر اهل بیت علیهم السلام گفته می‌شود. از قول جابر نقل شده که برای او ۵۰ هزار حدیث

گفته شده که به احدی آن را منتقل نکرده است (علامه مجلسی، ۱۴۰۳، ق، ج ۲، ص ۶۹) در حدیث دیگری نقل می‌کند که من ۹۰ هزار حدیث داشتم که نمی‌توانستم برای کسی نقل کنم (همان). در بخش دقت در زمان و مکان آورده شد که در جوانی نزد امام باقر علیه‌السلام مشرف شد و حضرت کتاب‌هایی به او دادند و مشخص کردند با هر کتاب چگونه برخورد کند. یکی از کتبی که حضرت به او دادند، فرمودند: هرگز اجازه نداری مطلبی از آن را برای کسی نقل کنی.

۳.۵. ابابصیر

از اصحاب ویژه‌ی امام صادق علیه‌السلام است و نزد حضرت جایگاه خاصی داشته است. در حدیثی ابابصیر با خود فکر می‌کند که هیچ حدیثی نیست مگر اینکه آن را برای کسی نقل کرده است و از این موضوع نگران می‌شود. امام صادق علیه‌السلام برای او توضیح می‌دهند که چه چیزی افشای سر محسوب می‌شود. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَدِيثٍ كَثِيرٍ فَقَالَ هَلْ كَتَمْتَ عَلَيَّ شَيْئًا قَطُّ فَبَقِيْتُ أَتَذْكُرُ فَلَمَّا رَأَى مَا بِي قَالَ أَمَا مَا حَدَّثْتَ بِهِ أَصْحَابَكَ فَلَا بَأْسَ إِنَّمَا الْإِذَاعَةُ أَنْ تُحَدِّثَ بِهِ غَيْرَ أَصْحَابِكَ» (برقی، ۱۳۷۱، ق، ج ۱، ص ۲۵۸) یعنی: ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام حدیث زیاد پرسیدم، فرمود: آیا حدیثی را پنهان هم کرده‌ای یا همه را گفתי؟ می‌خواستم به یاد بیاورم که چه بگویم، وقتی امام آن حالت را در من دید فرمود: حدیث گفتن به یا رانت مانعی ندارد، افشای راز ما این است که به غیر اصحاب حدیث بگویی.

۴.۵. داود بن کثیر

او می‌گوید امام صادق علیه‌السلام به من فرمودند: «يَا دَاوُدُ إِذَا حَدَّثْتَ عَنَّا بِالْحَدِيثِ

فَاشْتَهَرَتْ بِهِ فَأُنْكَرَهُ» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۷۵). یعنی: ای داود! اگر از ما حدیث گفتی و مشهور گشتی، آن حدیث را انکار نما.

۵.۵. سلمان فارسی

از امام صادق علیه السلام درباره‌ی عذاب قبر سوال شد. حضرت فرمودند: امام باقر علیه السلام برای ما این گونه حدیث کردند: «أَنَّ رَجُلًا أَتَى سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ فَقَالَ حَدِّثْنِي فَسَكَتَ عَنْهُ ثُمَّ عَادَ فَسَكَتَ فَأَذْبَرَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ وَيَتْلُو هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ فَقَالَ لَهُ أَقْبِلْ إِنَّا لَوْ وَجَدْنَا أَمِينًا لَحَدَّثْنَاكَ وَلَكِنْ أَعِدَّ لِمُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ إِذَا أَتَيْتَ فِي الْقَبْرِ فَسَأَلَاكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنْ شَكَّكَتِ أَوْ التَّوْبَتِ ضَرْبَاكَ عَلَى رَأْسِكَ بِمِطْرَقَةٍ مَعَهُمَا تَصِيرُ مِنْهُ رَمَادًا فَقُلْتَ ثُمَّ مَهْ قَالَ تَعُودُ ثُمَّ تُعَدَّبُ قُلْتَ وَ مَا مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ قَالَ هُمَا قَعِيدَا الْقَبْرِ قُلْتَ أَمْ لَكَانِ يَعْذِبَانِ النَّاسِ فِي قُبُورِهِمْ فَقَالَ نَعَمْ» (همان، ج ۲، ص ۷۶) یعنی: مردی نزد سلمان فارسی آمد و گفت: برایم حدیث بگو. سلمان ساکت شد، دوباره پرسید باز ساکت ماند، آن مرد خواست برود ولی آیه‌ی ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ﴾ را تلاوت کرد. سلمان گفت بیا! اگر ما شخص امینی می‌یافتیم به او حدیث می‌گفتیم، ولی خود را برای نکیر و منکر آماده کن که در قبر درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله از تو می‌پرسند، اگر شک نموده یا بر تو گران آید، با گریزی برسرت می‌کوبند که تبدیل به خاکستر می‌شوی. پرسیدم بعدش چه؟ گفت: به حالت اول باز می‌گردی و عذاب می‌شوی! گفتم: منکر و نکیر چیستند؟ فرمود: آن دو همراه تو در قبرند. عرض کردم: آیا دو فرشته‌اند که مردم را در قبرهایشان عذاب

می‌کنند؟ فرمود: بلی.

۶.۵. ابان بن تغلب

ابان می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام گفتم در مسجد می‌نشینم و مردم (غیر شیعیان) می‌آیند از من سؤال می‌کنند، اگر جواب ایشان را نگویم، از من قبول نمی‌کنند و دوست ندارم به گفتار شما و احادیث منقول از شما پاسخ گویم؟ به من فرمود: «انظُرْ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ مِنْ قَوْلِهِمْ فَأُخْبِرْهُمْ بِذَلِكَ (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۳۳) یعنی: آنچه از اقوال آنان می‌دانی، برای ایشان بگو.

۷.۵. ذریح المَحَارِبِي

ذریح می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام گفتم: خداوند در کتاب خود مرا به انجام کاری فرمان داده است که دوست دارم آن را انجام دهم. امام فرمود: آن چیست؟ گفتم: سخن خداوند ﷻ «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُذُورَهُمْ» یعنی: باید آلودگی خود را بزدایند و به نذرهای خود وفا کنند؛ امام فرمود: اینکه فرمود {آلودگی خود را بزدایند} منظور دیدار امام و {به نذرهای خود وفا کنند}، مناسک و عبادات است.

عبدالله بن سنان گفت: نزد امام صادق علیه‌السلام رفتم و گفتم: خداوند مرا فدای تو گرداند! سخن خداوند ﷻ «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُذُورَهُمْ» چیست؟ فرمود: کوتاه کردن موی سیبیل و ناخن و هر آنچه که شبیه بدان است.

گفت: گفتم: جانم به فدایت! همانا ذریح محاربی از شما برایم نقل کرد که شما فرموده‌ای، منظور از زدودن آلودگی، دیدار امام و وفا کردن به نذر، آن

مناسک است. امام فرمود: هر دو شما، هم ذریح و هم تو درست می‌گویید، همانا قرآن ظاهر و باطنی دارد و چه کسی آن‌گونه که ذریح باطن قرآن را تحمل می‌کند تحمل خواهد کرد؟ (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۵۴۹).

۸.۵. سدید

سدیر گفت: من و ابوبصیر و میسر و یحیی بزاز و داودرقی در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم که امام با خشم آمد و در جای خود نشست. آن‌گاه فرمود: تعجب می‌کنم از کسانی که به ما نسبت علم غیب می‌دهند، با اینکه جز خدا کسی علم غیب ندارد. تصمیم گرفتم فلان کنیزم را بزنم، اما فرار کرد و نفهمیدم به کدام اتاق رفت و کجا است. وقتی از جایش حرکت کرد و داخل منزل شد، من و ابوبصیر و میسر خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتیم و عرض کردیم: فدایت شویم! شنیدیم که در مورد کنیز خود چنین و چنان فرمودی، با اینکه ما می‌دانیم شما دارای علم زیادی هستی و علم غیب را به شما نسبت نمی‌دهیم. فرمود: سدید! مگر قرآن نخوانده‌ای؟ عرض کردم: چرا فدایت شوم! فرمود: ندیده‌ای این آیه را که می‌فرماید: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ (نمل، ۴۰) یعنی: کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود گفت: من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم؟ گفتم: چرا خوانده‌ام. فرمود: آن شخص را می‌دانی کیست و چقدر نزد او علم کتاب بود؟ عرض کردم: بفرمایید تا بدانم. فرمود: به اندازه‌ی یک قطره از ژاله در دریای سبز؛ این میزان اطلاع از علم کتاب، در مقایسه با مجموع علم کتاب چقدر است؟ عرض کردم: فدایت شوم، چقدر کم! فرمود: چقدر زیاد است این علم نسبت به کسی که

خداوند او را دارای علم کتاب که خدا از آن علم خبر می‌دهد ندانسته است! فرمود: در قرآن این آیه را خوانده‌ای: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾؛ «کله»؛ تمام علم کتاب. با دست به سینه خود اشاره کرد و فرمود: علم کتاب تمام آن و الله نزد ما است. و سه مرتبه تکرار کرد (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۲۵۷).

مرحوم علامه مجلسی در ذیل این حدیث توضیح می‌دهد که امام علیه‌السلام به واسطه‌ی تقیه از مخالفان یا ضعفای شیعه که نسبت ربوبیت به امام علیه‌السلام می‌دهند و علم غیب را مستقل از خدا از ایشان می‌دانند عصبانی بودند بلکه هیچ‌یک از مقامات اهل بیت علیهم‌السلام استقلالی از خود ایشان نیست و همه از عنایات خداوند متعال می‌باشد.

۶. نتیجه

حفظ اسرار اهل بیت علیهم‌السلام از اهمّیت بسیاری برخوردار است تا جایی که می‌توان یکی از نشانه‌های مهم شیعه بودن را این مهم دانست. همه‌ی صحابه از این آزمون سربلند بیرون نیامده‌اند و گاهی برخی به دلیل کوتاهی مورد نکوهش اهل بیت علیهم‌السلام قرار گرفته‌اند؛ آنچه مسلم است این رویکرد تا عصر ظهور ادامه دارد چرا که در حال حاضر شخص امام در تقیه است، بنابراین شیعیان او نیز باید به تأسی از آن بزرگوار در زندگی این اصل را چونان امام رعایت کنند که در این صورت شاهد برخی تنش‌های منجر به قطبی‌سازی در جامعه نخواهیم بود.

منابع

۱. قرآن
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، محقق: علی اکبر غفاری، قم: جامعه‌ی مدرسین، ۱۳۶۲ ش.
۳. همو، من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۴۱۳ ق.
۴. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، دعائم الإسلام، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۳۸۵ ق.
۵. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، قم: جامعه‌ی مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع و دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۷. ابن میثم، میثم بن علی، ترجمه و شرح ابن میثم بحرانی، آستان قدس رضوی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
۸. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، مصحح: جلال الدین محدث، قم: دار الکتب الإسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ق.
۹. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، قم: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۱۰ ق.
۱۰. حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، قم: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ۱۴۰۸ ق.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار القلم، الدار الشامیة، ۱۴۱۲ ق.

۱۲. سید الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، مصحح: فیض الإسلام، قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق.
۱۳. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم‌السلام، مصحح: محسن بن عباسعلی کوچه باغی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۴. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مصحح: محمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۱۵. طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرين، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۱۶. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، مصحح: طیب موسوی جزائری، قم: دار الکتب، ۱۴۰۴ ق.
۱۷. (شیخ) کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.
۱۸. (علامه) مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۹. همو، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مصحح: هاشم رسولی محلاتی، دار الکتب الإسلامية، تهران: چاپ دوم، ۲۰۰۴ ق.
۲۰. همو، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مصحح: هاشم رسولی محلاتی، دار الکتب الإسلامية، تهران: چاپ دوم، ۲۰۰۴ ق.
۲۱. (شیخ) مفید، محمد بن محمد، الأمالی، مصحح: حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، قم: کنگره‌ی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۲۲. همو، الاختصاص، قم: کنگره‌ی جهانی هزاره شیخ مفید رحمته‌الله، ۱۴۱۳ ق.
۲۳. نعمانی، ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم، الغيبة، محقق: علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق.

۲۴. (محدث) نوری، حسین بن محمد تقی، **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، ۱۴۰۸ ق.
۲۵. هادی، اصغر، «**کتمان ممدوح و مذموم (معیارها و چالش‌ها)**»، مجله‌ی اخلاق، تابستان ۱۳۹۷ ش.

اقتصاد خودبنیان در مدل ساختار شجره‌ای قرآن

مریم احمدلی

(نویسنده‌ی مسئول)
دانش‌آموخته کارشناسی ارشد
دانشگاه علوم و فنون قرآن
کریم تهران،
ahmadlima@chmail.ir

دکتر علی محمدی آشنانی

استادیار دانشگاه علوم و
معارف قرآن کریم تهران،
dr.mohammadi.quran@
gmail.com

چکیده: در این تحقیق با هدف ارائه‌ی یک مدل قرآنی به جایگاه نظام شجره در قرآن اشاره شده است. سپس با جست‌وجو در مصادیق و ساختار این الگو در موضوع اقتصاد خودبنیان در پی جایگاه‌شناسی ارکان مؤثر در این موضوع به بحث پرداخته شده است. در این ساختار ضمن تأکید به عوامل اعتقادی و زیر ساختی در روحيات افراد مثل: توکل به رزاقیت و نصرت الاهی در امر معاش، به عوامل بیرونی مثل جایگاه مدیریت و عوامل دیگر اشاره شده است؛ هم‌چنین با تأکید بر نقش مدیریت متخصص و برنامه‌ریزی دقیق از عوامل اجرایی در مسیری درست و هدف‌مند باید استفاده کرد تا به محصولی عالی یعنی رزق حلال که یکی از عوامل مهم در رشد معنوی است، دست یافت. در این میان شاهد ثمرات دیگری چون تقویت اقتصاد و به تبع آن استقلال ملی، افزایش اعتماد به نفس و انگیزه‌ی کار و تلاش و پویایی هستیم که منجر به ارائه‌ی مدلی کارآمد و قرآنی تحت عنوان اقتصاد خودبنیان در مدل ساختار شجره‌ای می‌شویم.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، توکل، مدیریت، شجره، اقتصاد خودبنیان.

تاریخچه‌ی مقاله

دریافت: ۱۴۰۰/۲/۵
پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۲۳

۱. مقدمه

خداوند متعال عالم را مجموعه‌ای از قوانین و اشیایی متشکل از اصول و فروعی به هم متصل و نظام‌مند قرار داد. این ساختار، تحت نظام متقنی اداره می‌شود. مجموعه‌ای از قوانین و اشیایی که بر اساس نظم مشخص در امتداد هم قرار داشته و کاملاً منطبق با مدیریت الهی است؛ ساختاری که در قرآن تحت عنوان نظام شجره‌ای نام دارد. در این مجموعه نظام‌مند، نقش فاعلیت الهی در رأس بسیار پررنگ بوده و به ترتیب خلفای الهی و در طول این فاعلیت و کاملاً منطبق با آن به اداره عالم می‌پردازند. این تعریفی از نظام شجره‌ای در عالم در مصادیق مختلفی در قرآن تعریف شده است؛ مانند شجره‌ی امامت، ملک، ولایت، ربوبیت و ... در این ساختار جایگاه‌ها مشخص و سلسله‌مراتب در آن رعایت شده است و می‌تواند به عنوان الگویی در همه‌ی زمینه‌های مدیریتی به کار گرفته شود. از آنجایی که مسأله‌ی مبتلابه حال کشور، رونق اقتصادی است نیاز است با رویکردهایی ساختارمند و قرآنی این مسأله حل و فصل گردد. این پژوهش در صدد پاسخ به این پرسش بوده که ارکان اجرایی و جایگاه هر رکن در برنامه‌ی اقتصاد خودبنیان در چارچوب نظام شجره‌ای قرآنی چه مواردی می‌باشد؟ این تحقیق متکی بر مبانی توحیدی و در چارچوب نظام ساختاری عالم به ارائه‌ی مدلی کارآمد می‌پردازد. مدلی که تا کنون در این رابطه تحلیلی

ساختارمندی از آن به ثبت نرسیده و ارائه نگشته است. لذا این تحقیق به روش کتاب‌خانه‌ای به تحلیل و وصف این موضوع در این قالب می‌پردازد.

۲. ادبیات وازگانی

۱.۲. ساختار

به آرایش یا سازمان دهی اجزای مرتبط در یک شیء مادی یا یک سیستم ساختار (Structure) گفته می‌شود که بر اثر مشاهده یا بازشناخت الگو قابل تشخیص و کشف است. در این تعریف چگونگی ساختمان چیزی و ترتیب اجزا و بخش‌های یک جسم بررسی می‌گردد. (نک: فرهنگ فارسی، ج ۴، ص ۵۸)

واژه‌ی ساخت در زبان عربی از «الْبِنِيَّةُ: ساختار» گرفته شده است. یک معنای آن «چیدن مواد بر روی هم» است و معنای دیگر «ساختن، بنا کردن» می‌باشد.

۲.۲. شجره

«شجره» در فرهنگ وازگان قرآن به چیزی که از اصلی منشعب شده است و قرار و ثبات دارد گفته می‌شود.

واژه‌ی «شجره» و مشتقات آن ۲۷ مرتبه (روحانی، ۱۳۷۶، ش، ج ۲، ص ۸۸۵ و ۸۸۶) از ریشه‌ی شجر در قرآن به ترتیب در (بقره ۳۵؛ نساء ۶۵؛ اعراف ۱۹-۲۲؛ ابراهیم ۲۴ و ۲۶؛ اسراء ۶۰؛ طه ۱۲۰؛ مؤمنون ۲۰؛ قصص ۳۰؛ نور ۳۵؛ حج ۱۸؛ صافات ۶۲، ۶۴ و ۱۴۶؛ دخان ۴۳؛ لقمان ۲۷؛ فتح ۱۸؛ الرحمن ۶؛ نحل ۱۰ و ۶۸؛ یس ۸۰؛ واقعه ۵۲؛ واقعه ۷۲؛ نمل ۶۰) آمده است که علاوه بر اشاره به ماهیت ظاهری شجره و آثار و ثمرات مادی آن، اشاره به ساختار نظام‌مند و مفهوم اخص

آن شده است.

نظام شجره، ساختاری است متشکل از یک اصل و بنیان و فروع متصل به آنکه به ترتیب نظام یافته‌اند. در واقع این الگو اشاره به ساختار سلسله مراتبی در موضوعات مختلف دارد. ساختار شجره‌ای که خداوند متعال در قرآن مطرح فرموده است به نوعی یک الگوی کلی از مجموعه‌ی رفتارها و مقولات مختلف را در ساختارهای مختلف در عالم معرفی می‌کند.

بنابراین اشارات متعدّد به این قالب در زبان قرآن نشان از تأکید خداوند متعال بر این الگو داشته، و از اهمّیت وجود یک ساختاری دارای سلسله مراتب نزد خداوند خبر می‌دهد؛ ساختاری که از اصل، ریشه می‌گیرد و به ترتیب از طریق شاخه‌های اصلی به فرعی و سرشاخه‌ها می‌رسد.

۳. بررسی آیات مربوط به ساختار شجره

واژه‌ی «شجره» در قرآن به سه وجه اشاره شده است:

۱. به واسطه بودن در صحنه‌ها؛ مانند: «شجره ممنوعه» ﴿... وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (اعراف، ۱۹). در مورد حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و یا درخت مبارک در رسالت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (قصص، ۳۰).

۲. مواردی که به ماهیت دنیایی درخت و خصوصیات ظاهری و ثمرات آن اشاره دارد ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ﴾ (یس،

۳. مواردی که به جنبه‌ی سلسله مراتبی و نظام‌مندی و شجره‌ای در موضوعات مثبت و منفی عالم ناظر است، مانند: آیات ۲۴ سوره‌ی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ در مقولات مثبت «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» و در مقولات منفی در سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۶: «وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» همین‌طور سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۶۰ «وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْوُ فُهِمُ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا».

مقوله‌ی نظام شجره در تورات نیز آمده که به موضوعات خیر و شر اشاره دارد. در فصل دوم از سفر اَوَّل که سفر پیدایش است، می‌گوید: «خدا آدم را از خاک خلق کرد، و سپس دم حیات را در بینی او دمید، پس نفسی ناطق شد ... و درخت حیات را در وسط آن باغ‌ها بکاشت، و درخت معرفت خیر و شر را نیز، و نه‌ری از عدن به سوی آن باغ‌ها بکشید، تا آنها را آبیاری کند، ... خدا آدم را فرمود: که تمامی درختان این باغ‌ها برایت حلال است، و می‌توانی از آنها بخوری، ولی از درخت معرفت خیر و شر مخور، چون در همان روزی که از آن بخوری مستحق مرگ می‌شوی ...» (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۱۲).

۱.۲. ساختار شجره در مقولات مثبت «كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ»

خداوند در سوره‌ی ابراهیم می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (ابراهیم، ۲۴) یعنی: آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه‌ی طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه

کرده که ریشه‌ی آن (در زمین) ثابت، و شاخه‌ی آن در آسمان است؟! در این آیه‌ی شریفه مثال شجره برای بیان ساختار مثبت اشاره شده است، نه صرفاً به ماهیت درخت. به عبارتی دیگر، در این آیه از یک مجموعه کلمات مثبت در نظام عالم یعنی «شَجَرَةٌ طَيِّبَةٌ» سخن به میان آمده است. مفسران در این رابطه مطالب مختلفی بیان کردند. گروهی از مفسران اهل تسنن به مصداق ظاهری شجره اشاره کردند (فخر رازی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۱۲۰) و مقصود از آن را درخت خرما یا هر درختی است که میوه‌ی نیکو می‌دهد، مثل انجیر و انگور و انار گرفته‌اند (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۵۵۳). گروهی از مفسران به جنبه‌ی معرفتی آن مثل مجموعه ایمانیات اشاره کرده‌اند (طوسی، بی‌تا، ج ۶، ص ۲۹۳). دیدگاه مرحوم طبرسی اشاره به ساختاری تنازعی دارد؛ یعنی درختی که دارای اوصافی باشد که خدای تعالی بیان کرده، هر چند الان موجود نباشد (طبرسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۶، ص ۳۱۲). دیدگاه علامه طباطبایی نیز این چنین است که خداوند کلمه‌ی «نیک» را به درخت «نیک» مثل زده و تشبیه کرده است که ریشه‌اش در زمین جای گرفته و شاخه‌هایی که متفرع بر این ریشه هستند و همواره در هر زمان به اذن خدا میوه‌اش چیده می‌شود. به عبارتی، کلمه‌ی طیبه‌ای که به شجره‌ی طیبه مثل زده شده، مجموعه‌ی اعتقادات قلبی صحیح مثل: «توحید» است که اخلاق حسنه و عمل صالح فروع و شاخه‌هایش هستند و عبارت است از عقاید حقی که ریشه‌اش در اعماق قلب و در نهاد بشر جای دارد (همو، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۲، ص ۵۰ و ۵۱).

در روایات شیعه، به این ساختار اشاره شده است. به فرموده‌ی حضرت رسول الله ﷺ: «نَحْنُ الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ» (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ ش، ج ۱۶، ص

۶۵). یعنی: ما شجره‌ی طیبه هستیم تمام نیکی‌ها و فضیلت‌ها از سرچشمه‌ی این بزرگواران نشأت می‌گیرد (ابومخنف، ۱۴۱۷ ق، ص ۸۱). یا در ذیل حدیث شریفی بر این نکته اشاره شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول الله صلی الله علیه و آله اصل آن درخت طیبه است، و امیرالمؤمنین علیه السلام شاخه‌ی فرعی آن، و ائمه علیهم السلام از فرزندان ایشان، شاخه‌های فرعی‌تر و دانش امامان علیهم السلام میوه‌ی آن درخت است، و شیعیان مؤمن برگ‌های آن هستند...» (شیخ کلینی، ۱۳۵۶ ش، ج ۱، ص ۳۵۵). بنابراین حتی در انتساب شیعیان به اهل بیت علیهم السلام تشبیهی به ساختار شجره‌ای شده که جایگاه‌ها نسبت به هم مشخص باشند.

بنابراین اشاره به ساختار شجره، نشان از سلسله مراتبی دارد که از یک اساس و ریشه، مشتق شده، و به ترتیب به نتایج ریزتر منتج می‌شود. بر این اساس، قوانین و موضوعات مثبت و منفی موجود در عالم هم به همین شکل قابل انطباق هستند؛ یعنی یک خاستگاه اصلی و سرمنشاء اصلی وجود دارد و به تبع به موارد ریزتر منتج می‌شوند. این قانون چه در مورد مثبتات و چه در مورد منفیات جریان دارد.

۴. ویژگی‌های ساختار نظام شجره

در بررسی ساختار شجره ویژگی‌هایی به چشم می‌خورد که از حیث نظام‌مندی حائز اهمیت است. این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱.۴. مشخص شدن جایگاه‌ها

خداوند موضوعات مهم نظام عالم را به شجره مثال زده به خاطر اهمیت این موضوع است که جایگاه اصل و فرع نسبت به هم سنجیده شود.

در نظام شجره‌ای، سلسله‌مراتب و جایگاه‌ها باید دقیقاً رعایت شود و هر قسمت متناسب با جایگاه خود در قبال بالادست خود مطیع و در قبال پایین دست خود کریم است. به بیانی دیگر، هر بخش مسئول انجام وظیفه‌ی خود در قبال بالادست و پایین دست است.

۲.۴. شرح وظایف مشخص

کارکردهای هر کدام از قسمت‌ها در نظام شجره‌ای مشخص است. هر کدام بنا به جایگاه خود نقش‌آفرینی می‌کنند. در واقع از سرشاخه انتظار سازمان‌دهی کل ساختار نمی‌رود و همین‌طور از تنه‌ی درخت توقع میوه‌دهی نمی‌رود. ریشه‌ی خاستگاه اصلی ساختار بوده و قابلیت‌های آن را بر اساس ویژگی‌های نهفته موجود در خود تعریف می‌کند. به عبارتی ریشه‌ی هر ساختار هر گونه که باشد کل نظام آن شجره بر مبنای آن کارکرد خواهند داشت. به علاوه اینکه ریشه‌ی تأمین ملزومات را نیز به عهده داشته و دارد؛ یعنی آبشخور اصلی و بنیانی آن ساختار از این جایگاه کلیدی نشأت می‌گیرد. تنه، حکم رابط را ایفاء می‌کند و حفظ انسجام و ایستایی هر ساختار شجره‌ای به قوت تنه‌ی آن مربوط می‌شود. در نظام شجره هر قسمت که وظیفه‌ی خود را به درستی به انجام نرساند، بسته به اینکه در کدام قسمت قرار دارد به همان نسبت سبب ایراد و نقصان خواهد شد. لذا در ساختار شجره‌ای آسیب‌شناسی آسان خواهد بود.

از آنجایی که در الگوهای قرآنی به جهت فراعصری بودن، شمولیت وجود دارد می‌توان در موضوعات مختلف از جمله مسأله خودبنیانی و اقتصاد مقاومتی از آن الگوها بهره جست. هم‌چنین اینکه در ورای این الگوهای قرآنی، به جهت

خدایی بودن، تضمین در اجرا و بهره‌ی وافر در نتایج بر آن مترتب است. لذا اهمّیت توجّه به ساختار شجره‌ای برگرفته از الگوی قرآنی، در موضوع خودبنیانی و اقتصاد مقاومت محور، چه به لحاظ مدیریّت و عمل و چه از نظر بررسی کیفی و شناخت سلسله‌ی مراتب و راه‌کارها حائز اهمّیت است. به این خاطر لازم است مراتب و جایگاه‌ها در این چارچوب بررسی شود.

در برنامه‌ی اقتصاد خودبنیان از آنجایی که تحت الشعاع مسأله‌ی معیشت و رزق حلال است از حیث نظام‌مند بودن بایستی اساس آن در این چارچوب قرار گرفته و چیدمان عناصر آن طبق نظامی شجره‌ای و سلسله‌مراتبی که اهمّ فی الالهّم موضوعات در آن مشخص است برنامه‌ریزی شود. از طرف دیگر، یکی از اهداف مهم اقتصاد اسلامی، استقلال است. در قرآن و جوب این موضوع برای مسلمانان و جامعه اسلامی بسیار مهم است و خدا غلبه‌ی کفار و دشمنان اسلام را نمی‌پسندد (نساء، ۱۴۲).

لذا در همه‌ی زمینه‌ها داشتن استقلال خصوصاً استقلال اقتصادی بسیار ضروری است تا به تبع آن، جامعه بتواند نیازمندی‌های خود را در حد قابل قبولی تولید کند و در اداره‌ی امور اقتصادی نیازمند و متکی به دیگران نباشد (هادوی تهرانی، ۱۳۷۸ ش، ۱۲۸۳).

بنابراین طبق ساختار شجره‌ای قرآن، محصول خودبنیانی نه فقط با هدف تأمین مایحتاج و استقلال اقتصادی است، بلکه دست‌یابی به رزق حلال ثمره‌ی شجره‌ی طیبه اقتصاد اسلامی باید باشد.

با این وصف نیاز است مسأله‌ی خودبنیانی در نظام شجره‌واکاوی، تحلیل و

وصف شود تا در هر قسمت جایگاه‌ها و نقش آنها مشخص‌تر گردد.

۵. عوامل مؤثر در نظام شجره‌ای در اقتصاد خودبنیان

در تبیین خودبنیانی بر مبنای ساختار شجره‌ای می‌توان این‌طور بیان کرد که یک سری عوامل در کسب و کار باید دخیل باشد تا ثمره‌ی آن رزق حلال شود. به عبارت دقیق‌تر هدف اقتصاد اسلامی باید خودبنیانی و کسب رزق حلال منتهی شود تا علاوه بر تأمین مایحتاج دنیوی، زیربنای رشد معنوی را نیز فراهم آورد؛ چرا که زندگی انسان بعد از مرگ او ادامه دارد بنابراین باید برای حیات بعدی خود برنامه‌ای متقن تدارک ببیند. لذا انتخاب سبک زندگی اسلامی و منطبق با الگوی قرآنی، انسان را به حیات طیبه می‌رساند و از فرجام ناخوب نجات می‌دهد.

بنابراین باید یک مجموعه عوامل مرتباً به هم در این مسأله را پیگیری کرد به گونه‌ای که بتوان از درخت اقتصاد اسلامی، ثمره‌ی رزق حلال چیده شود.

دو دسته عوامل در این ساختار مؤثر هستند: عوامل درونی که روح حاکم بر ساختار است و بنیه‌ی اعتقادی و زیربنای معنوی ساختار را تشکیل می‌دهد. در واقع بستری نرم‌افزاری برای ارکان اقتصادی محسوب می‌شود و عوامل بیرونی که نحوه‌ی مدیریت و چیدمان نظام‌مند ارکان اقتصادی را در خود دارد.

۱.۵ عوامل درونی مؤثر در شجره‌ی خودبنیانی

حال برخی مفاد از عوامل درونی بیان می‌شود:

۱.۱.۵. ایمان به رزاقیت الاهی

ایمان به رزاقیت خداوند از جمله عوامل باطنی است (علامه مجلسی، ۱۳۶۳ ش، ج ۶۷، ص ۱۴۵). توجّه به اینکه برای هر کسی رزقی معین شده است می‌تواند علاوه بر تزریق آرامش بر کلّ فضای جامعه، معیاری برای قناعت و تعدی نداشتن بر اموال عمومی و بیت‌المال تلقی شود. خداوند در قرآن می‌فرماید: «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (زخرف، ۳۲) یعنی: آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان‌شان تقسیم کردیم.

۲.۱.۵. توکل، تقوا، صله‌ی رحم و خوش خلقی

توجّه به مفهوم توکل بر خدا، همین‌طور داشتن تقوای الهی برای بهره‌مندی از برکات الاهی و صله‌ی رحم (شیخ صدوق، ۱۳۷۷ ش، ج ۲، ص ۲۷۷)، خوش خلقی در حیطه‌ی روابط اجتماعی (شیخ کلینی، ۱۳۵۶ ش، ج ۴، ص ۴۵۱) مجموعه عوامل باطنی هستند که به عنوان زیربنای عقیدتی این ساختار می‌توانند، مؤثر باشند. در حقیقت آبیاری این ساختار نظام‌مند به عهده‌ی این مقولات و ضامن بقای آن است.

۲.۵. عوامل بیرونی مؤثر در شجره‌ی خودبنیانی

چهار مورد از عوامل بیرونی مؤثر به شرح زیر است:

۱.۲.۵. افراد متخصص در سطوح مختلف

سطوح مختلف یک برنامه‌ی اقتصادی نیازمند چینش افراد با شرح وظایف

مختلف به عنوان بازوان اجرایی و در قالب شاخه‌ها و فروع است. این سطوح از قله‌ی هرم تا قاعده‌ی آن، شرح وظایف مدیریّت تا بازوان اجرایی آن مشخص و مبین است.

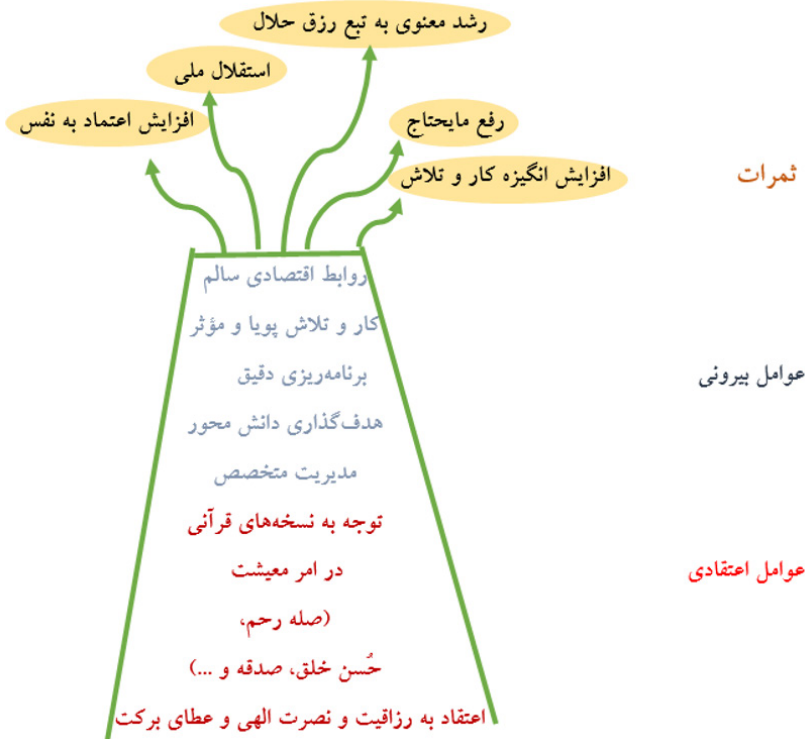
۲.۲.۵. برنامه‌ریزی و نقشه‌ی راه و کسب دانش مربوطه

از جمله موضوعات بسیار مهم در ساختار شجره، خودبنیانی، برنامه‌ریزی و طرح نقشه‌ای کارآمد و مؤثر در رسیدن به مقاصد اقتصادی است. امیرالمؤمنین علیه السلام در این خصوص می‌فرماید: «یا مَعْشَرَ التُّجَّارِ، اَلْفِیْقُهُ ثُمَّ اَلْمَتْجِرُ، اَلْفِیْقُهُ ثُمَّ اَلْمَتْجِرُ، اَلْفِیْقُهُ ثُمَّ اَلْمَتْجِرُ»؛ ای بازرگانان، اول فقاہت (شناخت دین و احکام معاملات)، سپس تجارت. (ری شهری، ۱۳۹۵ ش، ج ۱، ص ۵۲). این تأکید سه‌گانه نشان از اهمیّت تفقّه از منظر اهل بیت علیهم السلام در شیوه‌ی صحیح کسب و کار دارد. لذا داشتن برنامه‌ی متقن و جامع متناسب با هدف بسیار مهم خواهد بود.

۳.۲.۵. منابع و امکانات

بعد از طرح و برنامه‌ریزی و قرار گرفتن افراد به عنوان متخصصان متعهد، داشتن امکانات و ملزومات برای اجرایی شدن طرح‌ها بسیار مهم خواهد بود. از آنجایی که ایران به جهت منابع و ذخایر طبیعی کشوری غنی محسوب می‌شود، می‌توان با تکیه بر همین منابع طرح‌های ملی را اجرایی کرد.

۴.۲.۵. الگوی شجره‌ای اقتصاد خودبنیان اسلامی



۶. سلامت نظام شجره‌ای خودبنیان

از ملزومات بسیار مهم در تقویت این چارچوب روابط اقتصادی سالم است. به عبارتی دیگر، مجموعه آفت‌های اقتصادی که بر تنه‌ی ساختار شجره‌ای اقتصاد ریشه می‌دواند، شامل ربا، فساد، ویژه‌خواری و انحصاری‌گری است. برخی از آفت‌های موجود در بدنه‌ی اقتصاد خودبنیان نیز که منجر به رکود می‌شود، عبارتند از:

۱. محروم ماندن عده‌ی زیادی از افراد، از حق طبیعی و عادلانه
 ۲. ایجاد روحیه‌ی ناامیدی در کار و تلاش
 ۳. ایجاد نگرش منفی و بدبینی به نظام
 ۴. افزایش بزه‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به تبع این نوع رفتارهای منفی در زندگی فردی و اجتماعی
 ۵. عدول تدریجی از ارزش‌های انسانی
 ۶. افزایش شکاف طبقات
 ۷. کاهش تولید و افزایش بی‌کاری
 ۸. تسلط دشمن به واسطه‌ی ضعف بنیه‌ی اقتصادی کشور
- اگر این ملزومات توأم در کنار هم باشد، ثمره‌ی یک کار و تلاش بر اساس خودبنیانی، منجر به کسب رزق حلال و رشد معنوی در زندگی فرد و استقلال ملی در زندگی اجتماعی می‌شود و این هدف نظام اقتصادی اسلام است.
- وقتی رزق حلال باشد و بطن‌ها از مال حرام پر نشود، انسانیت نیز پرنرگ‌تر می‌گردد و حق طلبی و اصلاح‌گری در جامعه وجه غالب خواهد شد و این همان آرمان اسلام ناب است که در آینده محقق خواهد شد.
- بنابراین، در این الگو، عوامل بیرونی و درونی هر کدام در جای خود و اثرگذار نسبت به هم قرار دارند. این ساختار چون برگرفته از آموزه‌های الهی است بسیار موفق و قابل اطمینان خواهد بود.
- در مقایسه با مدل‌های اقتصادی حاکم بر جهان که همه‌چیز را از منظر

مادی‌گرایانه می‌نگرد و بُعد معنویت و آرامش به تبع رفتار و منش صحیح وجود ندارد و صرفاً بر محور کار و تولید و بهره‌وری پایاپای و به هر قیمتی استوار است، اقتصادی که چارچوبی اسلامی دارد، کار و تولید در آن امری مقدس بوده است.

۷. اقتصاد خودبنیان اسلامی و سرمایه‌داری غربی

نکته‌ی مهم، توجه به وضعیت کنونی اقتصاد کشور است که چه میزان با این ساختار هماهنگی دارد و چه اندازه از درآمدهای کشور در چارچوب رزق حلال جای دارد.

در نظام اقتصادی غرب بر اساس میزان سرمایه‌داری، بهره‌مندی وجود دارد؛ در واقع یک معادله‌ی ریاضی حاکم است. در این چارچوب برنامه‌ریزی و تلاش تا رسیدن به سود بیش‌تر و گاهی رسیدن به ثروت‌های هنگفت بدون تلاش و صرفاً با رانت‌هایی در لحظه مشاهده می‌شود. بنابراین برای اینکه مشخص شود چقدر اقتصاد کشور به این ساختار نزدیک است باید توجه جدی اعمال گردد و نگاهی موشکافانه به ساختار اقتصاد اسلامی خودبنیان معطوف شود.

اقتصاد اسلامی	اقتصاد غربی
رشد معنویت و تقرب به خدا	—
حفظ شرافت انسانی	—
کسب رزق حلال	کسب درآمد به هر قیمتی
کار و تلاش	کار و تلاش
برنامه‌ریزی و مدیریت	برنامه‌ریزی و مدیریت
تفکر هدفمند و متعالی	تفکر هدفمند و دنیایی

۸. تأثیر مدیریت متخصص در ساختار شجره‌ای اقتصاد خودبنیان

در خصوص موضوع پژوهش که در این ساختار اشاره شد وجود برنامه‌ریزی و راهبری دقیق در یک اقتصاد مؤثر و پویا در ساختار نظام شجره‌ای بر اساس الگوی قرآنی جایگاهی بسیار مهم دارد.

به عبارتی ثمربخشی یک فرآیند اقتصادی خصوصاً در چارچوب احکام اسلامی نیازمند یک مدیریت و رهبری متخصص با رویکرد اسلامی است. مادامی که فقط تخصص علمی در کسب و کار ملاک باشد، نتیجه، ایجاد یک اقتصاد مصنوعی است که ثمره‌ی آن پر کردن صندوق‌های سرمایه‌داری فارغ از ملاحظات دینی است. ایجاد بانک‌های متعددی برای کسب درآمد بیشتر و دور زدن احکام و قوانین نتیجه‌ی سودهای ربوی و حرامی می‌شود که دهنده و گیرنده را در آتش خود می‌سوزاند. جدا از اینکه وقتی پله‌ی اول و سرمایه‌ی ابتدایی بر مبنای حرام شکل بگیرد، به تبع نباید انتظار برکت و کسب حلال از آن سرمایه را داشت و این آفت بسیار مهمی است که در حال حاضر اقتصاد کشور را در مسیر تزلزل قرار داده است.

بنابراین در کنار تخصص اقتصادی و پویایی در ایجاد کسب و کار تعهد اعتقادی در مدیران باید بسیار قوی باشد.

وقتی به اقتصاد کشورهای توسعه‌یافته نگاهی موشکافانه انجام می‌گیرد در همه‌ی آنها صرف‌نظر از هر گرایش و منش دینی و اعتقادی، در بُعد اجرایی مسأله‌ی اقتصاد و خودبنیانی، مدیریت راهبردی و برنامه‌ریزی دانش‌مدارانه و اجرای صحیح آنها رکن اصلی چارچوب اقتصادی را تشکیل می‌دهد.

به عبارتی آنچه سبب ثمردهی درخت تناور اقتصاد در این کشورها شده است بارورکننده‌ها و تقویت‌کنندگان بیرونی هستند، مثل: برنامه‌ریزی و مدیریت راهبردی دقیق، هدف‌گذاری‌ها و تخصص دانش‌محور، نه ریشه‌ی اعتقادی قوی و محکم؛ و این مدیریت متخصص و هماهنگی قوی است که دنیای غرب را به پیش‌رفت‌های چشم‌گیر رسانده است.

بنابراین دیدگاه نظام شجره‌ای اقتصاد خودبنیان با توجه به سلسله‌ی فروع و اصول در جنبه‌ی اجرایی و احکامی یعنی مدیریت مسؤولان (حلقه‌ی اتصال) و آحاد مردم (بازوان اجرایی)، اگر هر کدام در جای خود باید به مسؤولیت خویش عمل کنند در این صورت نه‌تنها نتایج ثمربخش حاصل می‌شود، بلکه اثرات مخرب تحریم‌ها و کارشکنی‌ها را خنثی کرده و تبدیل به فرصت می‌کند. به بیانی دیگر، اگر در موضوع اقتصاد خودبنیان در بستر فرهنگ‌سازی اسلامی، مسأله‌ی رهبری و مدیریت متخصص و متعهد و بازوان اجرایی و عوامل ذی‌ربط در جایگاه خود قرار بگیرد، چرخ اقتصاد روان‌تر گذشته خواهد چرخید و آسان‌تر به مقصد نزدیک می‌شود.

نکته‌ی مهم اینکه اگر در این ساختار شجره‌ی اقتصاد خودبنیان که هدفش تولید و رفع نیاز و استقلال است، همه‌ی فروع اثرگذار و اصول اعتقادی اسلامی در جای خود به درستی انجام وظیفه کنند آن موقع برکات الاهی نیز در محصول عیان می‌شود.

به عبارتی دیگر، قرآن مملو از فرمول‌هایی است که اگر دقیق، عملیاتی شوند، منجر به محصولی با برکت می‌شود. گاهی این قوانین مخصوص مسلمانان یا

مؤمنان است؛ و گاهی در خطاب به آحاد مردم جدای از هر ملیّت تحت عنوان «الناس» جلوه دارد. وقتی صحبت از واجد شدن تقوا و ایمان برای هر اهل آبادی باشد، دیگر ملیّت فرقی نمی‌کند. مهم رعایت همان دو نکته‌ی ایمان و تقوا است ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (اعراف، ۹۶) یعنی: «و اگر اهل آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم؛ ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمال‌شان مجازات کردیم.

اینکه ایمان به چه چیزی با چه حدودی باید رعایت شود و پرهیز از چه موضوعاتی در مفهوم تقوا مدنظر است در جای خود اهمیّت دارد؛ امّا به نظر می‌رسد اگر اهل هر آبادی به این دو موضوع در چهارچوب اعتقادات خود عمل کنند، خداوند کریم آنها را بهره‌مند کرده و برکات را بر ایشان جاری می‌کند. نکته‌ی بسیار مهم این است که ظاهراً غرب با آن همه مقاصد مادی‌گرایانه با پرهیز از دروغ و رعایت صداقت در کار و تولید موجبات برکات را در محصولات خود به وجود آورده‌اند.

اگر چه در پژوهش‌های متعدّد در موضوع اقتصاد خودبنیان، از زوایای مختلف نگاه کارشناسی شده است و جزئیّات مختلفی را چه به لحاظ ارتباط با ساختار اقتصاد جهان و چه به لحاظ جنبه‌های داخلی و سیاست‌گذاری‌ها بررسی شده، امّا برای اجرایی شدن آن دو رکنی که بیان شد یعنی توجّه به راهبری‌های دانش‌مدارانه با رویکرد اعتقادی و عملیاتی کردن آن از جنبه‌ی سلسله‌مراتب شجره، بنیان، مورد توجّه جدی قرار نگرفته و این امر، سبب عدم

حصول به ثمرات فرامادی این هدف یعنی رسیدن به برکت و رزق حلال و رشد معنوی جامعه شده است.

لذا داشتن یک الگوی منظم و سلسله محور، هم‌چون نظام شجره برای وضعیت اقتصادی کشور ضروری به نظر می‌آید. این امر از آن جهت مهم است که شرایط کشور چه در داخل و چه در بیرون مرزها وضعیت آرامش و ثبات نیست. دشمن از هر فرصتی برای تحت فشار قرار دادن کشور استفاده می‌کند و آتش جنگ افروزی‌های او پیوسته در حال شعله‌ور شدن است. این امر افزایش قدرت نظامی کشور را می‌طلبد که در گروهی ثبات و بنیه‌ی اقتصادی است. لذا یک آرامش اعتقادی و ایجاد یک بستر سالم برای فعالیت‌های اقتصادی در چهارچوب نظام شجره‌ای با رعایت همه‌ی جوانب و سلسله‌مراتب‌های اجرایی می‌تواند هم به محصول مادی مناسبی بیانجامد، هم آرامش و برکت را که تأییدی پنهانی در نظام الهی است به سمت هدف جلب کند.

در رابطه با عملکرد مدیران، نکته‌های زیر حائز اهمیت است:

۱. مدیران بایستی قوانین دست و پاگیر را به حداقل برسانند، به جای ایجاد موانعی که خلاقیت را از بین می‌برند، بایستی به کارکنان ابزاری را بدهند تا تولید خودشان را بالا ببرند (جعفری مقدم، ۱۳۸۲ ش، ص ۶۵).

۲. مدیران باید به کارکنان اجازه دهند تا در تصمیمات مشارکت فعال داشته باشند و تا حد امکان به دانش سازمانی دسترسی داشته باشند (تأکید بر منابع دانش به جای تأکید سنتی بر کنترل افراد و رفتارهای آنها)، با تعریف اهداف و روش‌ها، مدیر باید سازمان را به عنوان مجموعه‌ای انسانی تلقی کند و با تمرکز

بیشتری، فعالیت‌های رقبای خارجی را رصد کنند، چرا که در این صورت اتحاد و همکاری از طریق تشکیل گروه‌های عملکردی بیشتری می‌شود.

۳. تأکید بر ایجاد کسب و کار جدید هر چند وقت یک‌بار به صورت منظم و مداوم، روش‌ها و طرق انجام کار ارزیابی شود تا با محیط بیرونی که به گونه‌ای پویا در حال تغییر است، سازگار شود (همان، ص ۶۷).

۴. تأکید بر نوآوری در محصول و فراگرد؛ مدیران باید فضایی را مهیا کنند تا اطلاعات مفید و کاربردی در دسترس کارکنان قرار گیرد و مهارت‌ها و اختیار اجرای واکنش‌های قاطع در مقابل شرایط متغیر را بتوانند فرا بگیرند (نک: ایمانی‌پور، و زیودار، ۱۳۸۷ ش).

۵. تأکید بر کارایی با به کارگیری دانش صحیح در اتخاذ تصمیمات اثربخش (حسن‌زاده، ۱۳۸۵ ش). مدیران باید صورت‌سازی‌های ذهنی و خلاقیت کارکنان را مورد تشویق قرار دهند (تأکید بر ریسک‌پذیری مؤثر)

به هر حال، اگر بر اصل مدیریت خصوصاً در پیشبرد اهداف خودبنیانی اشاره مؤکد است، به خاطر تأکید فراوان قرآن به مسأله‌ی رهبری و زعامت است. ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (بقره، ۱۲۴) و ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ (اسراء، ۷۱) تا در شرایط بحرانی اقتصادی تشتت آراء و تفرقه به وجود نیاید و همه تحت یک لوای واحد حرکت کنند. اهمّیت این مسأله در زمان وجود تلاطم‌های بین‌المللی و تحریم‌ها و عداوت‌ها پررنگ‌تر خواهد بود. به نظر می‌رسد یکی از دلایل موفقیت‌های اقتصادی کشورهای چین و ژاپن صرف نظر از سخت‌کوشی، پایبندی به اصول سلسله‌مراتب مدیریتی و عمل بر

اساس آن برنامه‌ها باشد؛ چرا که برنامه‌ریزی و مدیریت دقیق و ساختارمند است که بعضی از کمپانی‌های این کشورها را به صاحب‌نام‌ترین برنده‌های دنیا تبدیل کرده است.

سیستم مدیریت، نقش تشخیص زمینه‌ها، هدف‌گذاری، برنامه‌ریزی و فراهم آوردن زیرساخت‌ها و نظارت دقیق را به عهده دارد و مردم در حقیقت بازوان اجرایی این برنامه‌ها هستند. در خصوص تبیین ساختار شجره‌ای برخی صاحب‌نظران در قالب مثالی بر این ساختار تأکید داشتند. به عنوان مثال یکی از محققان به جایگاه مسجد در محله اشاره کرده و آن را منطبق با الگوی نظام کشوری قرار داده است. در این ساختار محدودهی محله در حکم کشور، امام‌جماعت در جایگاه رهبر، هیأت امنای مسجد را در حکم نمایندگان که به وظایف خود مشغولند و در حیطه‌ی خود می‌توانند امور محله را رتق و فتق کنند. به عبارتی، کشور در مقیاس کوچک‌تر تشبیه کرده است که امتحان عملکرد خود را محک می‌زند (نک: قوامی، ۱۳۹۰ ش). در این ساختار اعتقاد بر این است که «ارتباطات محله با ناحیه و منطقه به صورت حلقه‌حلقه خواهد بود، در این صورت هیچ مشکلی به وجود نمی‌آید؛ یا اگر به وجود بیاید، در همان محله خودش حل می‌شود. مساجد با یک‌دیگر به شکل شبکه عمل می‌کنند و سلسله‌مراتب دارند.

قطعاً در این ساختار هر قسمت که درست انجام وظیفه نکند، نیل به هدف ممکن نخواهد شد. بنابراین مسأله‌ی خودبنیانی از حیث نظام‌مند بودن از این قاعده مستثناء نیست، لذا اهمیت توجه به ساختار شجره‌ای در این موضوع چه به لحاظ اصلیت و فرعییت و چه از نظر بررسی کیفی و شناخت سلسله‌مراتب و

راه‌کارها حائز اهمیت است. به این خاطر لازم است مراتب و جایگاه‌ها در این خصوص بازبینی و بررسی شود.

۹. نتیجه

ساختار نظام شجره‌ای در قرآن، مثالی از نظام مند بودن امور در عالم است. الگویی که در هر موردی راهبردی است. در مسأله‌ی خودبنیانی نیز اگر در چارچوب نظام شجره‌ای بر بستر احکام اسلامی با برنامه‌ریزی دقیق و تحت رهبری و مدیریت واحد متخصص و متعهد در رأس ساختار و عوامل اجرایی با انگیزه و سالم پیرنگ باشد قطعاً نیل به اهداف تعیین شده ممکن خواهد بود. به علاوه اینکه چون بر اساس قوانین مطروحه در قرآن چارچوب بندی شده است، از موهبت برکات الهی نیز برخوردار خواهد شد. عاملی که در نظام سرمایه‌داری غربی اساساً وجود ندارد و برگ برنده‌ای برای متعهدان به موازین قرآنی محسوب می‌شود.

الگوی شجره‌ای اصالت قرآنی و وحیانی داشته و نقش رهبری به عنوان رکن و اصل راهبری نیز در قرآن بسیار مهم است. بنابراین در مسأله‌ی خودبنیانی نیز هم ساختار و هم رکن مدیریت خطاناپذیر بوده و تطبیق اهداف خودبنیانی با الگوی پیش‌رو سبب کارآمدی آن خواهد شد و این چارچوب در کشورهای موفق از نظر اقتصادی صرف نظر از اعتقادات بسیار عالی محک زده شده است. بنابراین در ساختار نظام شجره‌ای قرآنی، در موضوع اقتصاد خودبنیان در درجه‌ی اول، اهمیت نقش رهبری متخصص (دانش‌مدار) و متعهد (آشنا به مبانی اسلامی) و در درجات بعدی رابطان و مدیران زیربیط (صالح و کارآمد) و در نهایت مردم

به عنوان بازوان اجرایی در پیشبرد یک اقتصاد پویا و خودبنیان که حاصل آن سرازیر شدن برکت و رزق حلال در کشور و بالا رفتن ضریب استقلال ملی است مثمر ثمر خواهد بود.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. تورات، سفر پیدایش، سال بیست و ششم، شماره ۳، مرداد و شهریور، ۱۳۹۴ ش.
۳. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، الخصال، مترجم: محمد باقر کمره‌ای، تهران: کتابچی، ۱۳۷۷ ش.
۴. ابومخنف، لوط بن یحیی، وقعة الطف، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم و مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۵. ایمانی‌پور، نرگس و زیودار، مهدی، «بررسی رابطه‌ی گرایش به کارآفرینی شرکتی و عملکرد؛ مطالعه موردی: نمایندگی‌های فروش شرکت سهامی بیمه ایران در شهر تهران»، توسعه کارآفرینی، سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۸۷ ش.
۶. جعفری مقدم، سعید، مستندسازی تجربیات مدیران از دیدگاه مدیریت دانش، تهران: مؤسسه تحقیقات و آموزش مدیریت، ۱۳۸۲ ش.
۷. حسن‌زاده، محمد، بررسی مدیریت دانش در دولت جمهوری اسلامی ایران، رساله‌ی دکترای کتابداری، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۵ ش.
۸. روحانی، محمود، المعجم الاحصائي لألفاظ القرآن الکریم، مشهد: آستان قدس رضوی، موسسه چاپ و انتشارات، نوبت دوم، ۱۳۷۶ ش.

۹. زمخشری، محمود بن عمر، **الكشاف**، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۱۰. صادقی تهرانی، محمد، **الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن**، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین، **المیزان**، مترجم: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۳۷۴ ش.
۱۲. ۱۲. طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان**، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م.
۱۳. طوسی، محمد بن حسن، **التبیان في تفسير القرآن**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۴. فخر رازی، محمد بن عمر، **التفسیر الکبیر**، قاهره: بی تا، چاپ افست تهران، بی تا.
۱۵. قوامی صمصام الدین، **مدیریت از منظر کتاب و سنت**، دبیرخانه مجلس خبرگان، ۱۳۹۰ ش.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، ترجمه و شرح: سید جواد مصطفوی و سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: انتشارات علمیه اسلامیة، چاپ اول، ۱۳۵۶ ش.
۱۷. مجلسی، محمد باقر، **بحار الأنوار**، مترجم: موسوی ابوالحسن همدانی، تهران: کتابخانه مسجد حضرت ولی عصر علیه السلام، ۱۳۶۳ ش.
۱۸. محمدی ری شهری، محمد، **میزان الحکمة**، مترجم: حمیدرضا شیخی، قم: موسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۹۵ ش.
۱۹. هادوی تهرانی، مهدی، **مکتب و نظام اقتصادی اسلام**، قم: خانه خرد، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش.

ویژگی‌های نبی از منظر قرآن و حدیث

فاطمه حبیبی

(نویسنده‌ی مسئول)
دانش‌آموخته‌ی دانشگاه آزاد
اسلامی واحد تهران مرکزی،
habibifa@chmail.ir

دکتر احمد کریمی

استادیار دانشگاه قرآن و
حدیث قم،
ahmad.karimi@gmail.com

چکیده: در این مقاله بعد از تعاریف مفاهیم نبی و بعث به هدف از بعثت انبیاء اشاره شده است و جایگاه و ضرورت نبوت در گستره‌ی معارف مورد بررسی قرار گرفته است و به اقدامات خداوند در قبال انبیاء علیهم‌السلام اشاره شده است که شامل: گرفتن میثاق از انبیاء توسط خداوند، سبقت داده شدن کلمات به سوی رسولان و بعث نبی و وحی خداوندی بر انبیاء و ایثاتی مقولاتی به انبیاء از جانب پروردگار می‌شود. تعبیر نبی با رسول و ملک و حکیم، متفاوت است از این رو دامنه‌ی اختیار نبی در عرش خداوندی و برزخ و حیطة‌ی جنیان قابل بررسی است، حتی مصادیق انباء توسط انبیاء علیهم‌السلام و سایر فرستاده‌های خداوند متفاوت است و رفتار خداوند با انبیاء شامل: بهره‌مندسازی از نعمات خاصه، قرار داده شدن دشمنانی جنی و انسی، از میان مجرمان برای هر نبی است و ویژگی‌های صفاتی انبیاء نیز شامل: بهره‌مندی از علم عرشی، بهره‌مندی از تربیت‌های ملکوتی، راه یافتن به آسمان‌های برزخی، هدایت یافتن بر صراط مستقیم است، به همین ترتیب انبیاء ویژگی‌های رفتاری خاصی در قبال خداوند، مردمان و خانواده خویش دارند.

کلیدواژه‌ها: نبی، رسول، میثاق، مهدویت، جن، بعثت انبیاء، علم.

تاریخچه‌ی مقاله

دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۳۱
پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۱۲

۱. مقدمه

خداوند، بخش مهمی از جریان هدایت‌ها را از طریق انبیاء علیهم‌السلام به خلائق ارزانی داشته است. یکی از بحث‌ها در رابطه با انبیاء بحث عصمت ایشان است تا پیروی از ایشان با اطمینان خاطر صورت گیرد؛ در حالی که بسیاری از مفاهیم اوّلیه در شناخت انبیاء مورد غفلت قرار گرفته است؛ از جمله شاخصه‌های صفاتی و رفتاری انبیاء که به تبع تربیت‌های الهی شکل می‌گیرد. خداوند در مسیر برپایی حق، ابتدا انبیاء را به جهت هدایت به سمت بشریت روانه کرده است. در میان خیل انبیاء، رسولان قرار دارند که از میان ایشان پنج رسول تحت عنوان «اولوالعزم» معرفی شده‌اند و بنا بر شواهد حدیثی وجه تسمیه‌ی اولوالعزمی ایشان عزم در قبال حضرت مهدی علیه‌السلام ذکر شده است. در تحقیق حاضر سعی شده که شاخصه‌های صفاتی و رفتاری انبیاء مورد دقت نظر قرار گیرد. به نظر می‌رسد جایگاه حدّاقلی برای رشد یک نبی، تا ارتفاعات عرش خداوندی باشد که هر یک از انبیای الهی به عنوان مجرای برای ربوبیت الهی (خلیفه) در این گستره‌ی عالم نقش ایفا می‌کنند. هدف از تحقیق حاضر این بوده که نسبت به جایگاه و رشد انبیاء شناخت پیدا کنیم و به طور مشخص نسبت به دیگر مقامات خوبان بتوان تمیز داده شود. با توجّه به اینکه «ایمان به انبیاء» یکی از

مفاد مهم ایمانی محسوب می‌شود، شناخت ویژگی‌های انبیاء می‌تواند در جهت تقویت این مفاد ایمانی مؤثر واقع شود.

۲. مفهوم شناسی نبی و بعث

برای دستیابی به ویژگی‌های انبیاء لازم است ابتدا همه‌ی آیات در بر دارنده‌ی ریشه‌ی «نبی» مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد، و در این راستا احادیثی که در ذیل آیات مذکور و یا به طور مستقل به وصف صفاتی و رفتاری انبیاء می‌پردازد، مورد بررسی قرار گیرد.

واژه‌ی «نبی»، اسمی است که برخی از خوبان اطلاق شده و در بردارنده‌ی مفهوم دقیقی است. خداوند از زمان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا خاتم، حضرت مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این مفهوم را جریان داده است. در بحث ویژگی‌های «نبی» مباحثی چون مراحل رشد، میزان و جایگاه رشد نبی، و بهره‌مندی‌های خداوندی و افعالی که به عنوان نبی برایشان مترتب است مورد بحث قرار می‌گیرد. خداوند، انبیاء را مبعوث کرده تا در قبال برنامه‌های خویش به سوی برپایی ظهور کارهایی را انجام دهند. بخشی از این کارها در مواجهه با مردمان عصر خویش و آیندگان است. در یک نگاه کلی خداوند، انبیاء را قرار داده تا هدایت به امر ظهور کنند. امری که در عصر ظهور برپا می‌شود. پیش از آنکه خداوند شخصی را به عنوان نبی مبعوث کند، به ایشان کتاب ایتاء کرده است. برای شناخت ویژگی‌های نبی، ابتدا نیاز به شناخت عوالم و نشئات هست، چرا که میزان رشد ایشان در ارتفاعات عالم باید دیده شود؛ نگارنده در این تحقیق بنا دارد این مبانی را از قرآن به دست آورد.

۱.۲. نبی

واژه‌ی «نبی» به اعتبار ماده‌ی اصلی آن در لغت عرب، در سه معنای «خبر»، «مکان مرتفع» و «راه روشن» به کار رفته است: نبی، مشتق از «نَبَأٌ» به معنای خبر است (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۸، ص ۳۸۲؛ جوهری، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۷۴؛ فیومی، ۱۴۱۴ ق، ص ۵۹۱؛ زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۲۵۵). ابن منظور می‌نویسد: نَبَأٌ به معنای خبر، و جمع آن انباء است (همو، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۱۶۲). راغب اصفهانی، واژه‌ی «نَبَأٌ» را اخَصَّ از خبر می‌داند و معتقد است این واژه بر خبر اطلاق نمی‌شود مگر اینکه دارای سه ویژگی باشد: ۱. دارای فایده باشد. ۲. عظیم باشد. ۳. به وسیله‌ی آن بتوان علم و یا ظنّ غالب به دست آورد. از دیدگاه او، خبری شأنیت اطلاق «نَبَأٌ» را دارد که از دروغ عاری باشد، مانند: خبر متواتر و خبر خداوند متعال و خبر رسول خدا (همو، ۱۴۱۲ ق، ص ۷۸۸). برخی از لغویان، «نَبَأٌ» را به معنای «انتقال از مکانی به مکان دیگر» دانسته‌اند (مصطفوی، ۱۴۰۲ ق، ج ۱۲، ص ۱۳). ابن فارس پس از ذکر معنای فوق، درباره‌ی علّت اطلاق واژه‌ی «نَبَأٌ» بر خبر می‌نویسد: به خبر، نَبَأٌ اطلاق می‌شود؛ چرا که خبر، از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق، ج ۵، ص ۳۸۵). بر فرض اشتقاق نبی از نَبَأٌ (خبر)، واژه‌ی «نبی» از نظر لغوی مهموز اللام بوده، که همزه آن قلب به یاء شده است. بر این اساس، اطلاق واژه‌ی نبی بر پیامبر ﷺ از آن جهت است که وی اخبار و پیام‌های الهی را از منبع وحی دریافت می‌کند، و به مردم و مخاطبان وحی می‌رساند.

یکی دیگر از معانی ریشه‌ی «نَبَأٌ»، مکان مرتفع است. «نبی» مشتق از «النَّبوة

و النَّبَاُ» به معنای مکان مرتفع است (جوهری، ۱۴۱۰ ق، ج ۶، ص ۲۵۰۰؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ ق، ج ۵، ص ۳۸۵؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ص ۷۹۰؛ زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ج ۲۰، ص ۲۱۳). ابن منظور واژه‌ی نبی در حدیث «لَا تُصَلُّوا عَلَی النَّبِیِّ» را به معنای مکان مرتفع دانسته و درباره‌ی معنای این حدیث می‌نویسد: «أی: لَا تُصَلُّوا عَلَی الْأَرْضِ الْمُرْتَفَعَةِ الْمُحَدَّوْدِیَّةِ» یعنی: بر روی زمین بلند دارای شیب، نماز نخوانید» (همو، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۵، ص ۳۰۲). زمخشری درباره‌ی معنای واژه‌ی «النباوة» در عبارت «خُطِبَ یَوْمًا بِالنَّبَاوَةِ مِنَ الطَّائِفِ» می‌گوید: «نباوه، موضع معروفی در طائف است، و اصل این واژه به معنای مکان مرتفع از زمین است» (زمخشری، ۱۴۱۷ ق، ج ۳، ص ۲۷۲ و ۲۷۴).

مطابق این نظر، «نبی» معتل اللام و به معنای شریف و رفیع‌الدرجه است، و کاربرد آن برای پیامبر ﷺ بیان‌گر عظمت شأن و مقام مرتفع وی نسبت به دیگران، نزد خداوند متعال است.

این واژه در آیات قرآن کریم به این شکل آمده است: به صورت مصدر: ﴿لِكُلِّ نَبِیٍّ مُّسْتَقَرٌّ...﴾ (الأنعام، ۶۷). یعنی: برای هر خبری هنگام [وقوع] است، به صورت فعلی: ﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ...﴾ (البقره، ۳۳). یعنی: فرمود: ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده. و چون [آدم] ایشان را از اسماءشان خبر داد...

۲.۲. بعث

بعث نبوت، یک برانگیختگی (بعثت) است، یعنی رستاخیز و انگیزشی پس از سکون و آرامشی این رستاخیز، نخست در باطن و روان خود نبی است و از آن پس

در محیط پیرامونش و در جهان، نبی با مایه‌های سرشار و بالاتر از عادی، آماده‌ی تحمل بار مسؤولیتی بدان عظمت و سنگینی است، ولی تا پیش از بعثت، این مایه‌ها هنوز به ظهور و فعالیت نیامده است.

آیات امیدبخش سوره‌ی الضحی، یادآور آغاز همین رستاخیز در باطن و روان پیامبر ﷺ است. پس از این انگیزش درونی و باطنی است که راه نبی عوض می‌شود و تلاشش رنگ دیگری می‌گیرد و با جد و جهادی مداوم می‌کوشد تا در جامعه و در متن زندگی انسان‌ها، رستاخیزی و تحولی از بنیاد، پدید آورد و این همان مسؤولیت رسالت است.

«بَعَثَ» را به معنای برانگیختن آورده‌اند. «بِعْثَة» نوع خاصی از برانگیختن و تجهیز کردن است که در مورد انبیاء ﷺ اطلاق شده است: مجهز کردن: ﴿وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾ (البقره، ۲۱۳). یعنی: و با آنان، کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد.

۳. هدف از بعثت انبیاء:

«انبیاء دو هدف دارند، دو هدف مهم، یکی هدف اساسی است، ساختن انسان، پیراستن انسان از بدی‌ها، آراستن انسان‌ها به نیکی‌ها و فضیلت‌ها و خوبی‌ها، خلاصه، انسان را انسان کردن، این هدف بالا، اما هدف دیگری که انبیاء دارند، که در نیمه‌ی راه این هدف قرار دارد، این است، تشکیل جامعه‌ی توحیدی، تشکیل نظام الهی تشکیل حکومت خدا، تشکیل تشکیلاتی که با قوانین و مقررات الهی اداره بشود، این هدف همه‌ی انبیاست» (خامنه‌ای، ۱۳۹۲ ش، ص ۳۰۷). یعنی «هدف یک طبقه کردن و برابر کردن انسان‌ها و

برافکندن جهل و فقر و ظلم و استثمار و اختلاف طبقاتی» (همان، ص ۳۵۲). در دعوت انبیاء نخستین شعار، همان نغمه‌ی توحید است که حساس‌ترین و اساسی‌ترین نقطه، بلکه روح و عنصر اصلی مکتب آنان محسوب می‌شود. اگر در برنامه‌ی انقلابی مکتب‌های دیگر، روال کار بر تدریج است و شعارهای نخستین، چیزی جز زمینه‌سازی برای پیشبرد هدف‌ها نیست، در برنامه‌ی انبیاء سخن آخر در آغاز گفته می‌شود و هر کس در ابتدای ایمان و پیوستگی، جهت و هدف و فرجام کار را می‌فهمد و از روی بصیرت کامل بدان می‌گردد. قرآن در موارد متعدّد و از زبان پیامبران بزرگ اولین شعار نبوت را عبودیت خدا و اجتناب از طاغوت نقل می‌کند؛ یعنی توحید. (همان، ص ۳۳۰). این آیات می‌تواند شواهدی بر این سخن باشد: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ...﴾ (النحل، ۳۶)؛ ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ...﴾ (المؤمنون، ۲۳)؛ ﴿فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ (همان، ۳۲).

۴. جایگاه و ضرورت نبوت در گستره‌ی معارف

خداوند در قرآن مفادی را برای ایمانیان بیان می‌کند که ایمان به انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از جمله مفاد ایمانی ذکر شده است. در گذر تاریخ، اندیشمندان کلامی بحثی را تحت عنوان اصول دین و فروع دین دارند و نبوت را به عنوان یکی از اصول سه‌گانه مطرح می‌کنند؛ هر چند در نص قرآن و حدیث چیزی تحت عنوان اصول سه‌گانه دین و یا با لحاظ اصول پنج‌گانه (مذهب) نداریم؛ در حالی که تصریح برخی احادیث به صورت دیگری است؛ امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ در این باره می‌فرماید:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ تُنَادَ بِشَيْءٍ مَّا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ ...» (برقی، ۱۳۷۱ ق، ج ۱، ص ۲۸۶). نبوت و انبیاء از عنصرهای ذاتی در شریعت‌های الهی است، حواس و غرائز و خرد انسان برای راهبری و دست‌گیری انسان کم هستند (به دلیل محدود بودن عقل، تجربه‌ی ناکام تاریخی و علمی عقل بشری در میان اندیشمندان، موانع سرراه عقل چون هوی و هوس و عقل) و آدمی به هدایتی فراتر از هدایت خرد که رهبر و دست‌گیر و نیروبخش خرد باشد، نیاز است، و این هدایت وحی است وحی از سوی خداوندی که آفریننده‌ی آدمی و بینای تقیصه‌ها و نیازها و دردها و درمان‌های او است. این منطق همه‌ی ادیان و خاستگاه بعثت انبیاء است. نبی به موجب این نیاز مبعوث می‌شود و برنامه‌ای را که برآورنده‌ی این نیاز است، اجرا می‌کند. انسان بدون هدایت وحی، نمی‌تواند خودش را به سرمنزل مقصود برساند، وقتی وحی آمد، عقل، غریزه و حواس ظاهری را از بین نمی‌برد، بلکه نیروی خرد و اندیشه‌ی آدمی را تقویت می‌کند.

۵. فعل خداوندی در قبال انبیاء:

خداوند در قبال انبیاء علیهم‌السلام کارهایی را انجام داده است که در این قسمت برخی مصادیق آن مطرح می‌شود:

۱.۵. گرفتن میثاق از انبیاء علیهم‌السلام توسط خداوند

بین عهد و میثاق تفاوت هست؛ خداوند عهد را جاری می‌کند، در حالی که میثاق را اخذ می‌کند. آنجا که خداوند از همه‌ی انبیاء میثاق می‌گیرد: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا

مَعَكُمْ لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿آل عمران، ۸۱﴾. یعنی: و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری اش کنید. آن‌گاه فرمود: «آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟» گفتند: «آری، اقرار کردیم». فرمود: «پس گواه باشید و من با شما از گواهانم».

در مورد انبیاء ﷺ اخذ میثاق در قرآن این‌گونه بیان شده است: ﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ ...﴾ (الأحزاب، ۷) و در حدیثی از امام صادق علیه السلام میثاقی که از شیعیان گرفته شده این‌گونه آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَ وَصِيَّهُ وَ ابْنَتَهُ وَ ابْنَيْهِ وَ جَمِيعَ الْأَيِّمَةِ وَ خَلَقَ شِيعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَ أَنْ يَصْبِرُوا وَ يُصَابِرُوا وَ يُرَابِطُوا وَ أَنْ يَتَّقُوا اللَّهَ» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۴۵۱).

۲.۵. سبقت داده شدن کلمات به سوی خواص از انبیاء (رسولان)

کلمات در موقعیت‌های ضروری برای نصرت رسولان به سوی ایشان سبقت داده می‌شوند: ﴿وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ؛ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ﴾ (صافات ۱۷۱ و ۱۷۲). یعنی: و قطعاً فرمان ما درباره‌ی بندگان فرستاده ما از پیش [چنین] رفته است: که آنان [بردشمنان خودشان] حتماً پیروز خواهند شد.

۳.۵. بعث نبی

«بعث نبی» یکی از موضوعاتی است که خداوند برای برخی از خوبانش یعنی انبیاء قرار داده است. خدا فاعل بعث انبیاء ﷺ است؛ مبعوث کردن نبی توسط

خداوند انجام گرفته است: ﴿... فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ ...﴾ (البقره، ۲۱۳). یعنی: ... پس خداوند پیامبران را برانگیخت.

۴.۵. وحی خداوندی بر انبیاء:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ ...﴾ (النساء، ۱۶۳). یعنی: ما هم چنان که به نوح و پیامبران بعد از او، وحی کردیم، به تو [نیز] وحی کردیم؛ و به ابراهیم و اسماعیل و ... وحی کردیم. در اینجا سؤالاتی مطرح می‌شود: ۱. خداوند با توجه دادن موضوع وحی بر نوح و انبیای بعدش، و نیز ابراهیم علیه السلام و برخی انبیای دیگر چه شاخصه‌ای مرتبط با وحی را متذکر می‌شود؟ ۲. اینکه از برخی انبیاء نام برده شده، چه وجهی داشته است؟ ۳. چرا در انتها ای‌تای زبور به داوود علیه السلام مطرح می‌شود؟ ﴿... وَ لَكِن لِّيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ ...﴾ (المائده، ۴۸). یعنی: ... ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید ...

۵.۵. ای‌تای مقولاتی به انبیاء از جانب پروردگار

یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که در شناخت ویژگی‌های نبی کمک می‌کند این است که پیرامون ای‌تاها به انبیاء توجه کنیم: ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ ...﴾ (البقره، ۱۳۶). یعنی: بگویید: «ما به خدا، و به آنچه بر ما نازل شده، و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده، و به آنچه به موسی و عیسی داده شده، و به آنچه به همه‌ی پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم؛ ...

یا در جای دیگر داریم: «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ...» (الأنعام، ۸۹). یعنی: آنان کسانی بودند که کتاب و داوری و نبوت بدیشان دادیم...

و نیز داریم: «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ...» (آل عمران، ۷۹) یعنی: هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد؛ ...

۶. فرق میان نبی و دیگر منزلت‌ها

برای بررسی ویژگی‌های نبی، اگر فرق میان این مقام را با مقام و منزلت‌های دیگر بررسی کنیم، بحث واضح‌تر می‌شود.

۱.۶. فرق میان نبی و رسول

در این آیه که لفظ رسول و نبی کنار هم آمده بیان می‌دارد که نمی‌تواند یکی باشد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ...» (حج، ۵۲). یعنی: و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هر گاه چیزی تلاوت می‌کرد، شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌کرد. پس خدا آنچه را شیطان القاء می‌کرد محو می‌گردانید،

در برخی از آیات شخص پیامبر ﷺ از طرف خداوند با لفظ «نبی» و در برخی دیگر از آیات با لفظ «رسول» مورد خطاب قرار می‌گیرد. می‌توان تحت یک قاعده‌ی کلی مطرح کرد که هر گاه کسی با مقام و یا صفتی مورد خطاب قرار گیرد، آنچه به دنبال خطاب صحبت می‌شود با آن مقام و صفت مرتبط است.

این مطلب دلالت بر آن دارد که لفظ «نبی» و «رسول» معنا و مفهوم متمایزی به خود می‌گیرد.

۲.۶. فرق میان نبی و ملک

بین نبی و ملک فرق است: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ ائْبَعَثْ لَنَا مَلِكًا...﴾ (البقره، ۲۴۶). یعنی: آیا از [حال] سران بنی اسرائیل پس از موسی علیه السلام خبر نیافتی آن‌گاه که به پیامبری از خود گفتند: «پادشاهی برای ما بگمار ...»

قرار دادن مَلَك از جانب خداوند است که توسط نبی انجام گرفته است: ﴿وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا...﴾ (همان، ۲۴۷). یعنی: و پیامبرشان به آنان گفت: در حقیقت، خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است...

۳.۶. فرق میان نبی و حکیم

در آیاتی از قرآن درباره‌ی ایتای حکم و نبوت صحبت شده که دلالت بر اینکه دو مقوله‌ی جدا از هم است: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ...﴾ (آل عمران، ۷۹). یعنی: هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد...؛ ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ...﴾ (الأنعام، ۸۹). یعنی: آنان کسانی بودند که کتاب و داوری و نبوت بدیشان دادیم...؛ ﴿وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ...﴾ (الجاثیه، ۱۶). یعنی: و به یقین، فرزندان اسرائیل را کتاب [تورات] و حکم و پیامبری دادیم ...

۷. جایگاه رشد انبیاء:

خداوند برای انبیاء سیر رشد قرار داده است. حداقل جایگاهی که هر نبی رشد یافته، عرش خداوندی است که جایگاه حکم است؛ هر چند در دنیا حکم کردن معنای «قضاوت کردن» هم می‌پذیرد، اما متعلق حکم نبی مسائل دنیایی نبود که به معنای قضاوت بگیریم: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَخْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ ...﴾ (المائدة، ۴۴). یعنی: ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم...

درباره‌ی حضرت ادریس علیه السلام آمده است: ﴿وَ اذْكَرْفِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا؛ وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾ (مریم، ۵۶ و ۵۷). یعنی: و در این کتاب از ادریس یاد کن که او راستگویی پیامبر بود. و [ما] او را به مقامی بلند ارتقاء دادیم. در این فراز دقت کنیم: ﴿وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾، صحبت از موقعیت مرتفع است. عرض خداوندی بالاترین موقعیت در عالم شهود است. خداوند ادریس علیه السلام را به عنوان نمونه‌ای از رشدیافتگان معرفی می‌کند، چرا که انبیاء علیهم السلام در زمره‌ی هدایت‌شدگان هستند: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ ...﴾ (الأنعام، ۹۰). اینان کسانی هستند که خدا هدایت‌شان کرده است...

رتبه‌بندی و درجات میان انبیاء برقرار است. به برکت وجود امیرالمؤمنین علیه السلام درجات فضل در عالم هستی جریان داده شده است؛ یعنی همان وجودی که به تعبیر خود حضرت، معلم نهان انبیاء بوده است: ﴿... وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ ...﴾ (الإسراء، ۵۵). یعنی: و پروردگار تو به هر که [و هر چه] در آسمان‌ها و زمین است داناتر است؛ در حقیقت، بعضی از انبیاء را بر بعضی برتری بخشیدیم

و به داوود زیور دادیم.

در احادیث آمده است: پیامبران ۱۲۴۰۰۰ نفر بوده‌اند، بعضی از آنان مبعوث بر همه‌ی مردم و دارای کتاب آسمانی بودند، برخی نیز در منطقه یا بر قوم خاصی مأمور بودند و تحت فرمان پیامبر بزرگ‌تری انجام وظیفه می‌کردند. در میان پیامبران نیز سلسله‌مراتب و برتری وجود دارد، حتی بهترین افراد با هم دیگر یکسان نیستند. برتری دادن‌های الهی، بر اساس علم همه‌جانبه آنها بر همه چیز و همه‌کس است. در میان انبیاء رتبه‌بندی مطرح است، که پنج رسول اولوالعزم برترین ایشان هستند: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾ (الأحزاب، ۷). یعنی: و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، و از [همه] ی آنان پیمانی استوار گرفتیم.

۸. حیطه‌ی انبیاء عليهم السلام

برای هر یک از انبیاء حیطه‌ای قرار داده شده است که به شرح زیر است:

۱.۸. در حیطه‌ی اهل برزخ

اول بار که خداوند به نبی‌اش ابلاغ می‌کند در قرآن از انبیا حضرت آدم عليه السلام یاد می‌شود: ﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ...﴾ (البقره، ۳۳). یعنی: فرمود: ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده؛ و چون [آدم] ایشان را از اسماءشان خبر داد.

با توجه به اینکه ملائکه اهل برزخ هستند، پس حیطه‌ی انبیاء می‌تواند

حدّ اقل برای اهل برزخ (آسمان‌ها) باشد. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که دارای وجه وصایت خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، در مقام و منزلت خویش می‌فرماید: «ما به همراه آدم بودیم و به همراه نوح بودیم و به همراه موسی بودیم و به همراه عیسی و داوود و سلیمان بودیم، و با آنان بودیم که در میان‌شان بودند و در بین انبیاء، پس همه‌ی آنها به سوی ما هستند و درون ما قدم می‌گذارند و به وسیله‌ی ما فضل و رفعت داده می‌شوند» (دایی، ۱۳۸۴ ش، ص ۵۸).

۲.۸. در حیطة ی جنیان

در قرآن و حدیث شاهده‌ی نداریم که بیان شده باشد در میان جنیان هم نبی بوده باشد، و بلکه ایشان از نبی انسانی بهره می‌گرفتند.

۳.۸. در میان انسان‌ها

بدیهی است که جامعه‌ی انسانی در حیطة ی نبوت نبی بوده است، هر چند این محدوده ممکن است محدود به یک قریه و یا سرزمین بوده باشد: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ﴾ (الأعراف، ۹۴). یعنی: و در هیچ شهری، پیامبری نفرستادیم مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم تا مگر به زاری در آیند؛ در این آیه دلالت بر این دارد که همه یا برخی از انبیاء برای حیطة‌هایی چون قریه فرستاده شدند.

۹. مصادیق انباء توسط انبیاء:

یکی از مباحثی که درباره‌ی انبیاء قابل بیان است اینکه مصادیق انباء‌شان چه بوده است: ﴿... فَيَنْبِتْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ (المائدة، ۴۸). یعنی: ...

آن‌گاه درباره‌ی آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاه‌تان خواهد کرد.

۱.۹. نبأ عظیم انباء ویژه‌ی خاتم انبیاء ﷺ

اهمیت ایمان ویژه به پیامبر ﷺ: «وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالتَّيْبِي وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ ...» (همان، ۸۱). یعنی: و اگر به خدا و پیامبر و آنچه که به سوی او فرود آمده ایمان می‌آوردند، آنان را به دوستی نمی‌گرفتند... ایمان ویژه به پیامبر ﷺ به خاطر انباء نبأ عظیم است که در روایات آمده آن، امیرالمؤمنین علی است. «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ؛ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ؛ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» (نبأ، ۳۰۱). یعنی: درباره‌ی چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ از آن خبر بزرگ، که درباره‌ی آن با هم اختلاف دارند.

۲.۹. انذار به فتنه‌ی دجال

رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا إِلَّا وَقَدْ أُنذَرَ الدَّجَالَ أُمَّتَهُ» (ابن حنبل، ۱۴۱۶ ق، ج ۵، ص ۲۲۱). یعنی: هیچ پیامبری نبوده است مگر اینکه پیروانش را از دجال بر حذر داشته است.

۱۰. رفتار خدا با انبیاء ﷺ

خداوند با انبیاء رفتاری دارد که در این قسمت به آن می‌پردازیم:

۱.۱۰. بهره‌مندسازی از نعمات خاصه

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ ...» (النساء، ۶۹). یعنی: و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره‌ی کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و ... این تفضل

نمی‌تواند برای همه و عمومی باشد: ﴿ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا﴾ (همان، ۷۰). یعنی: این تفضّل از جانب خدا است، و خدا بس دانا است. یا در جای دیگر هم داریم: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ...﴾ (مریم، ۵۸). یعنی: آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشت...

۲.۱۰. قرار داده شدن دشمنانی (جنی و انسی، از میان مجرمان) برای هر

نبی

فعل خداوند، سراسر حکمت است. یکی از احکامی که بر هر نبی جریان داده شده این است که بر ایشان دشمنانی قرار داده شود. در یکی از آیات دسته‌جات کلی تحت عنوان دشمنان انسی و جنی ذکر شده است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ...﴾ (الأنعام، ۱۱۲). یعنی: و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن بر گماشتیم؛ در آیه‌ی دیگری از قرآن تخصیصی بر دشمنان انسی زده شده است، تحت عنوان مجرمان: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ...﴾ (فرقان، ۳۱). یعنی: و این‌گونه برای هر پیامبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم.

همان‌طور که در ظاهر آیه دیده می‌شود، این دشمنان انسی از میان مجرمان معرّفی شده است. خصوصیتی که برای این دشمنان تحت عنوان «مجرمان» بیان شده است توجّه را به این مسأله جلب می‌کند که در مواجهه با انبیاء جرمی را مرتکب می‌شوند که با مأموریت نبی در ارتباط است که به نظر می‌رسد پاسخ این مسأله را باید در مهم‌ترین مصداق از انباء نبی جستجو کرد. البته در آیه‌ی

ماقبل درباره‌ی شکوائیه‌ی رسول الله ﷺ صحبت شده است: ﴿... إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ (همان، ۳۰). یعنی: ... همانا قوم من این قرآن را رها کردند. با توجه به توالی این دو آیه، جرمی که دشمنان خاص پیامبر ﷺ مرتکب می‌شوند، با مهجور قرار دادن قرآن بی‌ارتباط نیست. شاید مهجور کردن قرآن با کنار زدن صاحب قرآن که امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است ارتباط پیدا کند. البته خداوند عصمت دهنده بر انبیاء است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ...﴾ (حج، ۵۲). یعنی: و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هر گاه چیزی تلاوت می‌کرد، شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌کرد. پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید. توجه داریم که «عصمت» به معنی القاء نشدن از جانب شیطان نیست، بلکه مصون داشته شدن است.

در همین راستا یکی دیگر از ویژگی‌های نبی، خوار نساختن انبیاء (و همراهان از مؤمنان) است: ﴿... لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ...﴾ یعنی: خدا پیامبر [خود] را خوار نمی‌گرداند.

۱۱. ویژگی‌های صفاتی انبیاء

یکی از جهاتی که در ویژگی‌های انبیاء باید بررسی کنیم، جنبه‌ی صفاتی آنهاست که به شرح زیر است:

۱۰۱۱. بهره‌مندی از علم عرشى

امام باقر علیه السلام از قول رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ وَصِيٍّ كَانَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ هَبَّةُ اللَّهِ بْنِ آدَمَ وَمَا مِنْ نَبِيِّ مَضَى إِلَّا وَلَهُ وَصِيٌّ كَانَ عَدَدُ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ مِائَةَ أَلْفٍ

نَبِيِّ وَأَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيِّ خَمْسَةَ مِنْهُمْ أُولُو الْعِزْمِ نُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ ﷺ وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَبَةُ اللَّهِ لِمُحَمَّدٍ ﷺ وَ رِثَ عِلْمِ الْأَوْصِيَاءِ وَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ أَمَا إِنَّ مُحَمَّدًا ﷺ وَ رِثَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلِيَّ قَائِمَةَ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ حَمْرَهُ أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ فِي ذُؤَابَةِ الْعَرْشِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَهَذِهِ حُجَّتُنَا عَلَيَّ مَنْ أَنْكَرَ حَقَّنَا وَ جَحَدَ مِيرَاتِنَا وَ مَا مَنَعَنَا مِنَ الْكَلَامِ وَ أَمَامَنَا الْيَقِينُ فَأَيُّ حُجَّةٍ تَكُونُ أَبْلَغَ مِنْ هَذَا» (صفار، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۱۲۱) یعنی: نخستین وصی‌ای که در روی زمین بود، هبة الله پسر آدم بود و هیچ پیغمبری در نگذشت، جز اینکه او را وصی‌ای بود و همه‌ی پیغمبران یک صد و بیست هزار تن بودند که پنج نفر آنها اولوالعزم هستند، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ﷺ و علی بن ابی طالب مانند هبة الله است برای محمد و علم اوصیا و پیشینیان خود را به ارث برده است همانا محمد ﷺ، علم پیغمبران و مرسلین پیش از خود را به ارث برده است. بر پایه‌ی عرش نوشته است: حمزه (بن عبدالمطلب) شیر خدا و شیر رسولش و سرور شهیدان است و در کنگره‌ی عرش نوشته است علی ﷺ، امیرمؤمنان است، این است حجت ما بر کسی که حق ما را انکار کند و نسبت به میراث ما جحود و رزد، چه مانعی از گفتن این مطالب داریم با آنکه مرگ در پیش است؟ علم و حجت در برابر ماست پس چگونه حجتی از این رساتر می‌شود.

۲.۱۱. راه یافتن به آسمان‌ها (ی برزخی)

اشاره کردیم که یکی از دشمنان انبیاء مجرمان معرفی شده‌اند: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ ...» (فرقان، ۳۱). یعنی: و این‌گونه برای هر

پیامبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم؛ و این مجرمان به جهت اینکه آیات خداوندی را تکذیب می‌کنند و نسبت به آنها تکبر می‌ورزند، خداوند راه آسمان‌ها را به رویشان بسته است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ﴾ (الأعراف، ۴۰). یعنی: در حقیقت، کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از [پذیرفتن] آنها تکبر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی‌گشایند و در بهشت در نمی‌آیند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود، و بدینسان بزهکاران را کیفر می‌دهیم. با توجه به بخش ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ﴾ جرم مجرمان با ماجرای انبیاء ارتباط مستقیمی دارد. حال می‌توان نتیجه گرفت که انبیاء به آسمان راه دارند.

۳.۱۱. هدایت یافتگان بر صراط مستقیم

همان‌طور که در سوره‌ی فاتحه‌الکتاب آمده است: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (الحمد، ۶). یعنی: ما را به راه راست هدایت فرما؛ و به استناد این آیه که داریم: ﴿... فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ ...﴾ (النساء، ۶۹). یعنی: ... در زمره‌ی کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران ... انبیاء از جمله کسانی هستند که بر صراط مستقیم هدایت شده‌اند. کسانی که بر این صراط هدایت شده باشند، نه مورد غضب خداوند قرار می‌گیرند و نه راه را گم می‌کنند: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ (الحمد، ۷). یعنی: راه آنان که گرامی‌شان داشته‌ای، نه [راه] مغضوبان، و نه [راه] گمراهان.

۱۲. ویژگی‌های رفتاری انبیاء

بعد از بررسی ویژگی‌های صفاتی، حال به ویژگی‌های رفتاری می‌پردازیم:

۱.۱۲. در قبال حریم خداوندی

انبیاء علیهم‌السلام توسط مربیان الاهی یعنی اهل بیت علیهم‌السلام تربیت شده‌اند. یکی از دلایل بحث این است که خداوند هدایتش را از طریق اهل بیت علیهم‌السلام بر انبیاء علیهم‌السلام جریان داده است: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ...» (الأنعام، ۹۰). یعنی: اینان کسانی هستند که خدا هدایت‌شان کرده است، پس به هدایت جاری بر آنان اقتدا کن؛ ملائکه نمی‌توانند مجرای هدایت بر انبیاء باشند. در حدیث آمده است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام خود را معلم انبیاء علیهم‌السلام در نهان معرفی می‌کند. در حدیثی هم از امام صادق علیه‌السلام جایگاه و نقش (ملکوتی) حضرت فاطمه علیها‌السلام در برپایی تاریخ خوبان گذشته بیان شده است: «وَهِيَ الصِّدِّيقَةُ الْكُبْرَى وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۳، ص ۱۰۵). یعنی: و او صدیقه‌ی کبری است که هر آنچه از تاریخ خوبان گذشته برپا شده بر اساس معرفت نسبت به ایشان بوده است.

۲.۱۲. در قبال مردمان (زمانه و آیندگان)

یکی از ویژگی‌های رفتاری انبیاء، عملکرد آنان در قبال مردم است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ، وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُثْبِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (شریف‌الرضی، ۱۴۱۴، ص ۴۳). یعنی: خردها، عقل‌ها، درک‌ها، شعورهای جامعه‌های بشری که به وسیله‌ی فرعون‌ها و نمرودها دفن

شده بود، پیامبران می‌آیند تا این دفينه‌ها را بیرون بیاورند.

هم‌چنین در قبال آیندگان نیز جریان دارد، آنجا که می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ ...﴾ (الأنعام ۹۰). یعنی: اینان کسانی هستند که خدا هدایت‌شان کرده است، پس به هدایت آنان اقتدا کن. خداوند در قبال انبیاء ﷺ عالی‌ترین رفتار را دارد، یعنی ما نباید انبیاء را محدود به زمان‌شان کنیم.

۳.۱۲. در قبال خانواده

یکی دیگر از ویژگی‌های انبیاء دعوت آنان در قبال خانواده است؛ در رابطه با رسول الله ﷺ داریم: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً﴾ (الأحزاب، ۲۸). یعنی: ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیاید تا مهربانان را بدهم و [خوش و] خُرَم شما را رها کنم.

۱۳. بعثت انبیاء برای امر ظهور

یکی از کلیدواژگانی که بحث آخرالزمانی و ظهور را به خوبی تبیین می‌کند، «یوم الآخر» است، که عموماً معنای قیامت اخروی را از آن برداشت کرده‌اند. ایمان به یوم الآخر مقدم بر ایمان به کتاب و انبیاء ﷺ آمده است: ﴿... وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ ...﴾ (البقره، ۱۷۷). یعنی: نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد،... انبیاء ﷺ مردمان را به سوی آن امر عظیم که همان امر ظهور بوده دعوت کرده‌اند: ﴿وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ...﴾ (الأنبياء ۷۳).

یعنی: و آنان را امامانی قرار دادیم که (مردمان را) به امر ما هدایت می‌کردند؛ در حدیث داریم: «فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّاسِ فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَالَ فَقَالَ إِنِّي لَأُنذِرُكُمْوَهُ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ أُنذَرَهُ قَوْمَهُ لَقَدْ أُنذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ وَ لَكِن أَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ تَعَلَّمُوا أَنَّهُ أَعْوَرٌ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ» (ابن بطریق، ۱۴۰۷ ق، ص ۴۴۱). لذا آن چنان که اشاره شد، هیچ پیامبری نیامده مگر اینکه فتنه‌ی دجال را انذار داده است.

۱۴. نتیجه

هدایت‌های خداوندی بر انبیاء ﷺ جریان داده شده است که در بروز این جریان، نور هدایت در صفات و رفتار انبیاء تأثیر داشته است که مبتنی بر دعوت خداوندی است؛ ما موظف هستیم که بر هدایت‌های جاری بر انبیاء اقتداء کنیم تا به این وسیله از آن هدایت‌ها تبعیت کنیم؛ یعنی همان تذکری خداوند در مقطع هبوط آدم ﷺ در قالب «تبعیت از هدایت الهی» اعلام داشت. با بررسی آیات مربوط به انبیاء ﷺ، مصادیقی از شاخصه‌های صفاتی و رفتاری به دست آمد، از جمله اینکه: راهی که انبیاء ﷺ مردم را بدان دعوت می‌کنند، در راستای همان فطرت انسان است، و حرکت مردم در آن راه حرکتی طبیعی است؛ و لذا با سرعت و سهولت بیشتری انجام می‌گیرد، نظام‌های جبار که مردم را از این راه دور می‌کنند، کاری بر خلاف فطرت آدمی انجام می‌دهند، به همین جهت ناپایدار و محکوم به زوال‌اند، از اینجا می‌توان فرجام کار انبیاء ﷺ را دانست. بر خلاف نظرهای سطحی‌نگرانه که حرکت انبیاء ﷺ را ناموفق دانسته‌اند، با مطالعه‌ی بیش‌تر می‌بینیم که انبیای الهی تحت ولایت خداوندی هستند، و

جریان هدایت الهی برایشان بوده است؛ و بر همین منوال، این سیر طبیعی ادامه خواهد یافت تا روزی که به دست آخرین حجت الهی و آخرین وصی خاتم النبیین ﷺ سپرده شود تا برنامه‌ی عظیم الهی با عنوان برپایی امر ظهور رخ دهد و این، فرجام حقیقی نبوت است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن بطریق، یحیی بن حسن، عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار، قم: جامعه‌ی مدرسین قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
۳. ابن حنبل، احمد بن محمد، المسند، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۴. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع. دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
۶. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم: دار الکتب الإسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ق.
۷. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۸. خامنه‌ای، سید علی، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، تهران: مؤسسه ایمان جهادی، چاپ اول، ۱۳۹۲ ش.
۹. دایبی، مجید، علی علیه السلام و خطب نادره، بی‌جا، ززاره، چاپ دوم، ۱۳۸۴ ش.

۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت و دمشق: دار القلم-الدار الشامیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۱۱. زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغة، بیروت: دار صار، چاپ اول، ۱۹۷۹ م.
۱۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحی صالح)، قم: هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۱۳. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد ﷺ، قم: کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
۱۴. فیومی، أحمد بن محمد، المصباح المنیر في غریب الشرح الكبير، قم: مؤسسه دارالهجره، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۱۶. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۱۷. مصطفوی، حسن، التحقیق في کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸ ش.

آیات ناظر بر مضامین زیارت امین الله

اکرم شیخ میلانی

(نویسنده‌ی مسئول)

دانش‌آموخته‌ی سطح دو
حوزوی، مدرسه‌ی علمیه‌ی
حضرت فاطمه علیها السلام تهران
sheykhma@chmail.ir

دکتر مجید فروزان مهر

دانش‌آموخته‌ی دکتری علوم
و معارف نهج البلاغه پیام نور
تهران
foroozanmehr@chmail.ir

چکیده: زیارت، زنده‌ترین و مؤثرترین راه برای شناخت و ایجاد ارتباط قلبی و فکری با اهل بیت علیهم السلام است. زیارت‌نامه‌ها به ویژه زیارت‌نامه‌های مأثور، مدرسه‌ای هستند که درس امامت و ولایت می‌دهند، آثار و برکات اهل بیت علیهم السلام را شمارش کرده و راه دوستی و محبت به ایشان را تعلیم می‌دهند. هم‌چنین تأثیر زیادی در ایجاد ارتباط نزدیک با امام دارد؛ به طوری که زائر احساس می‌کند هیچ‌کس به انسان نزدیک‌تر و مهربان‌تر و داناتر و تواناتر از زیارت‌شونده نیست. رفتن آگاهانه به زیارت و خواندن زیارت‌نامه‌ها با توجه و حضور قلبی می‌تواند نقش مؤثری در اصلاح افراد داشته باشد. بعضی از این زیارت‌نامه‌ها، به دلیل سند یا محتوای خاص خود اهمیّت و شهرت بیشتری دارند؛ مانند: زیارت عاشورا، جامعه‌ی کبیره، امین الله و دقت در مضامین و محتوای آنها به ما نشان می‌دهد که از مفاهیم بالا و ارزشمندی برخوردارند و حکایت از این دارد که این مفاهیم از کلامی الهی نشأت گرفته است. در این پژوهش، به روش تطبیقی- کتاب‌خانه‌ای، مطابقت مضامین زیارت امین الله با قرآن بیان شده است، که ضمن تأکیدی که بر استحکام و وثاقت آن دارد، مهر باطلی بر گفته‌های تکذیب‌کنندگان این زیارت‌نامه است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، امامت، زیارت مأثور، زیارت امین الله، نقد روایت.

تاریخچه‌ی مقاله

دریافت: ۱۳۹۹/۹/۲

پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۵

۱. مقدمه

زیارت اولیای خدا و اهل بیت پاک و مطهر ایشان علیهم السلام، دارای آثار و برکاتی فراوان است. قرآن کریم در آیات متعدّد به این سنت پر بها اشاره کرده، و احادیث بسیاری پیرامون آن، در اختیار است که دانشمندان مسلمان آنها را یا در مجامع روایی خود یا به صورت مستقل در کتاب‌هایی با عنوان «مزار» گرد آوردند. المزار: شیخ مفید (متوفای قرن پنجم قمری)، المزار: محمد بن جعفر المشهدی (متوفای قرن ششم قمری)، المزار: شهید اوّل (متوفای قرن هشتم قمری) و هم‌چنین کتاب المزار در بحار الانوار: علامه مجلسی (متوفای قرن دوازدهم قمری) از جمله این عنوان‌ها به حساب می‌آیند. این کتاب‌ها به موضوعات و مسائل گوناگون درباره‌ی زیارت در معنی عام آن و زیارت هر یک از اولیای الاهی به گونه‌ای خاص و مستقل پرداخته‌اند.

در این میان، زیارت‌نامه‌ها یا آنچه به هنگام زیارت خوانده می‌شود و به تعبیری سخن زائر با مزور (زیارت شده) یا خداوند متعال، دارای جایگاهی ویژه و از مهم‌ترین آداب زیارت است. زیارت‌نامه می‌تواند سخن دل و زبان باور زائر، خطاب به مزور یا عرض ارادت و اعلام آمادگی برای همراهی با او و حمایت از دین خدا باشد.

زیارت‌نامه‌ها از جهات مختلف به چند دسته تقسیم شده است. به عنوان نمونه: زیارت مطلقه به زیارتی گفته می‌شود که دارای قید خاصی نیست، یعنی می‌توان آن را در هر زمان و مکان خطاب به مزور خواند. در برابر، زیارت مخصوصه، زیارت از بعید یا زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر و مانند آن، زیارت‌نامه‌هایی هستند که به گونه‌ای مقید شده‌اند، یعنی باید در روزی خاص یا مکانی خاص خوانده شوند؛ از جمله‌ی این عنوان‌ها برای زیارت، زیارت مأثوره است، یعنی زیارتی که شأن حدیث دارد و بر زبان مبارک رسول‌الله صلی الله علیه و آله یا دیگر اهل بیت علیهم السلام جاری شده، و با چنین انتسابی روایت شده است. از ویژگی‌های این‌گونه زیارت‌ها، خالی بودن آنها از هر گونه غلو و حتی اغراق و مبالغه است، زیرا امام علیه السلام بهره‌مند از علمی الهی و وحیانی است و با اخلاصی تمام آن را اظهار و بعضاً املأ کرده است. زیارت امین‌الله (ابن قولویه، ۱۳۵۶ ش، ص ۳۹) از امام سجاد علیه السلام از این دسته زیارت‌ها به شمار می‌آید.

در شرح زیارت امین‌الله، اساتیدی چون: محمود تحریری، سید علی محمد دستغیب، محمد محمدی گیلانی و محمد هادی عبد خدایی ... انتشار یافته است.

بررسی و بیان آیاتی که ناظر بر مضامین زیارت امین‌الله است بیش از پیش اصالت و وحیانی بودن آن را آشکار می‌کند و برجسته می‌سازد.

۲. تعاریف و مفاهیم

در طرح هر موضوع نخست باید منظور از کلمات و واژه‌های استفاده‌شده را برای مخاطب روشن کرده تا موضوع بحث به خوبی آشکار شود؛ برای دست‌یابی

به مفهوم صحیح واژگان با مراجعه به کتاب لغت و بررسی آرای مفسران به تعاریف واژگان کلیدی می‌پردازیم.

۱.۱.۲ آیات ناظر

از آنجا که واژه‌ی «آیات ناظر» مرکب از دو واژه‌ی «آیات» و «ناظر» است، در آغاز به تعریف این دو واژه پرداخته می‌شود.

۱.۱.۲.۱ آیات

«آیات» جمع «آیه» به این معانی است: ۱. نشان‌ها، علامت‌ها. ۲. آیه‌های قرآن. ۳. معجزات؛ نماز؛ نمازی که هنگام خسوف و کسوف و زلزله و مانند آن بر مسلمانان واجب می‌شود (معین، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، ص ۱۵۵). آیه (جمع آئی و آیات) علامت، نشانه؛ یک جمله و عبارت از قرآن، هم‌چنین پند و عبرت است (معلوف، ۱۳۸۶ ش، ج ۱، ص ۴۹). آیت: آیه: نشان، علامت، هر یک از جمله‌های قرآن، مجازاً به معنی مرد بزرگ و چیز عجیب و آیات جمع آن است (عمید، ۱۳۶۲ ش، ص ۷۷).

۲.۱.۲.۲ ناظر

ناظر (جمع: نُظَّار): بیننده، تماشاگر، ناظر، بازرس، سرپرست، مدیر، مسؤول. (آذرنوش، ۱۳۹۲ ش، ص ۱۰۹۶). ناظر به معنای نظرکننده، بیننده، دیده‌بان، و جمع آن نظاره است (عمید، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۱۶۹).

ناظر: نظرکننده. (فرهنگ نظام)، نگرنده، (مهدب الاسماء)، نگرنده، نگاه‌کننده. (ناظم الاطباء)، نگران، که می‌نگرد.

ناظر به چیزی بودن، اشعار داشتن. چیزی را بیان کردن. مطلبی را متضمن بودن: رساله‌ی ناظر بدین ترجمه و بیان است (نک: دهخدا، ۱۳۲۸ ش).

۲.۲. امین‌الله

یک ترکیب اضافی است از امین و الله که هر کدام به صورت زیر معنا می‌شود:

۱.۲.۲. امین

امین [أ] یعنی: امانت‌دار (منتهی الارب) (غیاث الغات). (مؤیه الفضلاء)؛ زنهاردار (فرهنگ فارسی معین)... مقابل خائن، زنهاردار (دهخدا، ۱۳۲۸ ش، ص ۲۴۴).

امین یعنی: ۱. امانت‌دار، زنهاردار، ۲. کسی که بتوان به او اعتماد کرد، طرف اعتماد، معتمد، استوار، ثقه، درست‌کار. ۳. وکیل، مباشر. ۴. مدیر، ۵. مرشد، مرد کامل؛ جمع آن: امناء (امنا)... است. (معین، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، ص ۱۳). اما در یکی از شروح زیارت این‌گونه آمده است: امین به کسی گفته می‌شود که مورد اطمینان بوده و مصون از خیانت باشد. (تحریری، ۱۳۸۸ ش، ص ۴۳). اثبات صفت امین‌الله برای کسی، نشانه‌ی آن است که صاحب آن، دارای مرتبه‌ی اعلا‌ی ایمان و یقین و اطمینان نفس است، و از دستبرد هوای نفس و شیطان محفوظ بوده و از هر جهت، هم از جنبه‌ی علم و دریافت حقایق از مبدأ متعال و هم از جهت عمل و صفات، مورد موثق خدای متعال است (همان).

۳.۲. مضامین

«مضامین»، جمع «مضمون» است؛ به معنای: ۱. در میان گرفته شده؛ ۲. آنچه

از کلام و عبارت مفهوم شود: «چون نامه طغرل به یک رسید و دبیر بر مضمون آن آگاهی یافت، در ساعت عمیدالملک را فرمود تا جوابی بنویسد» (سلجوق‌نامه‌ی ظهیری، ص ۲۰) ۳. نکته‌ای لطیف و باریک که در شعر گنجانده شود: «اشعار سبک هندی مشحون از مضمون‌های باریک است.»؛ بسته: مضمونی که شاعری به شعر درآمده باشد؛ مضمون نبسته: مضمونی که هنوز به شعر در نیامده باشد (ابهام دو معنی): «هست مضمون نبسته بند شلوار شما» (صائب) ۴. مطلبی کنایه‌دار که درباره‌ی کسی گویند، متلک. (دهخدا، ۱۳۲۸ ش، ص ۲۸۵۷).

۳. مرور اجمالی زیارت امین‌الله

یکی از بهترین زیارت‌نامه‌هاست که امام زین‌العابدین علیه السلام هنگام زیارت امیرمؤمنان علی علیه السلام آن را می‌خواند و به فرموده‌ی امام باقر علیه السلام می‌توان آن را در تمام زیارت‌گاه‌های ائمه علیهم السلام خواند (مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۰۰، ص ۱۴۵-۱۱۶). این زیارت‌نامه، دربردارنده‌ی معارف بلند و مسائل اخلاقی و الایی است که در قالب دعا، انسان را ترغیب می‌کند تا به این کمالات متصف شود (مکارم شیرازی، ۱۳۹۶ ش، ص ۲۶۰) و اهمّیت آن به گونه‌ای است که علامه مجلسی درباره‌ی آن فرموده است: از صحیح‌ترین زیارت‌نامه‌ها است (مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۹۷، ص ۲۶۴). زیارتی است در اوج اعتبار؛ هم از جهت سند و هم از حیث متن و محتوا، که جابر بن عبدالله انصاری آن را از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند.

در این زیارت گرچه مخاطب نخست آن، امام علی علیه السلام است، اما از این بزرگوار جز با لقب «امیرالمؤمنین» که لقب ویژه و نشان برجسته‌ی او است، یاد

نمی‌شود؛ زیرا به حقیقت و به طور مطلق، کسی جز او امیرمؤمنان نیست و اطلاق این لقب بر دیگران از حاکمان و زمامداران مسلمانان، به‌کارگیری لفظ در معنایی بوده که برای آن وضع نشده است.

زیارت امین‌الله از دو بخش کلی تشکیل شده است: بخش اول که سلام بر امام است و با «السَّلَامُ عَلَیْكَ» آغاز شده و بخش دوم به صورت دعا است و با «اللَّهُمَّ» شروع می‌شود. در ادامه ارتباط برخی از فرازهای بخش دوم این زیارت با آیات قرآن بررسی خواهد شد.

۴. فرازهای برگرفته از قرآن در زیارت امین‌الله

در این بخش آیات ناظر بر شش فراز از زیارت امین‌الله مورد تحلیل قرار می‌گیرد:

الف) «اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُحِبِّينَ إِلَيْكَ وَالْهَيْئَةَ» یعنی: خداوندا، قلب‌های آرام گرفتگان به تو، سرگشته و حیران است.

«خبت» در لغت، به زمین مطمئن و محکمی گفته می‌شود که آنچه در آن مستقر شود حفظش می‌کند (راغب، ۱۳۸۷ ش، ص ۱۴۱). طباطبایی گفته است: این کلمه در مورد شتری به‌کار می‌رود که گاهی در سرش کرم‌هایی به وجود می‌آید و او را ناراحت و اذیت می‌کند و او به بیابان می‌رود تا پرنده‌ای - که مأمور خداوند است - بیاید کرم‌ها را با نوکش بردارد و بخورد تا از درد رها شود. در این حال شتر با تمام وجود و بدون کوچک‌ترین حرکتی خود را در اختیار آن پرنده‌ی کوچک می‌گذارد تا مبادا با کمترین حرکتی بپرد و آن ناراحتی بر گردد. عرب به این حالت، «اخبت البعیر» می‌گوید. در این فراز، تمثیلی است برای نشان دادن

حالت قلب به بعضی از مؤمنان و مراتب ایمان شان نسبت به حق تعالی؛ یعنی آنان به مرتبه‌ای از اطمینان رسیده‌اند که هیچ چیز آنها را متزلزل نکرده و از یاد خداوند متعال غافل نمی‌شوند (تحریری، ۱۳۸۸ ش، ص ۳۵۲).

قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (هود، ۲۳). یعنی: بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و [با فروتنی] به سوی پروردگارشان آرام یافتند، آنان اهل بهشت هستند و در آن جاودانه خواهند بود.

و در ادامه، از مقایسه‌ی بین مؤمنان نیکوکار و ستمگران کافر در آیه‌ی بعدی یاد می‌کند: ﴿مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا...﴾ (هود، ۲۴). یعنی: روشن می‌شود که مخبثان، طایفه‌ی خاصی از مؤمنان هستند که اعمال شان صالح، و چشم و گوش آنان به حقایق بینا و شنوا است.

مراتب ایمان، آثاری را در ظاهر و باطن انسان به جا می‌گذارد. بیشترین اثر برای روح و جان او است، زیرا وقتی انسان اعتقاد راسخ به ارتباط وجودی با خداوند متعال داشت و این اعتقاد را در مرحله‌ی عمل نشان داد، به تدریج عنایات الهی شامل حالش شده و مورد محبت مخصوص او قرار می‌گیرد، همان‌گونه که خودش می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...﴾ (آل عمران، ۳۱). یعنی: بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوست‌تان بدارد.

محبت خدا نسبت به بنده آثاری دارد و آن برطرف کردن موانع قلبی بین او و خودش است. این موانع، تعلقات قلبی به غیر حق است که وقتی این تعلقات

از چهره‌ی دل زدوده شود، تعلق به حق تعالی و کشش به سوی او در دل ظهور می‌کند. از این جهت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمًا وَ وَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ وَ كَانَ عِنْدَ أَهْلِ الدُّنْيَا كَأَنَّهُ قَدْ حُوِلِطَ وَ إِنَّمَا خَالَطَ الْقَوْمَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ فَلَمْ يَسْتَغْلُوا بِغَيْرِهِ» (شیخ کلینی، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۱۳۰). یعنی: هنگامی که مؤمن از دنیا خالی شد، بالا می‌رود و شیرینی محبت خداوند را می‌چشد و نزد اهل دنیا مانند آن می‌ماند که دیوانه شده است، لکن شیرینی محبت خداوند ایشان را دیوانه کرده است پس به غیر او اشتغال ندارند.

بنابراین حالت اخبات، نحوه‌ای شیفتگی و دلدادگی به حق تعالی برای شخص ایجاد می‌کند که در برابر او و دستوراتش هیچ وجودی از خود نشان نداده و جز آن را حق نمی‌داند. این حالت، شدت محبت به او را می‌رساند که از آن به «وله» تعبیر شده است و گاهی هم به آن جنون گفته می‌شود، چون مجنون به کارهای عاقلان (عقل ظاهری) اعتنا نمی‌کند و به دنبال کار خود است، و حرکات خاصی از او ظهور می‌کند (تحریری، ۱۳۸۸ ش، ص ۳۶۰).

ب) «رَاضِيَةٌ بِقَضَائِكَ» یعنی: (خداوندا نفس مرا) راضی به قضای خود (قرار ده).

قضا به حسب موارد کاربردش در قرآن و کلمات عرب در موارد گوناگونی به کار رفته، لکن می‌توان جهت مشترکی بین آنها یافت که معنای آن پایان یافتن و یک‌سره کردن کار است (راغب، ۱۳۸۷ ش، ص ۴۲۱). معنی راضی بودن خشنودی به خواست خدا است و اینکه فرد از قضا و تقدیر الهی بدش نیاید. مبنای اینکه انسان به مقام رضایت برسد آن است که در اعتقاد و باور خود،

خدا را حکیم بداند که همه‌ی کارهایش بر اساس عدل، حکمت و رحمت است؛ یعنی خدای مهربانی که دائماً خیر بندگان را می‌خواهد و همیشه بهترین گزینه را برای آنها انتخاب می‌کند. هم‌چنین خدا را همه‌کاره‌ی عالم بداند (توحید افعالی) و به این مطلب باور داشته باشد؛ در این صورت به یک فرد راضی تبدیل می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۹۴ ش، ج ۱، صص ۳۷۶-۳۸۱).

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «مقام رضا و خشنودی از بالاترین مقامات است» (نک: شیخ کلینی، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۶۲).

در قرآن آیات متعددی درباره‌ی تسلیم شدن محض در برابر فرمان خدا و رسول صلی الله علیه و آله که حقیقت آن همان خشنودی به رضای خدا است وجود دارد، به عنوان نمونه: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ...» (النساء، ۱۲۵). یعنی: دین چه کس بهتر از آن کسی است که خود را تسلیم (حکم) خدا کرده و هم نیکوکار است.

«وَمَنْ يَسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (لقمان، ۲۲). یعنی: و هر کس روی تسلیم و رضا به سوی خدا آرد و نیکوکار باشد چنین کس به محکم‌ترین رشته‌ی الهی چنگ زده است، و (بدانید که) پایان کارها به سوی خدا است.

در برخی از آیات نیز از رضایت خدا و رضایت حزب الله که گروهی خاص از بندگان هستند، اشاره شده است: «رَضُّهُمْ؟ وَ رَضُوا عَنْهُ أَوْلَيْكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (المجادله، ۲۲). یعنی: خدا از آنها خشنود و آنها هم از خدا خشنودند، اینان به حقیقت حزب خدا هستند، الا (ای اهل ایمان) بدانید که

حزب خدا رستگاران عالم هستند.

در آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب این حقیقت آمده است که اگر خدا و رسولش چیزی را قضا کردند بر هیچ زن و مرد مؤمنی سزاوار نیست که خلاف آن عمل کند: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ مَوْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ...﴾ (الأحزاب، ۳۶). یعنی: و هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که خدا و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست (که رأی خلافی اظهار کنند) و هر کس نافرمانی خدا و رسول او کند، دانسته به گمراهی سختی افتاده است.

ج) «صَابِرَةٌ عَلَى نَزُولِ بَلَائِكَ» یعنی: (خداوندا نفس مرا) صابر بر نزول بلایت (قرار ده).

«صبر» در لغت به معنای خویشتن‌داری از جزع و فرزع هنگام سختی است (جوهری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۷۶). قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا ...﴾ (آل عمران، ۲۰۰). یعنی: ای اهل ایمان، (در کار دین) صبور باشید و یک‌دیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید.

در قرآن کریم بیش از صد مرتبه موضوع صبر مطرح شده است (جوادی آملی، ۱۳۹۴ ش، ج ۷، ص ۵۷۱) و به آن توصیه و تأکید شده است، که حاکی از اهمّیت صبر و لزوم آن برای انسان در امور مادی، معنوی، دنیوی و اخروی است و بدون شک بدون تمسک به صبر در هیچ امری توفیقی حاصل نمی‌شود. از این رو، خداوند صبر را یکی از مهم‌ترین امور در زندگی دانسته است و فرموده: ﴿وَلَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (شوری، ۴۳). یعنی: و هر که صبر کند این مقام از عزم در امور است.

از آیاتی نظیر: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ (بلد، ۴). یعنی: به راستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم. می‌توان به این نتیجه رسید که خلقت و زندگی انسان آمیخته با صبر است و بدون آن از عهده‌ی امتحانات و بلاهای روزگار بر نمی‌آید. صبر بر مصیبت و بلا عبارت است از تسلط بر نفس از انجام رفتارهای ناپسند از قبیل بی‌تابی و جزع و فزع که قرآن کریم به این نوع صبر اشاره کرده است: ﴿وَلَتَبْلُؤُنَّكُمْ بَشِيءٌ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ﴾ (البقره، ۱۵۵). یعنی: و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم و صابران را بشارت و مژده بده.

سپس در آیه‌ی بعد در وصف صابران می‌فرماید: آنان چنان جماعتی‌اند که چون به آنان بلا و مصیبتی وارد آید می‌گویند: همه از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم (البقره، ۱۵۶). علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌نویسد: صابران را دو بار نام برد تا اولاً: بشارت‌شان دهد؛ و ثانیاً: راه صبر را و اینکه چه صبری، صبر جمیل است یادشان دهد؛ و ثالثاً: آن علت واقعی که صبر را بر آدمی واجب می‌سازد، بیان کند، و آن این است که ما ملک خداییم و مالک حق دارد هرگونه تصرفی در ملک خود بکند؛ و رابعاً: پاداش عموم صابران را که عبارت است از درود خدا و رحمت و راه یافتن به بهشت، معرفی کند (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۳۵۳).

خداوند خود را همراه صابران دانسته است: ﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَتَّزِعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (الأنفال، ۴۶). یعنی: و همه‌ی پیروی فرمان خدا و رسول باشید و هرگز راه اختلاف و تنازع نپویید که در

اثر تفرقه ترسناک و ضعیف شده و قدرت و عظمت شما نابود خواهد شد، بلکه همه باید یک‌دل، پایدار و صبور باشید که خدا همیشه با صابران است.

حب خداوند شامل حال صابران می‌شود: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيِّبُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ (آل عمران، ۱۴۶). یعنی: و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، کارزار کردند؛ و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند؛ و تسلیم [دشمن] نگردیدند و خداوند، شکیبایان را دوست دارد.

خداوند به حضرت رسول الله ﷺ سفارش می‌کند که مانند: رسولان اولوالعزم صبر داشته باش: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (الأحقاف، ۳۵). یعنی: پس همان‌گونه که اولوالعزم از رسولان صبر کردند صبر کن و برای آنان شتاب‌زدگی به خرج مده. روزی که آنچه را وعده داده می‌شوند، بنگرند، گویی که آنان جز ساعتی از روز را [در دنیا] نمانده‌اند؛ [این] ابلاغی است. پس آیا جز مردم نافرمان هلاکت خواهند یافت؟ و به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ای محمد! صبرکنندگان در بلایا را به بهشت مژده ده» (شریف لاهیجی، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۱۳۶).

صبر چنان جایگاهی دارد که خداوند به اهل ایمان می‌فرماید از صبر، استقامت و نماز استعانت و یاری بجوید تا بر مشکلات فایق آید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (البقره، ۱۵۳). یعنی: ای افراد با ایمان! از صبر و نماز کمک بگیرید؛ زیرا خداوند با صابران است. این آیه

دارای مفهوم وسیعی است و هر گونه صبر و استقامت را شامل می‌شود.

در قرآن کریم و روایات ثواب صابران بسیار عظیم بیان شده است: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (الزمر، ۱۰). یعنی: همانا صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می‌کنند. تعبیری حساب نشان می‌دهد که خداوند آن قدر به آنها پاداش می‌دهد که جز او، کسی قادر به حسابش نیست.

(د) «شَاكِرَةً لِّفَوَاضِلِ نِعْمَائِكَ» یعنی: (خداوندا، نفس مرا) سپاس‌گزار نعمت‌های افزون خود (قرار ده).

شکر، تصوّر و اظهار نعمت است (راغب، ۱۳۸۷، ش، ص ۱۳۰) و از مدح و حمد خاص‌تر است؛ زیرا مدح، ستایش چیزی نسبت به کمالی است که دارد، اعم از کمال اختیاری یا غیر اختیاری و حمد، ستایش چیزی در برابر کمال اختیاری آن است و لازمه‌ی نعمت بودن چیزی آن است که در مسیر هدف از آفرینش قرار گیرد از این جهت خداوند متعال پس از بیان اعطای نعمت‌های مادی و معنوی می‌فرماید: اینها را به شما اعطا کردیم، شاید شاکر خداوند شوید و در آیه‌ی دیگر تقوا را زمینه‌ی شکر الهی بیان کرده و می‌فرماید: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (آل عمران، ۱۶۳). یعنی: و یقیناً خدا شما را در [جنگ] بدر با آنکه ناتوان بودید یاری کرد، پس از خدا پروا کنید باشد که سپاسگزاری کنید.

بنابراین اظهار عبودیت برای خداوند، همان شکرگزاری از او است، زیرا می‌فرماید: «بَلِ اللَّهِ فَاغْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ» (الزمر، ۶۶). یعنی: بلکه خدا را بپرست و از سپاسگزاران باش.

نیز در جای دیگر علت شکرگزاری را اعطای نعمت معرفی کرده و شکرگزاری را تنها به اظهار بندگی خداوند متعال بیان داشته و می‌فرماید: ﴿فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ لِيَاهُ تَعْبُدُونَ﴾ (النحل، ۱۱۴). یعنی: خداوند می‌فرماید: ﴿... وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِي كَرِيمٌ﴾ (النمل، ۴۰). یعنی: هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد، و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است.

شکر عذاب الاهی را از انسان دفع می‌کند: ﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ أَمَنْتُمْ وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا﴾ (النساء، ۱۴۷). یعنی: اگر سپاس بدارید و ایمان آورید، خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند؟ و خدا همواره سپاس‌پذیر دانا است.

شکر از چنان جایگاهی برخوردار است که در برخی از آیات، خداوند خود را شکور و شاکر معرفی کرده است: ﴿وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾ (فاطر، ۳۴). یعنی: و گویند: حمد خدا را که حزن و اندوه ما ببرد، همانا خدای ما بسیار بخشنده جرم گناهکاران و پاداش‌دهنده‌ی سپاس‌شکرگزاران است.

﴿... وَ مَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ (شوری، ۲۳). یعنی: ... و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.

﴿إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتِ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ (البقره، ۱۵۸). یعنی: در حقیقت صفا و مروه از شعائر خدا است [که یادآور او است] پس هر که حج خانه‌ی

[خدا] کند یا عمره گزارد بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد و هر که افزون بر فریضه، کار نیکی کند خدا حق شناس و دانا است.

ه) «ذَاكِرَةً لِّسَوَابِغِ الْآيَاتِك» یعنی: (خداوند، نفس مرا) یادآور نعمت‌های فراوان و کاملت (قرار ده).

هدف از یادآوری نعمت‌ها، پیمودن مسیر بندگی حق تعالی از طریق ایجاد انگیزه‌ی قوی در انسان است که هم محرک در این مسیر باشد و هم او را در مسیر حق باقی بدارد (تحریری، ۱۳۸۸ ش، ص ۲۶۹).

خداوند متعال در آیات مختلف امر به یادآوری نعمت‌های خویش می‌کند. یادآوری نعمت باید به‌گونه‌ای باشد که گویا انسان در فضای نعمت غرق شده است و با تمام وجود آن را حس می‌کند و خداوند یادآوری این نعمت‌ها را از انسان خواسته است: ﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ اِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (المائدة، ۷). یعنی: و نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته و [نیز] پیمانی را که شما را به [انجام] آن متعهد گردانیده به یاد آورید آن‌گاه که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و از خدا پروا دارید که خدا به راز دل‌ها آگاه است.

و گاهی بودن در فضای نعمات الهی و یادآوری نعمت، انسان را از گناه و معصیت باز می‌دارد: ﴿وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْاَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (الأعراف، ۷۴). یعنی: و به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از [قوم] عاد جانشینان [آنان] گردانید و در زمین به شما جای [مناسب] داد

در دشت‌های آن [برای خود] کاخ‌هایی اختیار می‌کردید و از کوه‌ها خانه‌هایی [زمستانی] می‌تراشیدید، پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید و در زمین سر به فساد برمدارید.

آنچه مهم است اینکه نفس انسان به گونه‌ای تربیت شده باشد که همواره خود را زیر بارانی از نعمات الهی دانسته و رابطه‌ی نعمات و خداوند را از دیدگاه توحیدی فراموش نکند.

و «مُحِبَّةٌ لِّصَفْوَةِ أَوْلِيَائِكَ» یعنی: (خداوند، نفس مرا) دوستدار اولیای برگزیده‌ات (قرار ده).

محبت واقعی در انسان هنگامی به حقیقت می‌رسد که تمامی محبت‌های ظاهری را در مسیر محبوب حقیقی قرار دهد و این راه، تنها در پیروی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تجلی می‌کند، زیرا او هم بنده‌ی محض خداوند است و هم کامل‌ترین راه و روش‌ها را برای تحقق بندگی حق تعالی را بیان می‌کند (نک: تحریری، ۱۳۸۸ ش).

از این جهت خداوند به پیامبرش می‌فرماید: به مؤمنان این مطلب را برسان که: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱). یعنی: بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوست‌تان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد، و خداوند آمرزنده مهربان است.

در حقیقت حب اولیای الهی و تبعیت از ایشان زمینه را برای محبوب شدن در نزد خداوند فراهم می‌سازد و اگر انسان مؤمن نفس خود را با حب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام

تربیت کند و در این راستا اعمال و رفتار خود را در مسیر تبعیت از ایشان قرار دهد، شامل دو موضوع مهم می‌شود، ابتدا محبوب خداوند شده و سپس تمام گناهان او بخشیده می‌شود.

حب اهل بیت علیهم‌السلام و تبعیت از ایشان آن چنان اهمّیت دارد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌فرماید: «لَا يَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ اللَّهِ ﷻ حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ ... وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (شیخ مفید، ۱۳۶۴ ش، ص ۳۵۳). یعنی: روز قیامت بنده، قدم از قدم در حضور خداوند ﷻ بر نمی‌دارد تا اینکه خداوند از چهار چیز از وی پرسش کند [که چهارمین سؤال] از دوستی ما اهل بیت خواهد بود. بر این اساس تقرب به خداوند و رسیدن به سعادت دنیا و آخرت با عشق و دوستی آل پیامبر علیهم‌السلام عجین شده است.

۵. نتیجه‌گیری

- سخن گفتن زائر در حضور اهل بیت علیهم‌السلام ویژگی ممتازی را می‌طلبد؛ زیرا نه زائر به دیدار انسانی عادی رفته است و نه زیارت، کاری ساده و کم‌ارج و بهاست. دیدار زائر از مزارِ حجت خدا و زبان گشودن به تمجید و ستایش و عرض حال و طرح سؤال، ادبی می‌طلبد که این ادب، هم در رفتار و سلوک زائر و هم در کلام و متن گفتارش جلوه می‌کند.

- در مواجهه با اهل بیت علیهم‌السلام و هنگام تشرّف به زیارت مرقد پاک و نورانی ایشان چه باید گفت، و چه باید خواست؟ با بیان چه فضیلتی باید عشق و ارادت را نشان داد؟ چه کلامی می‌باید گفت که شایسته‌ی مقام آنان باشد؟ متنی که به عنوان «زیارت‌نامه» از زبان اهل بیت علیهم‌السلام بر جای مانده، راهگشای چگونگی

برقراری ارتباط و شیوه‌ی رعایت ادب کلام در برخورد با ایشان است.

- زیارت‌نامه‌های «مأثور» راهنمای ماست، چون اهل بیت علیهم‌السلام امام‌شناس‌تر و به مقامات خویش واقف‌تر از ما هستند و آنچه آنان به پیروان خویش تعلیم می‌دهند عمیق‌تر، صحیح‌تر، غنی‌تر، زیباتر و متعالی‌تر است.

- زیارت، کلاس درس و مدرسه‌ی تعلیم و تربیت است، از این رو اهل بیت علیهم‌السلام همواره به پرورش پیروان خود در قالب آموزش زیارت‌نامه‌ها برآمده‌اند.

- ادعیه‌ی مأثور از نظر ادبی، شیوا و رسا، پرمغز و موزون هستند که با مضامین عالی، در خواننده احوالی ملکوتی ایجاد می‌کند.

- در این نوشتار که تنها به ذکر و بررسی برخی فرازهای ناظر بر آیات قرآن در مضامین زیارت امین‌الله پرداخته شد، تطابق آیات با مضامین این زیارت را دریافتیم که نشان می‌دهد این همه شیوایی، وثاقت و اصالت از منابع وحیانی سرچشمه‌ی می‌گیرد؛ هم‌چنین ارتباطی تنگاتنگ میان کلام اهل بیت علیهم‌السلام و کلام‌الله برقرار است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. آذرتاش، آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی براساس فرهنگ عربی - انگلیسی هانس ور، تهران: نشر نی، چاپ پانزدهم، ۱۳۹۲ ش.
۳. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، نجف اشرف: دارالمرتضویه، ۱۳۵۶ ش.
۴. باقی‌زاده، رضا، برگی از دفتر آفتاب، تهران: مشهور، چاپ هفدهم، ۱۳۸۸

- ش.
۵. تحریری، محمود، شرح زیارت امین‌الله، قم: نگین، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.
۶. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، قم: انتشارات اسرا، چاپ پنجم، ۱۳۹۴ ش.
۷. الجوهری، أبو نصر، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۸. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۲۸ ش.
۹. راغب اصفهانی، الحسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: محمد سید گیلانی، تهران: مؤسسه الصادق الطباعه و النشر، ۱۳۸۷ ش.
۱۰. شریف لاهیجی، بهاء‌الدین، تفسیر شریف لاهیجی، تحقیق و تصحیح و مقدمه: سید جلال‌الدین حسینی ارموی و محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی، قم: انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
۱۲. عمید، حسن، فرهنگ فارسی، تهران: سپهر، چاپ بیست و دوم، ۱۳۶۲ ش.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ ششم، ۱۴۱۲ ق.
۱۴. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار ائمه اطهار علیهم‌السلام، بیروت: مؤسسه الوفا، ۱۴۰۴ ق.
۱۵. محمدی گیلانی، محمد، شرح زیارت امین‌الله، تهران: سایه، ۱۳۸۵ ش.

۱۶. معلوف، لوییس، المنجد، ترجمه: مصطفی رحیمی نیا، تهران: انتشارات صبا، چاپ سوم، ۱۳۸۶ ش.
۱۷. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، تهران: انتشارات نامن، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.
۱۸. مفید، محمد بن محمد، الأمالی، ترجمه: حسین استاد ولی، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۴ ش.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب اسلامیة، ۱۳۸۵ ش.
۲۰. همو، کلیات مفاتیح نوین، قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ سی‌ام، ۱۳۹۶ ش.

تحلیلی بر دلالت‌های مفهومی حدیث «هِيَ الصِّدِّيقَةُ الْكُبْرَى وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى»

چکیده: درک و معرفت حقیقت وجودی حضرت زهراء علیها السلام بر انبیاء و امت‌های گذشته واجب بود چرا که طبق حدیث امام صادق علیه السلام تاریخ امت‌های گذشته بر محور معرفت ایشان رقم خورده است. خداوند قبل از آفرینش زمان و زمین حضرت زهرا علیها السلام را از نور خودش، موجود کرد و تحت ساق عرش جای داد، سپس بر بنی آدم منت نهاد و مرتبه‌ای از نور وجود آن بانو را در این جهان متجلی ساخت تا بنی آدم راه را گم نکنند. پژوهش حاضر که به روش کتاب‌خانه‌ای و روش پردازش وصفی تحلیلی گردآوری شده، به بیان مراتب خلقت وجودی ایشان از خلقت نوری تا آفرینش جسمی‌شان، هم‌چنین مراتب شناخت ایشان و اشاره به پاره‌ای از برکات وجودی آن حضرت و در آخر مصادیقی از نور معرفت حضرت زهراء علیها السلام که برای خویان گذشته تجلی کرده، را بیان می‌کند. خداوند، برای پایداری دین خود و احیای امامت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام را انتخاب کرد، تا اسلام از مدار خویش خارج نگردد، بنابراین تمام خط مشی ایشان حساب شده و به دور از هر گونه نقص است که از حضرت فاطمه علیها السلام الگویی بی‌نظیر برای سایرین می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: حضرت فاطمه علیها السلام، صدیقه، قرون الاولی، معرفت.

مریم کشفی

(نویسنده‌ی مسئول)

طلبه سطح سه، رشته‌ی تفسیر

و علوم قرآنی، مدرسه‌ی

علمیه‌ی حضرت فاطمه علیها السلام

تهران،

kashfima@chmail.ir

دکتر محمد نعمتی

دانش‌آموخته‌ی دانشگاه قرآن

و حدیث قم و مدرس مدعو

دانشکده‌ی اصول‌الدین تهران،

nemati.moh@chmail.ir

تاریخچه‌ی مقاله

دریافت: ۱۴۰۰/۳/۸

پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۲۰

۱. مقدمه

درک ابعاد شخصیت وجودی حضرت زهراء عليها السلام و بیان ابعاد گوناگون زندگی آن بزرگوار، امری بس دشوار است که هیچ عصر و زمانی از عهده‌ی بشر برنیامده است و نخواهد آمد. اگر کسی بتواند به حقیقت معرفت فاطمه زهراء عليها السلام برسد، به درک شب قدر راه پیدا کرده است. روشن است که مقصود از این معرفت، معرفت به مقام نورانیت است؛ وجود نازنینی که خداوند به پیامبرش فرمود: «يا أحمد! لولاك لما خلقت الأفلاك، و لولا على لما خلقتك؛ و لولا فاطمة لما خلقتكما.» (بحرانی اصفهانی، ۱۴۱۳ ق، ج ۱۱، ص ۴۳). اگر تو نبودی آسمان‌ها را نمی‌آفریدم، و اگر علی عليه السلام نبود، تو را نمی‌آفریدم، اگر فاطمه عليها السلام نبود شما دو نفر را خلق نمی‌کردم؛ هم‌چنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما تكاملت النبوة لنبی، حتی أقر بفضلها و محبتها» (همان، ص ۱۶۱). یعنی: نبوت در هیچ پیامبری کامل نشد مگر اینکه به فضل و محبت و معرفت به حضرت زهراء عليها السلام اقرار کرد؛ از این رو دیگر هیچ جای تردید در عظمت شأن و مقام ایشان نیست؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الویل لمن شكّ فی فضل فاطمة» (همان، ص ۱۱۸۶). یعنی: وای بر کسی که در فضیلت زهراء عليها السلام شک روا دارد. از طرفی شناخت آن حضرت بسی دشوار است و از سویی طبق این حدیث تاریخ امت‌های گذشته بر محور معرفت ایشان بنا شده است. پس هر کس به فراخور حال خود باید در جهت رسیدن به

معرفّت ایشان تلاش کند.

معرفّت به حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام واجب است چرا که معرفّت سبب ازدیاد محبت می‌شود و محبت مستلزم تبعیت است هدف هم از معرفّت همین پیروی و تبعیت است که سبب نجات در هر دو جهان است.

در این مقاله به تحلیل حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌پردازیم که فرمود: «وَ هِيَ الصِّدِّيقَةُ الْكُبْرَى وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى» (علامه مجلسی، ۱۳۷۹، ق، ج ۴۳، ۱۰۵) یعنی: او صدیقه کبری است و بر محور معرفّت او تاریخ قرون گذشته شکل گرفت.

حال این سؤال پیش می‌آید که حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام، دخت گرامی پیامبر آخرالزمان حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که به قطع در زمان انبیاء پیشین به دنیا نیامده است، چگونه شناخت ایشان بر پیامبران پیشین ضروری بوده؟

در این مقاله که به روش کتاب‌خانه‌ای و روش توصفی-تحلیلی گردآوری شده است، ضمن شرح حدیث و بیان مراتب معرفّت به آن حضرت، هم‌چنین مراتب خلقت با برکت ایشان، به حجت‌الاهی بودن حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام اشاره می‌کنیم و اینکه او، لیلۃ‌القدر و شفیعۀ روز قیامت است و سپس مصادیقی از تجلی آن حضرت برای انبیای گذشته را بیان کنیم.

۲. مفهوم‌شناسی

ضروری است پیش از تحلیل و بررسی پیرامون این حدیث، مفاهیم مورد نظر از کلمات کلیدی این روایت مشخص گردد، لذا در ادامه، کلمات: دارت، قرون، قرون‌الاولی و معرفّت مورد بررسی قرار گرفته می‌گیرد.

۱.۲. دارت

«دارت» مؤنث کلمه‌ی «دار» است و به معنای جریان پیدا کرد، جاری شد، چرخش پیدا کرد، به حال اوّل برگشت، تغییر جهت داد، دگرگون شد، متداول شد و واقع شد، آمده است. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿... وَ يَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَابُّ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ...﴾ (توبه، ۹۸). یعنی: و برای شما پیشامدهای بد انتظار می‌برند؛ پیشامد بد برای آنان خواهد بود. راغب می‌نویسد: یعنی سختی‌ها و بدی‌ها بر آنان احاطه دارد؛ مثل دایره و محیطی که محتوای خود را در برمی‌گیرد که به هیچ روی راهی برای گریز و رهایی‌شان نیست (راغب اصفهانی، ۱۳۸۱ ش، ج ۱، ص ۶۹۶).

۲.۲. قرون

واژه‌ی قرون تقریباً در فارسی و زبان عربی به یک مفهوم به‌کار می‌رود. این کلمه که جمع کلمه‌ی «قرن» است در مفردات راغب، به مردمی که در یک روزگار زندگی می‌کنند و اهل یک زمانه هستند، گفته شده است (همان، ج ۳، ص ۱۷۵). در کتاب الرائد، «قرن» به معنای شاخ حیوانات، برجستگی کنار سر آدمی که جای شاخ حیوانات است، کناره‌ی خورشید که هنگام غروب ابتدا دیده می‌شود، صد سال، سده و مردمان یک روزگار آمده است (مسعود، ۱۳۸۶ ش، ج ۲، ص ۱۳۶۱). المنجد آن را طنابی که از پوست درخت بافته شده باشد، مقداری مو یا پشم جمع شده و گردآمده، زلف و کاکل زن، مردم یک دوران، صد سال، نسلی بعد از نسل دیگر، پاره‌ای از زمان، معنا شده است (معلوف، ۱۳۷۷ ش، ج ۲، ص ۱۲۳۰). این واژه در فرهنگ معین و عمید به یک معنا آمده که یک دوره‌ی صد

ساله و پاره‌ای از زمان است (عمید، ۱۳۷۱ ش، ص ۹۳۸ و معین، ۱۳۸۴ ش، ج ۲، ص ۱۸۳۵). در این آیه «قرن»، امت و نسل ترجمه شده است: «... وَ جَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ» (الأنعام، ۶). یعنی: و رودبارها را از زیر [شهرهای] آنان روان ساختیم. پس ایشان را به [سزای] گناهان‌شان هلاک کردیم، و پس از آنان نسل‌های دیگری پدید آوردیم. آنچه در این مقاله مورد نظر است، همین معنا است.

۳.۲. قرون الاولى

قرون الاولى، اشاره به امت‌های گذشته دارد این کلمه دو بار در قرآن آمده است، می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (قصص، ۴۳). یعنی: و به راستی، پس از آنکه نسل‌های نخستین را هلاک کردیم، به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ کتاب دادیم که [دربردارنده] ی روشنگری‌ها و رهنمود و رحمتی برای مردم بود، امید که آنان پند گیرند و در جای دیگر فرمود: «قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى» (طه، ۵۱). یعنی: حال نسل‌های گذشته چون است؟ مرحوم طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید: «معنایش این است که امت‌ها و انسان‌های ادوار گذشته‌ای که مردند و نابود شدند و دیگر نه خبری از ایشان هست و نه اثر، چه حالی دارند؟ چگونه کیفر و پاداش اعمال خود را دیدند، با اینکه در عالم هستی نه عاملی از آنان هست و نه عملی و جز نامی و افسانه‌ای از آنان نمانده است؟ (طباطبایی، ۱۳۶۳ ش، ج ۱۴، ص ۲۵۶).

۴.۲. معرفت

در کتاب معجم المقائیس اللغه، در ریشه‌شناسی کلمه‌ی «معرفت» می‌نویسد: از ریشه‌ی «عین، راء، فاء» دو اصل صحیح به دست می‌آید: مصدر اَوَّل (العَرَفَ) است که دلالت بر تتابع و پی‌درپی بودن اجزای شیء و اتصال آن به هم دارد؛ به یال اسب هم از این روی عرف گفته می‌شود، چون پی‌درپی و به هم متصل است. مصدر دوم به معنای سکون، آرامش و طمانینه است؛ زیرا شخصی که به چیزی شناخت پیدا می‌کند به آن آرامش پیدا می‌کند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۸۱).

الرائد کلمه‌ی «معرفت» را که مصدر عَرَفَ، یعرف است، «شناخت»، «پی بردن به حقیقت چیزی» معنا کرده است (مسعود، ۱۳۸۶ ش، ۱۶۲۷) و در المنجد شناخت چیزی آن‌طور که هست آمده (معلوف ۱۳۷۷ ش، ج ۱، ص ۹۷۷). فرهنگ عمید آن را علم و دانش، شناسایی و شناخت چیزی معرفی کرده است (عمید، ۱۳۷۱ ش، ص ۱۱۰۳) و فرهنگ معین آن را علاوه بر علم و دانش، شناسایی، مؤدب و فرهیخته و کسی که دارای ادب نفس است معنا کرده است (معین، ۱۳۸۴ ش، ج ۳، ص ۲۸۸۱). امیرالمؤمنین علیه السلام این‌گونه دعا می‌فرماید: «اللهم نور ظاهری بطاعتک و باطنی بمحبتک و قلبی بمعرفتک ...» (شیخ بهایی، ۱۳۸۴ ش، ص ۴۹) و این بیان‌گر این مطلب است که مقام قلب مقام معرفت انسان است.

مرحوم شعرانی فرق بین علم و معرفت را فرق میان علم مرکب و علم بسیط بیان کرده است. علم بسیط به این معنا است که انسان چیزی را بداند که

موجود است، هر چند نداند ذات و صفات آن شیء چیست، در حالی که در علم مرکب، او، هم به موجود بودن شیء علم دارد هم به صفات آن شیء که در این صورت می‌توان گفت به آن شیء معرفت دارد (شعرانی، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۳۶).

۳. بررسی سند و متن حدیث

این حدیث در شش سند با همین متن از امام جعفر صادق علیه السلام ذکر شده است؛ در «بحار الانوار» از علامه محمد باقر مجلسی رحمته الله (همو، ۱۳۷۹ ق، ج ۴۳، ص ۱۰۵) و «ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار علیهم السلام» از نعمت الله بن عبدالله جزایری این گونه نقل شده است: «عن أبي عبد الله عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمَهْرَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ رُبَّ الدُّنْيَا فَرُبُّعَهَا لَهَا وَ أَمَهْرَهَا الْجَنَّةَ وَ النَّارَ تُدْخِلُ أَعْدَاءَهَا النَّارَ وَ تُدْخِلُ أَوْلِيَاءَهَا الْجَنَّةَ وَ هِيَ الصِّدِّيقَةُ الْكُبْرَى وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى» (همو، ۱۴۲۷ ق، ج ۱، ص ۴۹). در عوالم العلوم از امالی الطوسی از امام صادق علیه السلام آمده است: «وَ هِيَ الصِّدِّيقَةُ الْكُبْرَى، وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى» (بحرانی اصفهانی، ۱۴۱۳ ق، ج ۱۱، ص ۹۱) و در همین کتاب در امالی طوسی، حدیث این گونه آورده شده است: «عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمَهْرَ فَاطِمَةَ عليها السلام رُبَّ الدُّنْيَا، فَرُبُّعَهَا لَهَا، وَ أَمَهْرَهَا الْجَنَّةَ وَ النَّارَ، تُدْخِلُ أَعْدَاءَهَا النَّارَ، وَ تُدْخِلُ أَوْلِيَاءَهَا الْجَنَّةَ؛ وَ هِيَ الصِّدِّيقَةُ الْكُبْرَى، وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى» (همو، ۱۴۱۴ ق، ص ۶۶۸).

این حدیث در تمام اسناد از امام صادق علیه السلام نقل شده است؛ در چهار سند ضمن بحث مهریه آن حضرت بیان شده و در جای دیگر به تنهایی آمده است.

۴. ابعاد معرفت حضرت فاطمه زهراء علیها السلام

برای درک و شناخت حضرت صدیقه کبری علیها السلام مراتبی ذکر شده است، از شناخت آن حضرت به نام، حسب و نسب تا معرفت به حقیقت وجود ایشان، که در این قسمت به بیان آن می‌پردازیم.

۱.۴. شناخت نام، حسب و نسب

قسم اول از معرفت آن است که او را بشناسیم به اسم و لقب، و حسب و نسب که شناختی اسمی حضرت مجال دیگری را می‌خواهد و در شناخت نسبی به یک روایت که در کتاب‌های معتبره‌ی فریقین آمده است، بسنده می‌کنیم.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست آن مخدّره را گرفته و فرمود: «مَنْ عَرَفَ هَذِهِ فَقَدْ عَرَفَهَا، وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهَا فَهِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَ هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي، وَ هِيَ قَلْبِي الَّذِي بَيْنَ جَنْبَيَّ، ...» (علامه مجلسی، ۱۳۷۹ ق، ج ۴۳، ص ۵۴). هر کس او را می‌شناسد که می‌شناسد هر کس نمی‌شناسد او پاره‌ی تن من است ...

پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث شریف خواسته است به مردم بفهماند که فاطمه علیها السلام را بدین گونه بشناسید که او چون روحی در قالب و قلب من است؛ ثمره‌ی این شناخت آن است که مردم با روح و قلب و فؤاد و پاره‌ی تن پیامبر صلی الله علیه و آله باید چنان عمل کنند که با خود شخص شریف پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کنند؛ بدیهی است که حرمت جان پیامبر صلی الله علیه و آله حرمت خود پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ و احترام جزء اعظم، احترام کل است.

۲.۴. شناختن به عنوان حجت الاهی

نوع دوم معرفت آن است که علاوه بر شناختن، ایشان را به علو حسب و سمو نسب، بر اساس روایتی که در آغاز سخن بیان کردیم، او را یکی از حجج الله بدانیم، و صاحب مقامات عالیه و مراتب متعالیه بشناسیم.

از حدیث بر می‌آید، تمام انبیاء و مرسلان پیشین، امت‌های خویش را به معرفت و شناسایی حضرت صدیقه‌ی کبری علیها السلام امر کرده‌اند، و آنها را در عرفان مقامات فاطمیه مکلف کرده‌اند.

۳.۴. جلوه‌ی کلماتی (صفتی) = وجود

از دیگر اقسام معرفت حضرت فاطمه علیها السلام این است که او را به کنه‌اش بشناسیم، و احاطه‌ی تامه به تمام مقامات و کمالات و فضایل و فواضل او پیدا کنیم؛ این چنین معرفتی، جز برای پدر، شوهر و اولاد طاهرینش علیهم السلام که ذریه‌ی او هستند، میسر نیست، اعم از اینکه طالب معرفت او ملک مقرب، یا نبی مرسل باشد.

تاکنون در هیچ عصر و زمانی کسی غیر از پیامبر و اهل بیت علیهم السلام نتوانستند از کنه معرفت ایشان سخن بگویند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّمَا سُمِّيتْ فَاطِمَةُ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا ...» (کوفی، ۱۴۱۰ ق، ص ۵۸۱). یعنی: و همانا او را فاطمه علیها السلام نامیدند، چون مردمان از کسب معرفت واقعی نسبت به وی عاجز هستند.

۴.۴. شناخت به جلوه‌ی عرشی حضرت فاطمه علیها السلام

چهارمین نوع معرفت ایشان، نمایانیدن نورش از جانب خداوند متعال، برای بعضی از پیامبران است؛ مثلاً: از جلوات نوری‌ی او، جلوه‌ای است که با انوار پدر و شوهر و دو فرزند خود حسن و حسین علیهم السلام همراه بود و برای حضرت آدم علیه السلام اتفاق افتاد. چنان که در ضمن روایتی در بحار الأنوار آمده است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه به نصارای نجران نامه نوشت، که رئیس آنها در آن وقت اسقف بود و ظاهراً به نبوت حضرت عیسی علیه السلام معتقد بود، ولی در باطن ایمان به خاتم النبیین صلی الله علیه و آله آورده بود؛ وقتی نامه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را دید، از جای برخاست و قوم خود را موعظه کرد و مشاجرات عدیده میان او و علمای نصارا گذشت، تا آنکه جامعه کبری را که در توصیه‌ی حضرت آدم علیه السلام به فرزندش شیث علیه السلام بود، آوردند، و آن را حکم قرار دادند و در آن ملاحظه کردند وقتی حضرت آدم علیه السلام نگاه کرد، انوار خمسه‌ای را دید که میان ذریه‌ی او حتی پیامبران، مانند ماه تابان در میان کواکب درخشنده بود ... هر امتی را با پیامبری دید ... که نور پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله عالم را منور کرده بود و مشارق و مغارب را فرا گرفته بود، چهار نور در چهار طرف او را احاطه کرده بودند ... آدم علیه السلام عرض کرد: «يا عَالِمَ الْغُيُوبِ وَ يَا غَافِرَ الذُّنُوبِ وَ يَا ذَا الْقُدْرَةِ الْبَاهِرَةِ وَ الْمَشِيئَةِ الْغَالِيَةِ»، این انوار خمسه کیانند؟ «... أَوْحَى اللَّهُ صَلَّى إِلَيْهِ يَا آدَمُ هَذَا وَ هُوَ لِأَيِّ وَ وَسِيْلَتِكَ وَ وَسِيْلَتِهِ مَنْ أَسْعَدْتُ مِنْ خَلْقِي هُوَ لِأَيِّ السَّابِقُونَ الْمُقَرَّبُونَ وَ الشَّافِعُونَ الْمُشَفَّعُونَ وَ هَذَا أَحْمَدُ سَيِّدُهُمْ وَ سَيِّدُ بَرِيَّتِي اخْتَرْتَهُ بِلِعْمِي وَ اسْتَقَفْتُ اسْمَهُ مِنْ اسْمِي فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَ هُوَ مُحَمَّدٌ صَلَّى وَ هَذَا صِنُوهُ وَ وَصِيُّهُ أَرْزَتْهُ بِهِ وَ جَعَلْتُ بَرَكَاتِي وَ تَطْهِيرِي فِي عَقِبِهِ وَ هَذِهِ سَيِّدَةُ إِمَائِي وَ الْبَقِيَّةُ فِي عِلْمِي مِنْ أَحْمَدَ نَبِيِّ وَ هَذَانِ السَّبْطَانِ وَ الْخَلْفَانِ لَهُمْ وَ هَذِهِ الْأَعْيَانُ الصَّارِعُ نُورُهَا أَنْوَارُهُمْ

بَقِيَّةٌ مِنْهُمْ ...» (علامه مجلسی، ۱۳۷۹ ق، ج ۲۱، ص ۳۱۲) پس به وی وحی شد: این اشخاص، وسیله‌ی تو و وسیله‌ی دیگران از بندگان من هستند. آنها سابقون، مقربون، شافعون و مشفعون هستند. این سید آنان محمد ﷺ بهترین خلقم، با علم خود او را انتخاب کردم و نام او را از نام خودم مشتق کردم؛ پس من محمودم و این محمد است، و این وصی و وارث او (علی علی‌ه السلام) و برکاتم را در فرزندان او قرار دادم. و این (فاطمه علی‌ها السلام) سیده و بانوی کنیزانم و بقیه علمم از احمد، نبی من است. این دو (حسن و حسین علی‌هم السلام) فرزندان ایشانند ...

۵.۴. معرفت به نورانیت

شناسایی حضرت زهرا علی‌ها السلام به تجلیات نوری در قرون سالفه، برای پیامبران و سفرای خدای عالمیان که از آن به معرفت نورانیت یاد می‌کنیم، یکی دیگر از ویژگی‌های ایشان است.

بنا بر روایات، اگر کسی بتواند به حقیقت معرفت فاطمه زهراء علی‌ها السلام راه پیدا کند، به شب قدر راه پیدا کرده است. به عبارت دیگر، حقیقت راه‌یابی به شب قدر، راه یافتن به مقام ولایت خداوند متعال و معرفت به مقام نورانیت اولیای الهی است، که این معرفت، عین معرفت خداوند متعال است. در همین باره حضرت علی علی‌ه السلام فرمود: «... مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ ﷻ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَةِ وَ هُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ ...» (علامه مجلسی ۱۳۷۹ ق، ج ۲۶، ص ۱). یعنی: شناخت به نورانیت، شناخت خدا است، شناخت خدا معرفت من است و این همان دین خالص است.

اگر کسی بتواند راه به آستانه‌ی رفیع حضرت فاطمه زهراء علی‌ها السلام پیدا کند و

نورانیت حضرت، در دل او تجلی کند، به شب قدر راه یافته است؛ یعنی همه‌ی این راه‌های طولانی با دست‌یابی به این معرفت پیموده می‌شود، چون هدف چیزی جز قرب، عبودیت و معرفت نیست. آنچه همه‌ی عمر برای رسیدن به آن باید تلاش کرد، معرفت خداوند متعال است و این معرفت فقط از راه معرفت انوار ائمه‌ی معصومان علیهم‌السلام ایجاد می‌شود و وجود صدیقه‌ی طاهره علیها‌السلام به گونه‌ای این نور را در عالم تجلی داده که راه معرفت خداوند متعال و معرفت این انوار الاهی را آسان کرده است.

۵. معرفت حضرت فاطمه علیها‌السلام از ارتفاعات عالم به سمت عمق

آن چنان که مشخص شد، خلقت حضرت صدیقه کبری علیها‌السلام قبل از خلقت حضرت آدم علیه‌السلام بلکه قبل از آفرینش آسمان و زمین بوده است، خداوند نور وجود ایشان را از نور خودش آفرید و در ساق عرش جای داد و سرانجام برای آنکه زمینیان از حقیقت وجود ایشان محروم نگردند آن زهره‌ی آسمان را زهرای زمین قرار داد. در این قسمت به بیان برخی از روایات که روشن‌گر سرّ خلقت وجود ایشان از عرش تا فرش، می‌پردازیم.

۱.۵. خلقت حضرت زهراء علیها‌السلام قبل از آفرینش هستی

خلقت مبارک حضرت پیش از خلقت حضرت آدم علیه‌السلام و حتی قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین بوده است. از امام صادق علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده که فرمود: «خُلِقَ نُورُ فَاطِمَةَ علیها‌السلام قَبْلَ أَنْ تُخْلَقَ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَلَيْسَتْ هِيَ إِنْسِيَّةٌ فَقَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: فَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ. قَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَكَيْفَ هِيَ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ؟ قَالَ: خَلَقَهَا اللَّهُ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مِنْ نُورِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ إِذْ كَانَتْ الْأَرْوَاحُ

فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ ﷻ آدَمَ عُرِضَتْ عَلَى آدَمَ؛ قِيلَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَ أَيْنَ كَانَتْ فَاطِمَةُ؟ قَالَ: كَانَتْ فِي حُقَّةٍ تَحْتَ سَاقِ الْعَرْشِ» (علامه مجلسی ۱۳۷۹ ق، ج ۴۳، ص ۴).
 یعنی: نور فاطمه علیها السلام قبل از اینکه زمین و آسمان خلق شوند، آفریده شد. بعضی از مردم گفتند: ای رسول خدا! پس او از جنس بشر نیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام حوریه ای در لباس انسان است. گفتند: ای رسول خدا چگونه امکان دارد که کسی حوریه و در عین حال انسان باشد؟ فرمود: خداوند متعال قبل از اینکه حضرت آدم علیه السلام را بیافریند، فاطمه علیها السلام را در آن هنگامی که ارواح مخلوقات را خلق می کرد، از نور خود آفرید، پس هنگامی که آدم را آفرید، فاطمه علیها السلام را به او نشان داد.. و در آسمان بدین جهت «منصوره» است که خداوند فرموده: «در آن روز (قیامت) مؤمنان به جهت یاری خدا که هر فردی را بخواهد، یاری دهد خرسند می شوند» امام فرمود: منظور از «نصرت» همان نصرتی است که حضرت فاطمه علیها السلام به دوستان خویش خواهد کرد. گفته شد: ای رسول خدا فاطمه علیها السلام در آن زمان کجا بود؟ فرمود: نور او در حفره ای زیر ساق عرش قرار داشت.

هم چنین قرآن بیان گر این مطلب است که خلقت ایشان قبل از خلقت حضرت آدم علیه السلام بوده است «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (ص، ۷۵). یعنی: ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستانت قدرت خویش خلق کردم سجده نکنی؟ آیا تکبر کردی یا از [جمله] برتری جویانی؟»

شیخ صدوق در علل الشرایع از جابر نقل می کند: شیخ صدوق در کتاب ابو سعید خدری گوید: در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی آمد و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: بفرمائید معنای قول خداوند که خطاب به ابلیس آن گاه که

بر آدم سجده نکرد فرمود: آیا تکبر کرده‌ای یا خود را از بزرگان پنداشتی چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: «أَنَا وَعَلَى وَ فَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ كُنَّا فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ وَ نُسَبِّحُ الْمَلَائِكَةَ بِتَسْبِيحِنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ ﷻ آدَمَ بِالْفَى عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ ﷻ آدَمَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَسْجُدُوا لَهُ وَ لَمْ يَأْمُرْنَا بِالسُّجُودِ فَسَجَدَتِ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ إِلَّا إِبْلِيسَ فَإِنَّهُ أَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» أَي مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسِ الْمَكْتُوبِ أَسْمَاؤُهُمْ فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ فَتَحْنُ بَابَ اللَّهِ الَّذِي يُوتَى مِنْهُ بِنَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ فَمَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ أَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ أَسْكَنَهُ نَارَهُ وَ لَا يَجِبُنَا إِلَّا مَنْ طَابَ مَوْلِدُهُ» (علامه مجلسی، ۱۳۷۹ ق، ج ۱۵، ص ۲۱). یعنی: برتر از فرشتگان من و علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ هستیم، ما دو هزار سال پیش از خلقت آدم در سرادق عرش، مکانی ویژه از عرش تسبیح خدا می‌گفتیم و فرشتگان به پیروی از ما و همانند ما خدا را تسبیح می‌کردند تا اینکه خداوند بعد از خلق آدم دستور داد فرشتگان بر او سجده کنند و به ما دستور سجده بر آدم نداد، همه فرشتگان سجده کردند ولی ابلیس از سجده بر آدم خودداری کرد، خداوند خطاب به ابلیس فرمود: آیا گرفتار تکبر شدی یا پنداشتی که جزء بزرگانی هستی که بر آنها دستور سجده بر آدم ندادم؟ یعنی آیا گمان کردی جزء پنج نفری هستی که نامشان بر سرادق عرش نوشته شده است؟ ما همان درب گشوده‌ی الاهی هستیم که مردم از طریق آن در پیشگاه خداوند بار می‌یابند هدایت شده‌ها به وسیله‌ی ما هدایت می‌شوند هرکسی ما را دوست بدارد خدا او را دوست می‌دارد و او را در بهشت خویش جای می‌دهد و هرکس با ما دشمنی کند، خداوند از او نفرت دارد و او را در جهنم مسکن می‌دهد البته فقط حلال زاده‌ها ما را دوست می‌دارند.

۲.۵. خلقت حضرت فاطمه علیها السلام از نور خداوند

به امام صادق علیه السلام گفتیم: چرا حضرت فاطمه علیها السلام، زهراء نامیده شد؟ امام علیه السلام فرمود: «لَأَنَّ اللَّهَ ﷻ خَلَقَهَا مِنْ نُورٍ عَظَمْتِهِ فَلَمَّا أَشْرَقَتْ أَضَاءَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضُ بِنُورِهَا وَ غَشِيَتْ أَبْصَارَ الْمَلَائِكَةِ وَ خَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ لِلَّهِ سَاجِدِينَ وَ قَالُوا إِلَهَنَا وَ سَيِّدَنَا مَا لِهَذَا النُّورِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ هَذَا نُورٌ مِنْ نُورِي أَسَكَنْتُهُ فِي سَمَائِي خَلَقْتُهُ مِنْ عَظَمَتِي أُخْرِجُهُ مِنْ صُلْبِ نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِي أَفْضَلُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أُخْرِجُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ أُمَّةً يَقُومُونَ بِأَمْرِي يَهْدُونَ إِلَى حَقِّي وَ أَجْعَلُهُمْ خُلَفَائِي فِي أَرْضِي بَعْدَ انْقِضَاءِ وَحْيِي» (شیخ صدوق، ۱۳۹۱ ش، ج ۱، ص ۴۹۳). یعنی: زیرا خداوند متعال او را از نور عظمت خود آفرید، و هنگامی که نورش درخشیدن گرفت، آسمان‌ها و زمین به نور او روشن شدند و چشمان ملائکه خیره ماند، پس سجده کرده و از خدای سبحان پرسیدند: خدایا! اینچه نوری است؟ خداوند فرمود: این شعبه‌ای از نور من است که آن را آفریده‌ام و از صلب یکی از پیامبرانم که او را بر سایر پیامبران برتری داده‌ام، خارج می‌کنم؛ و از این نور رهبران و امامانی به وجود می‌آیند که پس از انقطاع وحی مردم را به سوی حق هدایت می‌کنند.

۳.۵. حوریه الانسیه

در کتاب بحار الانوار و مستدرک الوسائل به سند مشترک از دلائل الاثمه این‌گونه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خُلِقَ نُورُ فَاطِمَةَ علیها السلام قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَ فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: يَا نَبِيَّ اللَّهُ فَلَيْسَتْ هِيَ إِنْسِيَّةً. فَقَالَ صلی الله علیه و آله: فَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةً. قَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهُ وَ كَيْفَ هِيَ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةً؟ قَالَ صلی الله علیه و آله: خَلَقَهَا اللَّهُ ﷻ مِنْ نُورِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ ...» (علامه مجلسی، ۱۳۷۹ ق، ج ۴۳، ص

۴). یعنی: نور فاطمه علیها السلام قبل از اینکه زمین و آسمان خلق شوند، آفریده شد. بعضی از مردم گفتند: ای رسول خدا! پس او از جنس بشر نیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام حوریه‌ای در لباس انسان است. گفتند: ای رسول خدا چگونه امکان دارد که کسی حوریه، و در عین حال انسان باشد؟ فرمود: خداوند متعال، فاطمه علیها السلام را قبل از اینکه آدم علیه السلام را بیافریند، در آن هنگامی که ارواح مخلوقات را خلق می‌کرد، از نور خود آفرید ...

۴.۵. ولادت حضرت زهراء علیها السلام

بشارت ولادت حضرت فاطمه علیها السلام در شب معراج به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده شد: حتی نام مبارک ایشان در آن شب توسط خداوند متعال نهاده شد: «یا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبَشِّرُكَ بِفَاطِمَةَ مِنْ خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ ...» (همان، ج ۸، ص ۱۵۱). یعنی: حقیقت تولد ایشان که بسیار زیبا و اسرارگونه است، ضمن حدیثی به طور خلاصه بیان می‌شود. روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ابطح با امیرالمؤمنین علیه السلام و عمار بن یاسر و منذر بن ضحاح و حمزه و عباس و ابوبکر و عمر نشستند، ناگاه جبرئیل با صورت اصلی خود نازل شد و بال‌های خود را گشود تا مشرق و مغرب را پر کرد و آن حضرت را ندا کرد که: ای محمد! خداوند اعلی تو را سلام می‌رساند و امر می‌کند که چهل شبانه‌روز از خدیجه علیها السلام دوری اختیار کنی؛ پس آن حضرت چهل روز به خانه خدیجه علیها السلام رفت و روزها روزه می‌داشت و شب‌ها تا صبح عبادت می‌کرد. در این مدت در خانه‌ی فاطمه بنت اسد علیها السلام سکنی گزید. چون چهل روز تمام شد، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند اعلی تو را سلام می‌رساند که مهیا شو برای تحفه و کرامت من، پس ناگاه

میکائیل نازل شد و طبقی آورد که دستمال از سندس بهشت بر روی آن پوشیده بودند و در پیش آن حضرت گذاشت و گفت: پروردگار تو می‌فرماید که امشب بر این طعام افطار کن؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: که هر شب چون هنگام افطار آن حضرت می‌شد مرا امر می‌کرد که در را می‌گشودم که هر که خواهد، بیاید و با آن حضرت افطار کند، در این شب مرا فرمود: که بر در خانه بنشین و مگذار کسی داخل شود که این طعام بر غیر من حرام است؛ پس چون اراده افطار کرد، طبق را گشود، و در میان آن طبق از میوه‌های بهشت یک خوشه خرما و یک خوشه انگور بود و جامی از آب بهشت، پس از آن میوه‌ها تناول فرمود که سیر شد و از آن آب آشامید تا سیراب شد، و جبرئیل از ابریق بهشت آب بردست مبارکش می‌ریخت و میکائیل دستش را می‌شست و اسرافیل دستش را از دستمال بهشت پاک می‌کرد و طعام باقی مانده با ظرف‌ها به آسمان بالا رفت. و چون حضرت برخاست که مشغول نماز شود، جبرئیل گفت که در این وقت نماز تو را جایز نیست (معلوم است که مراد نمازهای نافله و مستحبی است نه نماز فریضه چه دأب نبی و امام بر آن است که نماز را مقدم بر افطار می‌دارند) باید که هم‌اکنون به منزل خدیجه علیها السلام بروی و با او مضاجعت کنی که حق تعالی می‌خواهد که در این شب از نسل تو ذریه‌ای طیبه خلق کند. پس آن حضرت متوجه خانه‌ی خدیجه علیها السلام شد. این چنین زمین منور به نور وجود نازنین حضرت زهرا ی اطهر شد (ن. ک، علامه مجلسی، ۱۳۷۹ ق، ج ۱۶، ص ۷۸).

۶. معرفت حضرت فاطمه علیها السلام در مسیر نشأت به سمت آینده

حضرت زهرا ی مرضیه علیها السلام حجت خدا امامان است و یازده اختر آسمان

امامت و ولایت، همگی تالو یافته از نور وجود انور حضرت فاطمه عَلَيْهَا می‌باشند و همه‌ی قرآن خلاصه شده در وجود ایشان است؛ هم‌چنین او، مؤید حضرت ولی عصر عَلَيْهِ السَّلَام و شفیع‌ی روز محشر است.

۱.۶. حجتی الاهی بر اولیای خدا

حجت الاهی، مقامی والا و کمالی، وجودی است که در اثر شأن علمی و عملی حاصل می‌شود. اگر اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام حجت‌های الهی بر مردم‌اند، فاطمه عَلَيْهَا حجت خدا بر ایشان است. امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «تَحْنُ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَي خَلْقِهِ وَ جَدَّتْنَا فَاطِمَةَ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَيْنَا» (بحرانی، ۱۴۱۳ ق، ج ۱۱، ص ۱۰۲۹). یعنی: ما حجت خداوند بر خلق هستیم، و فاطمه حجت بر ماست. امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام نیز می‌فرماید: «وَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (طبرسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۴۶۷). یعنی: دختر پیامبر خدا برای من اسوه‌ای نیکوست.

فاطمه زهراء عَلَيْهَا واسطه‌ی علمی وصول قرآن به ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام و فیض الاهی بر فرزندان‌ش است، و بالتبع حجت بر آن‌ها خواهد بود یا چنان‌که در تفسیر آیه‌ی نور «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ ...» (نور، ۳۵). یعنی: خداوند نوری است که آسمان‌ها و زمین به سبب آن پدید آمده‌اند؛ صالح بن سهل همدانی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده که حضرت فرمود: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ»: فَاطِمَةُ عَلَيْهَا، «فِيهَا مِضْبَاحٌ»: الْحَسَنُ، «الْمِضْبَاحُ فِي رُجَاةٍ»: الْحُسَيْنُ؛ «الرُّجَاةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»: فَاطِمَةُ «كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»: بَيْنَ نِسَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا ... «نُورٌ عَلَى نُورٍ»: إِمَامٌ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامٍ؛ «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ»: يَهْدِي اللَّهُ لِلْأَيِّمَةِ مَنْ يَشَاءُ» (شیخ کلینی، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۱۹۵).

یعنی: خدا نور آسمان‌ها و زمین است، حکایت نور او چون فانوسی است، آن فانوس فاطمه علیها السلام است و اینکه در آن فانوس چراغی است، آن چراغ حسن علیه السلام است، چراغی که در آبگینه است، منظور حسین علیه السلام است، آبگینه مانند اختر درخشانی است، آن اختر درخشان، در میان زنان جهان فاطمه علیها السلام است ... نوری است روی نور، از فاطمه علیها السلام امامی پس از امامی آید، خدا هر که را که خواهد با امامان رهبری کند.

بر اساس این تفسیر حضرت ام‌الائمہ علیها السلام مشکاتی است که مصباح درخشان ائمه علیهم السلام در او جای گرفته و انوار ایشان از مشکات وجود قدسی فاطمه زهراء علیها السلام بر عالم تابش گرفته است.

۲.۶. اولین شهید راه ولایت

با غروب غم‌بار خورشید رسالت، سیاهی غصب حق و غبار غربت، اندیشه‌ی خردورزان را آزار می‌داد، به گونه‌ای که کم‌تر کسی یارای حضور در صحنه‌های اعتقادی و دفاع در عرصه‌ی اجتماعی را در خود می‌دید. رسول گرامی صلی الله علیه و آله در حالی چشم از جهان فرو بست که تشنگان قدرت در کمین نشسته بودند و هنوز پیکر مبارک آن حضرت دفن نشده بود که منتظران فرصت در سقیفه جمع شدند و برخلاف دستور خداوند و فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله خلافت را از علی علیه السلام گرفته و به دیگری سپردند و با تمام توان و قدرت به صحنه‌ی سیاسی آمدند. مسلمانان در آن آزمایش سخت با سکوت خود راه خطا را در پیش گرفتند؛ روح حماسی و شهادت‌طلبی در میدان‌های جنگ را از دست دادند و شمشیرها را غلاف کردند و تنها نظاره‌گر حوادث تلخ شدند. در این میان بانوی بزرگ اسلام حضرت

فاطمه علیها السلام برتر از هزاران مرد قدرتمند علم‌پیکار با سران ظلم و غصب را بردوش گذاشت تا هدایت نبوی و ولایت علوی را پاس بدارد و به گوش آیندگان برساند. مشی سیاسی فاطمه علیها السلام مشیی آگاهانه، توأم با بینش و بصیرت، اندیشیده و حساب‌شده، انتخابی و گزینش‌شده و مبتنی بر ایمان و عقیده است. شب‌ها همراه علی علیه السلام به در خانه مهاجر و انصار می‌رفت و وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حمایت از ولایت را در یادها زنده می‌کرد. اگر جز کلام سرد و بی‌مهری نمی‌شنید! در قضیه‌ی فدک آن چیزی که جوهر اصلی کارها و پیگیری‌های دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، دفاع از حق ولایت حضرت علی علیه السلام بود. مشی او گاه مشی اعتراض، بی‌اعتنایی، عدم تأیید دستگاه حاکم، گاه مشی محاکمه‌ی خلیفه‌ی غاصب بود و سرانجام که فریادش به جایی نرسید، گریست، آن هم نه برای عقده‌ی دل خالی کردن، بلکه برای بیدار کردن و هوشیار کردن اذهان به سویی که در آن حقی را زنده دفن کرده‌اند. در این راه باکی از کتک خوردن و آزار و اذیت و شهادت نداشت. آخرین شیوه‌ی مبارزاتی ایشان وصیت به دفن شبانه و مخفی ماندن قبر مطهرشان از همگان است، تا برای همیشه‌ی تاریخ این سؤال در اذهان باقی بماند چرا قبر شریف دردانه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر کسی آشکار نیست؟

۳.۶. ارتباط قرآن و اهل بیت علیهم السلام با وجود ایشان

خدای متعال دو چیز به پیامبر صلی الله علیه و آله داده است که سرآمد همه‌ی نعمت‌ها و خیرات است: قرآن و اهل بیت علیهم السلام. در روایات، لیلۃ القدر که ظرف نزول قرآن است به حضرت فاطمه زهراء علیها السلام تفسیر شده است و نیز ائمه علیهم السلام که نور الله هستند به واسطه‌ی حضرت زهرا علیها السلام تنزل پیدا کرده‌اند. بر این اساس، ادامه‌ی

وجود مقدس نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت زهراء عَلَيْهَا السَّلَام است، و ایشان کوثر عطا شده از خدای متعال به نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند. پس وقتی به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت ابتر داد، مقصود ادامه‌ی نسل ظاهری نیست، بلکه ادامه‌ی فرهنگ نبوت، هدایت و ادامه‌ی نور نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. به پیامبر گفتند: اگر شما بروید، نور شما هم قطع می‌شود! خدا می‌فرماید: ما به تو کوثر داده‌ایم.

حضرت زهراء عَلَيْهَا السَّلَام، آن کوثری است که دو حقیقت قرآن و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام از طریق او در عالم جاری می‌شود و باقی می‌ماند. کوثر خاص رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که همه‌ی علوم و معارف از آن جاری می‌شود. پس از واقعه‌ی جان‌گداز کربلا فقط، حضرت امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَام و فرزندش امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَام که آن زمان چهار سال داشت، حضور داشتند؛ اما عالم را این شجره‌ی طیبه‌ی طوبای ولایت فرا گرفته است (نک: حسن زاده املی، ۱۳۷۹ ش، ص ۲۰۸).

۴.۶. درک حضرت زهراء درک لیلۃ القدر

حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام، لیلۃ القدر است. و یازده قرآن ناطق از این لیلۃ القدر مبارک فرود آمدند. در این حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، لیلۃ، فاطمه و قدر، الله است، کسی که فاطمه را آن سان که حق معرفت او است شناخت، همانا لیلۃ القدر را درک کرده است؛ و آن حضرت بدین علّت فاطمه نامیده شد که خلق از معرفتش بریده شده است «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» و از شب قدر، چه آگاهت کرد. شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است؛ یعنی بهتر از هزار مؤمن است «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»، (ملائکه) مؤمنانی هستند واجد و دارنده‌ی علم

آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند. و (الروح) روح القدس است و آن فاطمه است. ﴿بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ، سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ﴾ در آن [شب] فرشتگان، باروح، به فرمان پروردگارشان، برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند؛ [آن شب] تا دم صبح، صلح و سلام است؛ یعنی به اذن و فرمان پروردگارشان از جهت هر کاری این شب سلام است، یعنی سلامتی و برکت و فضیلت تا طلوع فجر، یعنی تا زمان خروج قائم آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (همان، ص ۵-۲۰۳، برگرفته از علامه مجلسی، ۱۳۷۹ ق، ج ۲۵ ص ۹۷).

۵.۶. حضرت صدیقه عَلَيْهَا السَّلَامُ و ظهور حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ

صدیقه طاهره عَلَيْهَا السَّلَامُ دنبال دولت مستعجل نبود؛ آن چنان که سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ دنبال تغییر موازنه قدرت در شرایط تاریخی سال ۶۱ نبود، چون حضرت عَلَيْهَا السَّلَامُ می‌دانست بعد از شهادت ایشان هم، مردم آمادگی ندارند و دنبال امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ نمی‌آیند؛ هم چنان که در روایات، اشاره شده، حضرت دنبال اقامه‌ی تاریخی حکومت حق هستند که در ظهور و رجعت اتفاق می‌افتد؛ دنبال ارتقاء وجدان بشر بودند و می‌خواستند اخلاق بشر را به جایی برسانند که تحمل ولایت کفر را نکند و جز ولایت حق را تحمل نکند.

صدیقه طاهره عَلَيْهَا السَّلَامُ هم می‌دانستند باید قرن‌ها بگذرد تا عالم به مدار خودش باز گردد. تصرف ایشان برای بازگرداندن عالم به مدار حق بود؛ لذا مزد ایشان ظهور امام عَنْكَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَحْمَةُ الشَّرِيفِ است. یکی از وعده‌هایی که خدای متعال به ایشان داده است این است که ظهور حتماً اتفاق می‌افتد. عصر ظهور، عصر تجلی حضرت زهراء عَلَيْهَا السَّلَامُ از ورای امام زمان عَنْكَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَحْمَةُ الشَّرِيفِ است که فرمود: «سَلَّلَتْ مِنْهَا أَنْوَارَ الْأَيَّمَةِ»

(علامه مجلسی، ۱۳۷۹ ق، ج ۹۷، ص ۱۹۹).

وقتی امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام ظهور می‌کنند به واسطه‌ی امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام که از طریق حضرت زهراء عَلَيْهَا السَّلَام به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده شده است، شمس نبوت نیز تجلی می‌کند: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» (الشمس، ۲۰۱). یعنی: سوگند به خورشید و تابندگی اش و سوگند به ماه چون پی [خورشید] رود.

در روایات آمده است: این خورشید، وجود مقدس رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام فرزند حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام همان نهاری است که وقتی ظهور می‌کند، نور نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تجلی می‌دهد. ابو بصیر از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌پرسد: «عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا)»، قَالَ: الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْضَحَ اللَّهُ بِهِ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قُلْتُ: «وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام قُلْتُ: «وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» قَالَ: ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا لِلْأَمْرِ - دُونَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ جَاسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ، فَعَشُّوا دِينَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ - وَ هُوَ قَوْلُهُ: «وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا»، قَالَ: يَغْشَى ظُلْمَهُمْ صَوَاءَ النَّهَارِ، قُلْتُ: «وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» قَالَ: ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَام يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَجْلِي لِمَنْ يَسْأَلُهُ، فَحَكَى اللَّهُ قَوْلُهُ: «وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۸، ص ۵۰).

۶.۶. شفاعت حضرت زهراء عَلَيْهَا السَّلَام در قیامت

عظمت و مقام حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام در آن روز چنان است که خداوند به خاطر حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام دوستان آن حضرت را از آتش و عذاب رهایی می‌بخشد. امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: هنگامی که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام به در بهشت می‌رسد به پشت سرش

نگاه می‌کند. ندا می‌رسد «ای دختر حبیبیم! اینک که دستور داده‌ام به بهشت بروی نگران چه هستی؟ فاطمه علیها السلام جواب می‌دهد: ای پروردگار! دوست دارم در چنین روزی با پذیرش شفاعتم، مقام و منزلتم معلوم شود. ندا می‌رسد، ای دختر حبیبیم! برگرد و به مردم بنگر و هر که در قلبش دوستی تو یا یکی از فرزندان نهفته است، داخل بهشت گردان. علو مقام آن بانوی دو عالم چنان است که خداوند به خاطر ایشان به دوستان آن حضرت نیز مقام شفاعت می‌دهد (شیخ صدوق، ۱۳۹۱ ش، ص ۴۹۳).

۱.۷. بروز صفات فاطمی در سیر زمانی خوبان گذشته

از آن زمان که گره‌ی کار حضرت آدم علیه السلام به دست حضرت فاطمه علیها السلام گشوده شد، و به واسطه‌ی ایشان توبه‌ی آدم علیه السلام مورد قبول حضرت حق قرار گرفت؛ بنی‌آدم آموخت در شداید و ناگواری‌های زمان، دستاویزی محکم و ناگسستنی نیاز دارد که از ابتلائات به سلامت عبور کند. حضرت فاطمه علیها السلام نه تنها سبب آمرزش آدم علیه السلام بود که نور ایشان برای سایر انبیاء علیهم السلام نیز تجلی داشت؛ به همین واسطه برخی از این تجلیات ذکر می‌گردد.

۱.۷. حضرت آدم علیه السلام

وقتی در بهشت، آدم به حوا و حوا به آدم نگریستند، و از نیکویی جمال خویش به شگفت آمدند، گفتند: آیا خداوند سبحان، از ما خلقی بهتر خلق فرمود؟ پس به جبرئیل وحی رسید که آدم و حواء را به فردوس اعلی ببر، و دری از فلان قصر به روی ایشان بگشا. پس جبرئیل: قصری برایشان عرضه داشت که از یاقوت احمر بود. و در آن تختی از طلا نهاده، که قوائم آن از در سفید بود. و بر آن تخت،

جاریه‌ای نشسته با نور و ضیاء و حسن و بهاء، که شعاع جمالش بر آن قصر تابیده، و آن را، بلکه تمام فردوس را، روشن کرده بود. و بر سر آن جاریه، تاجی مرصع به جواهر که مانند آن جاریه، آدم و حواء ندیده بودند. پس آدم به جبرئیل گفت: این جاریه کیست؟ گفت: فاطمه‌ی زهراء عَلَيْهَا السَّلَام دختر محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. آدم پرسید: شوهر او کیست؟ پس فرمان رسید قصر دیگری را که از یاقوت بود، بگشا. چون جبرئیل در آن قصر را گشود، آدم دید که در آن قبه‌ای از کافور و تختی از طلا بود. و جوانی بر آن نشسته که روی نکویش در حسن، بهتر از حسن روی یوسف صدیق می‌نمود. پس جبرئیل گفت: این است شوهر او علی بن ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَام. پس آدم سؤال کرد: آیا آن جاریه را فرزندی هست؟ ندا رسید که: ای جبرئیل، از برای آدم آن قصر که از مروارید است، بگشا. چون در آن قصر را گشود، آدم دید که در آن قبه‌ای از زبرجد سبز، و تختی از عنبر اشهب بود. و بر آن صورت دو جوان، یعنی جناب امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام و جناب امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام را مشاهده کرد. پس آدم و حواء، از عزم سابق منفسخ شدند. و از آن سخن که گفته بودند، پشیمان گردیدند (شامی، ۱۴۲۰ ق، ص ۹۱).

۲.۷. حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام

خداوند دو جا در قرآن می‌فرماید: ما به او وحی کردیم زیر نظر ما کشتی را بسازد: ﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحَيْنَا..﴾ (المؤمنون، ۲۷) و ﴿وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحَيْنَا وَ لَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُونَ﴾ (هود، ۳۷). یعنی: و زیر نظر ما و [به] وحی ما کشتی را بساز، و درباره‌ی کسانی که ستم کرده‌اند با من سخن مگوی، چرا که آنان غرق شدند اند.

از جلوات نورانی حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ، جلوه‌ای است که برای نوح نبی الله عَلَيْهِ السَّلَامُ در وقت ساختن کشتی نمودار شد. چنان‌که انس بن مالک از حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایتی نقل می‌کند در هلاک قوم نوح و بنای سفینه و شقِّ الواح ساجیه، و آوردن تابوتی که در آن یک صد و بیست و نه هزار مسمار برای کوبیدن بر آن سفینه با پنج مسماری که باقی مانده بود. در این روایت است که مسماری که به نام حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، در طرف راست کشتی کوبید؛ و مسماری که به نام حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ بود، به طرف چپ کشتی کوبید، و از محل هر یک نوری ساطع شد و مسماری که به نام فاطمه زهراء عَلَيْهَا السَّلَامُ بود، در طرف مسمار جناب سید مختار کوبید، پس روشن شد. و نوری ظاهر شد و عالم را روشن کرد. و عبارت آن روایت در این مقام این است: فزهرو اشرق وانار. پس جبرئیل امین به حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ خبر داد که این نور فاطمه طاهره بنت خیر الاولین و الآخِرین و خاتم الانبیاء و المرسلین است. و دو مسمار دیگر را در طرفین سفینه. که به نام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ و حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بود کوبید، و از مسمار حضرت حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ، علاوه از ظهور نور نداوه‌ای از دم جوشید و ظاهر شد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «أَنَّهُ قَالَ لَمَّا أَرَادَ اللهُ تَجَدُّدَ أَنْ يَهْلِكَ قَوْمَ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ أَنْ شَقَّ الْوَأَحَ السَّاجِ فَلَمَّا شَقَّهَا لَمْ يَدْرِ مَا يَصْنَعُ بِهَا فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَرَاهُ هَيْئَةَ السَّفِينَةِ وَمَعَهُ تَابُوتٌ فِيهِ مِائَةٌ أَلْفٍ مِسْمَارٍ وَتِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ مِسْمَارٍ فَسَمَّرَ بِالْمِسْمَارِ كُلِّهَا السَّفِينَةَ إِلَى أَنْ بَقِيَتْ خَمْسَةٌ مِسْمَارٍ فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مِسْمَارٍ مِنْهَا فَأَشْرَقَ فِي يَدِهِ وَأَضَاءَ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدَّرِيُّ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ فَتَحَيَّرَ مِنْ ذَلِكَ نُوحٌ فَأَنْطَقَ اللهُ ذَلِكَ الْمِسْمَارَ بِلِسَانٍ طَلَقَ ذَلِكَ فَقَالَ عَلَى اسْمِ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ فَهَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ لَهُ يَا جَبْرَائِيلُ مَا هَذَا الْمِسْمَارُ الَّذِي مَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ قَالَ هَذَا بِاسْمِ خَيْرِ الْأَوْلِيِّنَ وَالْآخِرِينَ - مُحَمَّدِ

بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَسْمِرُهُ فِي أَوْلَاهَا عَلَى جَانِبِ السَّفِينَةِ الْيَمِينِ ثُمَّ صَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مِسْمَارٍ ثَانٍ فَأَشْرَقَ وَأَنَارَ فَقَالَ نُوحٌ وَمَا هَذَا الْمِسْمَارُ قَالَ مِسْمَارُ أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَأَسْمِرُهُ عَلَى جَانِبِ السَّفِينَةِ الْيَسَارِ فِي أَوْلَاهَا ثُمَّ صَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مِسْمَارٍ ثَالِثٍ فَزَهَرَ وَأَشْرَقَ وَأَنَارَ فَقَالَ هَذَا مِسْمَارُ فَاطِمَةَ فَأَسْمِرُهُ إِلَى جَانِبِ مِسْمَارِ أَبِيهَا ثُمَّ صَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مِسْمَارٍ رَابِعٍ فَزَهَرَ وَأَنَارَ فَقَالَ هَذَا مِسْمَارُ الْحَسَنِ فَأَسْمِرُهُ إِلَى جَانِبِ مِسْمَارِ أَبِيهِ ثُمَّ صَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مِسْمَارٍ خَامِسٍ فَأَشْرَقَ وَأَنَارَ وَبَكَى فَقَالَ يَا جَبْرَيْلُ مَا هَذِهِ النَّدَاؤَةُ فَقَالَ هَذَا مِسْمَارُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ فَأَسْمِرُهُ إِلَى جَانِبِ مِسْمَارِ أَخِيهِ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ ﴿وَ حَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَ دُسْرِ﴾ (قمر، ۱۳) قَالَ النَّبِيُّ ﷺ الْأَلْوَاحُ حُشْبُ السَّفِينَةِ وَ نَحْنُ الدُّسْرُ لَوْلَانَا مَا سَارَتِ السَّفِينَةُ بِأَهْلِهَا» (ابن طلوس، ۱۴۰۹ ق، ص ۱۱۹ و علامه مجلسی ۱۳۷۹ ق، ج ۴۴، ص ۲۳۰).

۳.۷. حضرت ابراهیم علیه السلام

از جلوات نورانیه‌ی حضرت فاطمه علیه السلام، جلوه‌ای است که برای حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام فرمود. چنان‌که در خصایص الفاطمیه علیه السلام است که: در قدسیات، ارائه‌ی ملکوت سماوات به حضرت ابراهیم علیه السلام و مشاهده‌ی انوار خمسهِ طیبه و جلوه‌ی نوری حضرت فاطمه علیه السلام در نظر مهر انور آن بزرگوار، به اتفاق فریقین بسیار تکرار شده است؛ از آن جمله: چون خداوند منان، ابراهیم علیه السلام را خلق کرد، پرده از چشم‌های او برداشت، تا آنکه نظر به جانب عرش کرد. پس دید نوری را که ساطع و لامع است. عرض کرد: الهی و سیدی، اینچه نور است؟ خطاب رسید: این نور محمد صلی الله علیه و آله صفی من است. پس عرض

کرد: خدایا، در جانب او نور دیگری را مشاهده می‌کنم. خطاب رسید: ای ابراهیم، این نور علی علیه السلام است که ناصر من است. پس عرضه داشت: خدایا در پهلوئی آن دو نور، نور سوّمی را می‌بینم. خطاب رسید: ای ابراهیم، آن فاطمه علیها السلام است که در مقام و مرتّبیت، تالی پدر و شوهر خود است. و من، دوستان این فاطمه علیها السلام را از آتش جهنم جدا کردم. پس ابراهیم علیه السلام عرض کرد: الهی و سیدی، دو نور دیگر مشاهده می‌کنم که در طرف راست آن سه نور واقع شده‌اند. خطاب رسید: آن دو نور، نور حسن علیه السلام و حسین علیه السلام هستند که تالی پدر و جد و مادر خوداند. پس ابراهیم علیه السلام عرض کرد: الهی و سیدی، نه نور دیگر را ملاحظه می‌کنم که در اطراف آن پنج نور حلقه زده‌اند. خطاب رسید: ای ابراهیم، آنها نورهای ائمه علیهم السلام هستند، که از نسل آن پنج نور موجود می‌شوند (علامه مجلسی، ۱۳۷۹ ق، ج ۳۶، ص ۲۱۴-۲۱۳).

۴.۷. حضرت عیسی علیه السلام

ادر قرآن کریم چهار مرتّبیه واژه‌ی روح القدس به کار رفته که سه بار آن، مربوط به حضرت عیسی علیه السلام است. خداوند در سوره‌ی بقره فرمود: ﴿... وَ آتینا عیسیٰ ابْنَ مَرْیَمَ الْبِنَاتِ وَ اَیْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ...﴾ (البقره، ۲۵۳). یعنی: به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم، و او را به وسیله‌ی روح القدس تأیید کردیم؛ هم چنین در سوره‌ی مائده می‌فرماید: ﴿اِذْ قَالَ اللهُ يَا عیسیٰ ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتی عَلَیْکَ وَ عَلَی وَالِدَتِکَ اِذْ اَیْدْتُکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ ...﴾ (المائده، ۱۱۰). یعنی: هنگامی را که خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم، نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور، آن گاه که تو را به روح القدس تأیید کردم. در اینجا باید به این نکته

تاکید کرد که حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و مادرشان حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ توسط روح القدس تأیید شدند، در واقع به همین دلیل معجزه برای حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ رخ می‌داد و حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ بدون اینکه همسری داشته باشد، فرزندی را به دنیا آورد. هم‌چنین حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به برکت همین تأیید، توانایی‌هایی برای ایجاد شد که از جمله آن توانمندی‌ها، بدون پدر به دنیا آمدن و سخن گفتن ایشان در گهواره با مردم است، هم‌چنین ایشان در هنگام پیری هم با مردم سخن می‌گوید، منظور از سخن گفتن ایشان در دوران پیری بر اساس اسناد و روایت سخن گفتن پیش از دوران ظهور است. در همین راستا، خداوند در سوره‌ی نساء می‌فرماید ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾ (النساء، ۱۵۹). یعنی: و از اهل کتاب، کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد، و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.

این یعنی تمام اهل کتاب پیش از مرگ حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به او ایمان می‌آورند و پشت سر او قرار می‌گیرند تا اینکه عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ آنها را به امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ و عَلَيْهَا السَّلَامُ ملحق می‌کند، این کار عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در راستای نصرت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ و عَلَيْهَا السَّلَامُ است، اهل کتاب به وسیله‌ی عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ جذب و در نتیجه شیعه می‌شوند، کاری که حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در این موقعیت انجام می‌دهد، کاری بس بزرگ است و از عهده‌ی کسی بر نمی‌آید و این، اهمیت و عظمت کار عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را نشان می‌دهد. هم‌چنین معجزات عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ اعم از حیات بخشیدن و زنده کردن مردگان، از گل پرنده ایجاد کردن، شفا دادن نابینا، خبر دادن از غیب و ... همگی برگرفته از تأیید روح القدس است، بنابراین اگر حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ توانست در گهواره سخن

بگوید و اگر تاکنون حدود ۲۰۰۰ سال عمر کرده و اگر می‌تواند پیش از دوران ظهور نیز با مردم سخن بگوید باز هم به خاطر تأیید روح القدس است.

بر اساس روایات اهل بیت علیهم‌السلام روح القدس، در محضر حضرت زهراء علیها‌السلام است، در تأیید این سخن به روایاتی در این باره اشاره می‌کنیم: امام صادق علیه‌السلام ذیل آیه‌ی «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ»، می‌فرماید: «وَأَمَّا قَوْلُهُ «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» يَعْنِي: فَاطِمَةَ علیها‌السلام وَقَوْلُهُ «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا»... وَالرُّوحُ رُوحُ الْقُدُسِ وَهُوَ فِي فَاطِمَةَ علیها‌السلام» (علامه مجلسی، ۱۳۷۹ ق، ج ۲۵، ص ۹۷). و در روایت دیگر: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» اللَّيْلَةُ «فَاطِمَةُ»، وَ الْقَدْرُ «اللَّهُ»، فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ...» (کوفی، ۱۴۱۰ ق، ص ۵۸۱). یعنی: منظور از «اللیلة»، فاطمه علیها‌السلام و منظور از «القدر»، خداوند است، پس هر کس معرفت به حضرت زهراء علیها‌السلام پیدا کند، آن‌گونه که حق آن است، به درستی که شب قدر را درک کرده است.

بنابراین اینکه انبیاء علیهم‌السلام و در رأس آنان اولوالعزم و در رأس آن حضرت عیسی علیه‌السلام مورد تأیید روح القدس قرار گرفتند، در واقع یعنی مورد تأیید حضرت زهراء علیها‌السلام قرار گرفتند و به تربیت‌های فاطمی مفتخر شدند.

۸. نتیجه

خداوند، فاطمه زهراء علیها‌السلام یگانه دخت نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سیده النساء العالمین، را قبل از آفرینش زمین و آسمان از نور خودش آفرید و از تَلَّو و وجودش شرق و غرب عالم روشن شد؛ خداوند در شب معراج پیامبرش را با هدیه‌ی آسمانی به نام فاطمه علیها‌السلام بدرقه کرد. حقیقتی که کوثر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است،

سرچشمه‌ی معارف و مصدر یازده چشمه‌ی جوشان امامت است. امامانی که هر یک خود حجت خدایند، اما حضرت زهرای مرضیه علیها السلام را حجت خدا بر خود می‌دانند. حضرت صدیقه طاهره شفیعه‌ی روز محشر است و محبان‌ش را از میان اهل محشر برای شفاعت جدا می‌کند. او یار واقعی نبوت و امامت است، تا پای جان پای ولایت ایستاد و شهید راه ولایت شد، تا با خون خود سدی بر انحراف تاریخ از مسیر خویش گردد. در عظمت ایشان همین بس که اقرار به محبت و معرفت حضرت فاطمه علیها السلام بر انبیاء قبل از ایشان واجب بوده، پس این معرفتی که تاریخ امت‌های گذشته بر مدار آن می‌چرخد، سوای شناخت به اسم و حسب و نسب و صفات است. درک و معرفت به یک حقیقت است.

نتیجه حاصل از تحقیق این بود که تصرف آن حضرت علیها السلام، معطوف به کل تاریخ است. تاریخی که می‌خواست به سمت ضلالت و کفر برود و آن بانوی بزرگوار با خورش آن را بر مدار توحید، نبوت و ولایت قرار داد.

وظیفه‌ی امروز ما این است که با شناخت درست و درک حقیقت وجود ایشان و شناساندن آن حضرت به ملت‌ها نگذاریم باطن و حقیقت اسلام از آن جدا گردد؛ حقیقتی که پیوند دهنده‌ی رسالت و ولایت است. پس قطعاً می‌توان گفت حضرت زهراء علیها السلام عمود خیمه‌ی ولایت است و حقیقت دین، ولایت ولی خدا است و معرفت به ایشان معرفت به خدا است.

حضور فعال ایشان در صحنه‌های اجتماعی با حفظ عفت و ارزش‌های وجودی زن، الگویی است برای یاری امام زمان علیه السلام تا با آگاهی و با به‌کارگیری شیوه‌های مدبرانه در صحنه‌های گوناگون اجتماع تأثیرگذار باشیم.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن طاووس، علی بن موسی، **الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان**، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۳. ابن فارس احمد، **معجم المقاییس اللغة**، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
۴. بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نور الله، **عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال**، قم: مؤسسة الإمام المهدي (عجل الله تعالی فرجه)، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۵. جبران مسعود، الرائد، مترجم: رضا انزابی نژاد، مشهد: نشرآستان قدس، چاپ پنجم، ۱۳۸۶ ش.
۶. جزائری، نعمت الله بن عبد الله، **رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار عليهم السلام**، بیروت: مؤسسة التاريخ العربی، چاپ اول، ۱۴۲۷ ق - ۲۰۰۶ م.
۷. حسن زاده املی، **شرح فص حکمة عصمتیة في كلمة فاطمیة**، تهران: نشر سنا، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **المفردات في غریب القرآن**، ترجمه: غلامرضا خسروی حسینی، تهران: نشر مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۸۱ ش.
۹. شامی، یوسف بن حاتم، **الدر النظیم في مناقب الأئمة اللهمیم**، قم: جامعه‌ی مدرسین، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۱۰. شعرانی، ابوالحسن، **دایرة المعرف قرآن مجید**، تهران: نشر اسلامیه، ۱۳۸۰ ش.
۱۱. شیخ صدوق، **علل الشرایع**، مترجم: طه طرزى، قم: نشر دارالکرامه، چاپ

اؤل، ۱۳۹۱ ش.

۱۲. شیخ بهایی، محمدبن حسین، **منهاج النجاح في ترجمة مفتاح الفلاح**، تهران: حکمت، چاپ ششم، ۱۳۸۴ ش.

۱۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین، **المیزان**، مترجم: محمد باقر موسوی همدانی، قم: نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۳۶۳ ش.

۱۴. طبرسی، احمدبن علی، **الإحتجاج على أهل اللجاج**، مشهد: نشر مرتضی، چاپ اؤل، ۱۴۰۳ ق.

۱۵. طوسی، محمد بن الحسن، **الأمالی**، قم: دارالثقافة، چاپ اؤل، ۱۴۱۴ ق.

۱۶. عمید حسن، **فرهنگ فارسی عمید**، تهران: نشر امیرکبیر، چاپ اؤل، ۱۳۷۱ ش.

۱۷. شیخ کلینی، محمدبن یعقوب، **الکافی**، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.

۱۸. کوفی، فرات بن ابراهیم، **تفسیر فرات الکوفی**، تهران: مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامي، چاپ اؤل، ۱۴۱۰ ق.

۱۹. مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، بیروت: دارالإحياء التراث، چاپ اؤل، ۱۳۷۹ ق.

۲۰. معلوف، لوئیس، **المنجد**، مترجم: مصطفی رحیمی نیا، تهران: نشر صبا، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ش.

۲۱. معین، محمد، **فرهنگ معین**، تهران: نشر ثامن، ۱۳۸۴ ش.

Maryam Kashfi

Level-Three missionary student, Department of Tafsir and Quranic Sciences, Hazrat Fatima (peace be upon her) Theological School, Tehran, kashfima@gmail.com

Dr. Mohammad Nemati

Ph.D. in Quran and Hadith Sciences, nemati.moh@gmail.com

Article history

Received 29 May 2021
Accepted 11 Aug 2021

The Analysis of the Conceptual Implications of the Hadith “She Is a Great Friend and has been Known among Humans since the Early Ages”

Abstract: The understanding and knowledge of the existential truth of Hazrat Zahra was obligatory for the prophets and the past nations, because according to the hadith of Imam Sadiq, the history of the past nations was based on their knowledge. Before the creation of time and earth, God created Hazrat Zahra from his own light and placed her in His throne, then He blessed the human race and made the light of that lady's existence manifest in this world until the human race. The current research, which was compiled using the library method and the method of descriptive and analytical processing, expresses the levels of his existential creation from the creation of light to his physical creation, as well as the levels of his knowledge and pointing to some of the existential blessings of that Prophet and at the end examples It tells about the light of knowledge of Hazrat Zahra (peace be upon her) that she manifested for the good people of the past. God chose Hazrat Zahra for the stability of his religion and the revival of the province after the Messenger of God, so that Islam is still alive; therefore, all of her policies are calculated and far from any defect, which makes her as an example for others.

Keywords: Hazrat Fatimah (peace be upon her), Sed-diqeh, Early ages, knowledge.

Verses about the themes of Aminullah's pilgrimage

Akram Sheikh Milani

(Corresponding Author)

Level-two graduated of Hazrat
Fatemeh Theological School,
Tehran,
sheykhma@chmail.ir

**Dr. Majid Forozan
Mehr**

Ph.D. in Nahj al-Balaghah,
Payam Noor University of
Science and Education, Tehran,
foroozanmehr@gmail.com

Abstract: Pilgrimage is the liveliest and most effective way to get to know and establish a close connection with Ahl al-Bayt. Ziaratnamehs (written prayers to be said at the time of performing a pilgrimage), especially authentic (valid) ones, are a school that teaches Imamate and Wilayat, enumerates highly characteristics and blessings of Ahl al-Bayt, and teaches the way of friendship and love for them. Moreover, they have a great influence in establishing a close relationship with the Imam and divine saints; so that the pilgrim feels a close relationship to the person who visits it. Consciously going to pilgrimage and reading pilgrimages with attention and presence of heart can play an effective role in reforming people. Some of these pilgrimage letters are more important and famous because of their document or their special content; Such as: Ashura Pilgrimage, Jameeh Kabira, Aminullah and The accuracy of their validity and content shows us that they have high and valuable concepts, and it indicates that these concepts are derived from divine words. In this research, the compatibility of the themes of Aminullah's Pilgrimage with the Qur'an has been expressed in a comparative and library method. It is also emphasized on its validity and correctness, and rejects the words of people who question the validity of this Ziaratnameh.

Keywords: Qur'an, Imamate, Ziarat Mather, Ziarat Aminullah, Criticism of narration.

Article history

Received 22 Nov 2020

Accepted 13 Feb 2021

Characteristics of the Prophet from the Perspective of the Qur'an and Hadith

Fatemeh Habibi

(Corresponding Author)

Graduated from Islamic Azad
University, Central Tehran
branch,
habibifa@chmail.ir

Dr. Ahmad Karimi

Assistant Professor of Qur'an
and Hadith University of Qom,
ahmad.karimi@gmail.com

Article history

Received 20 Apr 2021

Accepted 2 Jun 2021

Abstract: In this article, by using the definitions of the concepts of Prophet and Prophethood, the purpose of Prophethood is pointed out, and the place and necessity of this notion in the field of knowledge is investigated. In addition, God's actions towards the prophets have also been mentioned, which include: taking a vow from the prophets by God, preempting the words to the messengers and sending a prophet, God's revelation to the prophets, and granting features to the prophets from God. The interpretation of a prophet is different from that of a messenger, a king, and a sage. Therefore, the scope of a prophet's authority in God's throne, purgatory, and the domain of the jinn can be examined. Even the examples of prophesying by prophets and other messengers of God are different, and God's behavior with prophets includes: benefiting from special blessings, placing Jinn and other enemies for every prophet. The characteristics of prophets also include: divine knowledge about, benefiting from divine instruction, finding a way to the purgatory, and being guided on the straight path. In the same way, prophets have special behavioral characteristics towards God, people and their families.

Keywords: Prophet, Messenger, Vow, Mahdism, Jinn, Prophets, Knowledge.

Maryam Ahmadi
(Corresponding Author)
Graduated from Tehran
University of Sciences and
Technologies of the Holy Qur'an
ahmadlima@chmail.ir

**Dr. Ali Mohammadi
Ashnani**
Assistant Professor of Tehran
University of Quranic Sciences
and Education,
dr.mohammadi.quran@gmail.
com

Article history

Received 25 Apr 2021
Accepted 14 Jul 2021

Self-based Economy in the Tree Structure Model of the Holy Qur'an

Abstract: This research aims to propose a Quranic model for the position of the tree system in the Quran. It explores the position of effective elements in the self-based economy by examining examples and the structure of this pattern. In this structure, it emphasizes the belief-based and infrastructural factors in people's attitudes, such as reliance on providence and divine assistance in livelihood matters. It also refers to external factors such as management positions and other elements. By emphasizing the role of specialized management and accurate planning as executive factors in the correct and purposeful path, it seeks to present an efficient and Quranic model called "self-based economy in the tree structure model." The ultimate goal is to achieve excellent outcomes, including halal sustenance which is one of the important factors in spiritual growth, as well as other benefits like strengthening the economy, national independence, increasing self-confidence, and motivating dynamic efforts. They present an efficient and Quranic model under the title of self-based economy in the tree structure model.

Keywords: Holy Quran, trust, management, genealogy, self-based economy.

Ways of Protecting the Secrets of Ahl al-Bayt and Its works

Dr. Ehsan Pouresmaeil

Assistant Professor of Arman
Razavi Higher Education
Institute, Mashhad,
dr.ehsanpouresmaeil@gmail.
com

Iman Modares Gharavi

(Corresponding Author)
Graduate student of Nahjul
Balagha, Imam Reza
International University,
imgharavi59@gmail.com

Article history

Received 9 Jun 2021
Accepted 27 Aug 2021

Abstract: Although keeping the secrets of the Ahl al-Bayt has been introduced as the most popular practice among them, this important has been one of the severe tests of the Shiites throughout history. Keeping the secrets of the Ahl al-Bayt in the age of information and while the Shia sources are available to the public is the challenge before us, therefore, solutions were presented to protect it, which are: speaking within the limits of the audience's understanding, respecting the audience's qualifications, observing the limits of speech, practice learning silence, accuracy in time and place, permission to deny, guarding hadiths. Also, the worldly effects of protecting the head of Ahl al-Bayt include: becoming beloved among people; protection of religion and the world; being the source of knowledge and the light of guidance; safe from misleading intrigues; having your own authority in various matters; increasing knowledge by Ahl al-Bayt; The safety of one's life and the fact that God and the Messenger of God cannot be denied, and among the effects of the afterlife, we can also mention adorning God and having a special place in the Day of Judgment.

Keywords: Secrecy, Taqiyya, Manners of carrying hadith, Companions, Shia.

A Critique on The Evidence of The Theory of Happiness on the Day of Ashura

Seyed Mahmoud Hashemi Nasab

(Corresponding Author)

Lecturer of Mashhad seminary

Sheikh Shoaib Haddadi

Lecturer of Mashhad seminary

Abstract: The authentic Shiite belief of mourning and crying for the martyrs originated from the Sunnah of the Prophet and the Ahl al-Bayt, however, the enemies of the Ahl al-Bayt & especially the Umayyads, fearing the spread of their crimes and deviations, fought with all their might against this awakening wave, and unfortunately, some sects such as Sufiya accompanied them and they have influenced a number of people among the society by casting doubt. In this article, after examining the claims made by this school of thought, it was found that none of them indicate the claims, as some of them are not innocent words and deeds or have weak documents. Now, on the premise, the existence of a Sahih al-Sanhad tradition that indicates happiness on the day of Ashura is in conflict with the hadiths that indicate the order to be sad, sorrowful and cry on the day of Ashura. that this news says: "what is against Sunnis should be the standard of action"; This combination between the narrations that you are both happy and sad is an axiomatic combination that has no evidence or evidence and the practice of Ahl al-Bayt is also contrary to it.

Article history

Received 22 Feb 2021

Accepted 24 May 2021

Keywords: Mourning, Shia, Ahl al-Sunni, Sufi, Waki-li, Conflict of hadiths, Jurisprudence of hadith, Weak hadiths.

Title and Author(s)	page
A Critique on The Evidence of The Theory of Happiness on the Day of Ashura Seyed Mahmoud Hashemi Nasab and Sheikh Shoaib Haddadi	15
Ways of Protecting the Secrets of Ahl al-Bayt and Its works Dr. Ehsan Pouresmaeil and Iman Modares Gharavi	77
Self-based Economy in the Tree Structure Model of the Holy Qur'an Maryam Ahmadli and Dr. Ali Mohammadi Ashnani	121
Characteristics of the Prophet from the Perspective of the Qur'an and Hadith Fatemeh Habibi and Dr. Ahmad Karimi	145
Verses about the themes of Aminullah's pilgrimage Akram Sheikh Milani and Dr. Majid Forozan Mehr	171
The Analysis of the Conceptual Implications of the Hadith "She Is a Great Friend and has been Known among Humans since the Early Ages" Maryam Kashfi and Dr. Mohammad Nematì	193

**ABSTRACTS
IN
ENGLISH**

Editorial Board:

Dr. Seyyed Mohamadbagher Hojjati (*Professor of Tehran University*)

Dr. Mohamadtaghi Diari (*Professor of Qom University*)

Dr. Seyed Reza Moaddab (*Professor of Qom University*)

Dr. Ghasem Bostani (*Professor of Shahid Chamran University of Ahvaz*)

Dr. Seyed Aliakbar Rabi Nattaj (*Professor of University of Mazandaran*)

Dr. Mohamad Saeidi Mehr (*Professor of Tarbiat Modares University*)

Dr. Ghasem Faez (*Professor of Tehran University*)

Dr. Fathieh Fattahizadeh (*Professor of Alzahra University*)

Dr. Gholamhossein Arabi (*Associate Professor of Qom University*)

Dr. Nadeali Ashoori Talooki (*Associate Professor of Islamic Azad University - Najafabad Branch*)

Technical and Structural Editor:

Dr. Ali Imanparast (*Assistant Professor, Faculty member of University of Zabol*)

Translator and English Editor for Abstracts:

Hossein Rasoulipour

*In the Name of **Allah**
the Most Gracious, the Most Merciful*

*and
Remembering **Imam Mahdi***

Dānish/nāmeḥ-i 'Ulūm-i Qur'ān Va Ḥadīṣ' Quran Science and Hadith (Quotes) Encyclopedia

Scientific Quran Science and Quotes Journal
Fall/Winter 2021-2022, No. 16, 8th year

Proprietor and Managing Editor:

Dr. Ehsan Pouresmaeil

Editor-in-Chief:

Dr. Nahleh Gharavi Naeeni

ISSN: 2383-1383

<http://qsahe.ir>

Email: info@qsahe.ir